

جوانان در طوفان غرایز

مؤلف: همت سهراب پور

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

پیشگفتار

از مباحث مهم اجتماعی که به صورت معضلی در جوامع بشری بروز کرده و صاحب نظران را به فکر و اندیشه و راه حل واداشته، مباحث مربوط به نسل جوان است.

از آن جا که این طبقه، از نظر ویژگی ها و موقعیت سنی، در شرایط خاصی قرار گرفته است، اگر جامعه به آنها توجه نکند و آنها را از بعضی مسائل آگاه نگرداند، قطعا پیامدهای ناگواری هم برای خودشان و هم برای دیگران به بار می آورند.

امروزه دشمنان بشر و قدرت هایی که از غفلت و انحراف جوانان برای رسیدن به اهداف شوم خود استفاده می کنند، اولین نشانه هر تیر مسمومی که به سوی انسان ها پرتاب می نمایند، قلب و فکر و شخصیت یک جوان معصوم و کم تجربه است، یعنی نسلی که امید آینده یک کشور است، مورد شوم ترین توطئه های بیگانگان قرار می گیرد.

مشوقان فساد و فحشا همیشه در این فکر بوده اند که به نام تجدد و پیشرفت، جوانان را به منجلاب تباهی بکشانند و در این راه از تمام مقدسات بشری، مانند آزادی، هنر، قلم، ورزش، حقوق و ب استفاده کنند و در پناه این مقدسات، تیرهای کشنده خویش را به سوی ارزش های مذهبی و انسانی رها نمایند.

آنان به نام تجدد، برهنگی را ترویج می نمایند و در پناه تنوع و مد، دختران را به بی عفتی و عریانی تشویق می کنند.

موضوع فیلم های سینمایی را سکس و شهوت قرار می دهند و با تالیف کتاب های عشقی و چاپ و نشر مجلات مهیج، جوانان را به عیاشی و زندگی حیوانی ترغیب می کنند.

این جاست که جوانان ما باید با هوشیاری و آگاهی کامل، آن چنان راه و مسیر خویش را طی کنند که با عمل به سوداگران فساد و فحشا بفهمانند شخصیت آنان بالاتر از آن است که مورد سوء استفاده انسان های پست و شیطان صفت قرار گیرد.

آنچه در این کتاب در پنج بخش بررسی می شود، مطالبی است که جوانان باید آن را بدانند و در زندگی خود به کار گیرند تا از سختی ها و گرفتاری هایی که امروزه گریبانگیر نسل جوان جامعه غربی است دور بمانند.

امید است این اثر مقبول مخاطبان اصلی این کتاب (جوانان) قرار گیرد.
ان شاء الله.

۲۰ / ۱۰ / ۱۳۷۵ همت سهراب پور

بخش اول : جوانان و ویژگی های آنان

دوره جوانی که حدودا از شانزده سالگی شروع می شود، طبق نظر بعضی دانشمندان، پنج سال است، یعنی تا بیست سالگی ادامه دارد و طبق نظر عده ای دیگر، ده سال است یعنی تا ۲۵ سالگی تداوم دارد.

با نظر به ارتباط جسم و جان و وابستگی میزان رشد عقل و قوه مدرکه با میزان رشد بدن، همان گونه که دوران کودکی و میانسالی و کهنسالی از ویژگی های خاصی برخوردار است، دوره جوانی هم از اهمیت و ویژگی های خاصی برخوردار است.

شناخت ویژگی های دوره جوانی برای جوانان ضروری است، زیرا انسان تا خود را نشناسد و خصوصیات خود را درک نکند، قادر به ساختن و پرورش خود نیست، لذا در این بخش سعی شده ویژگی های مهم دوره جوانی به اختصار بیان شود که عبارت است از:

۱. تغییر و تحول جسمی

گرچه جسم انسان همیشه در حال تغییر و تحول است، اما در دوره جوانی، این تغییر و تحول از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

در دوره جوانی بر اثر ترشح هورمون های بلوغ، تغییر و تحول هایی در شخص بروز می کند و رشد جسم او بیشتر می شود: صدای شخص زمخت می شود، مو در صورت و دیگر نقاط بدن می روید و احساس جنسی در او پیدا می شود به گونه ای که انسان احساس می کند تولدی تازه یافته است.

با این تغییر و تحول جسمی، سایر امور روحی هم تغییر می کند، احساس ها و تمایل های جدیدی در نهاد جوان به وجود می آید، حالت های خاصی به او دست می دهد، دیگر حالت های زمان کودکی و نوجوانی را کنار می گذارد. آنچه جوانان باید بدانند، این است که این دوران، دورانی پر آشوب و اضطراب انگیز است و باید مواظب باشند طبق مصلحت عمل کنند، نه طبق احساسات درونی.

۲. بروز احساسات مذهبی

با تحولی که بر اثر بلوغ در جوانان صورت می گیرد، استعداد های فطری و طبیعی، یکی پس از دیگری جامه فعلیت به خود می پوشند، علاوه بر خواهش های غریزی که بین انسان و حیوان مشترک است، مجموعه ای از گرایش های فطری چون احساسات مذهبی و کشش های روحانی در جوانان بروز می کند. امروزه روان شناسان معتقدند: دوره بلوغ، دوره بروز احساسات مذهبی و تمایل های معنوی است.

در این دوره جوانان مایلند از مبدا هستی آگاه شوند، خالق خویش را بشناسند و با خدای خویش رابطه برقرار نمایند.

این حس مخصوصا در شانزده سالگی به اوج می رسد که اگر خوب هدایت شود، عامل مهمی برای رشد معنوی جوانان است.

موریس دبس می گوید: گویا همه روان شناسان در این نکته متفق القولند که ما بین بحران تکلیف و جهش ناگهانی احساسات مذهبی ارتباطی وجود دارد.

در این اوقات، یک نوع نهضت مذهبی حتی در کسانی دیده می شود که سابق براین، نسبت به مسائل مربوط به مذهب و ایمان لاقید بوده اند.

نکته شایان توجه، این است که علاقه به مسائل مذهبی در دوره جوانی، برنامه ای است که خداوند حکیم برای کنترل جوانان قرار داده است، زیرا در سن جوانی، غرایز طغیان می کند و دریای روح جوان طوفانی می گردد و اگر عواملی مانند مذهب و ارزش های مذهبی در جوانان وجود نداشته باشد، قطعاً مسیر جوانان، بر خلاف مسیر الهی و انسانی خواهد بود.

۳. استقلال طلبی

از جمله ویژگی های دوره جوانی، غریزه استقلال طلبی است. کودکان تا به دوره جوانی می رسند، به استقلال و وابسته نبودن، علاقه بسیار پیدا می کنند. آنها علاقه مند می گردند کارهایشان را خود انجام دهند و در اموری مانند تحصیل، انتخاب شغل و حرفه، انتخاب دوست و همسر، پوشیدن لباس و رفت و آمدها، خود تصمیم بگیرند. آنها احساس می کنند: کودک نیستند، باید روی پای خود بایستند و خود را از وابستگی به والدین یا دیگران برهانند. این حس که خداوند حکیم در وجود آنان قرار داده، زیر بنای اعتماد به نفس، موفقیت در جامعه و مسوولیت های اجتماعی است. نکته بسیار مهم و شایان توجه، این است که جوانان در اشباع این حس نباید تندروی کنند و از حد طبیعی آن پا فراتر گذارند، زیرا این حس، اگر کنترل نشود، نتایج ناگواری به دنبال خواهد داشت. این حس باید به کمک والدین اشباع شود، زیرا جوانان از تجربه کم تری برخوردار هستند و ممکن است از جاده مصلحت زود خارج شوند.

بسان زمانی که کودک می خواهد در راه رفتن استقلال پیدا کند، به راهنمایی و کمک والدین احتیاج دارد و بدون یاری آنها ممکن است حوادث ناگواری، مانند پرت شدن، به زمین خوردن، اصابت به شیء خطرناک برایش پیش آید، جوانی هم که تاکنون به والدین وابسته بوده و الان می خواهد مستقل شود، قطعاً احتیاج به راهنمایی و کمک دارد.

بنابراین جوانان عزیز باید مواظب باشند، ضمن اشباع حس استقلال طلبی خویش از تذکرها و راهنمایی های والدین خود که در مسائل زندگی از تجربه بیشتری برخوردار هستند، کمال استفاده را ببرند و بدانند هیچ پدر و مادری راضی نیست که فرزندش را در مسیر انحراف ببیند.

جوانان باید بدانند آنها محصول عمر والدین هستند و پدر و مادر در تربیت آنها سختی های بسیاری را متحمل شده اند و محبتشان در وجود آنان ریشه دوانیده است، از این رو به سبب علاقه ای که به فرزندان خود دارند، نمی توانند در برابر سرنوشت آنان بی تفاوت باشند، همان گونه که شما جوانان امروز و پدران فردا نمی توانید در قبال سرنوشت فرزندان آینده تان بی تفاوت باشید.

البته بسیاری جوانان چون تازه پا در مرحله بلوغ گذاشته اند، با ترس و وحشت سعی می کنند خود را از طفیلی بودن برهانند و به استقلال برسند.

زیرا هنوز خود را به والدین و حمایت های آنان نیازمند و وابسته می دانند، بنابراین سعی می کنند از افراط و تند روی پرهیزند، اما جوانانی هستند که در این کار دچار تند روی می شوند و به نام استقلال، مسیری غیر از مصلحت واقعی خویش می پیمایند.

لذا روان شناسان گفته اند: برای جوانان، زمان بلوغ، زمان پرواز از آشیانه هاست.

زمانی است که می توانند تنها و آزاد به سوی انجمن ها و مجامع جوانان بگریزند، در حالی که هنوز از جدایی و تنهایی وحشت دارند. همین تفاوت بین خواسته ها و قدرت بر آوردن آنها سبب می شود که جوانان غالباً رفتاری زننده و ناموزون پیدا کنند.

بعضی از جوانانی که به دنبال آزادی و استقلال می روند و آرزوی جدایی از پدر و مادر در دل می پرورند، هر چه ناتوان تر می شوند از این تنهایی بیشتر می ترسند و نسبت به والدین خشن تر و گستاخ تر می گردند، از این رو بیش تر به حرکات بچه گانه دست می زنند.

پسری که فحش می دهد، خشونت می کند، در را به هم می کوبد، سر میز غذا دیر حاضر می شود و به طور کلی غیر قابل تحمل است، مسلماً بر اثر بلا تکلیفی شدید روحی است.

او استقلال می طلبد و در عین حال از آزادی می ترسد و به علت عقده های روانی و عوارض ناشی از آن است که ستیزه جویی می کند.

۴. تخیل گرایی

یکی از ویژگی های دوره جوانی، تخیل گرایی و روی آوردن به امور خیالی و افسانه ای است.

جوانان گاهی آن چنان وارد دنیای خیال و اوهام می شوند که تصور می کنند دنیای دیگری غیر از عالم خیال، تحقق ندارد و گاه آن چنان، این حالت بر آنان مسلط می گردد که روحشان را سخت متاثر می کند و در نتیجه آنان را از امور واقعی و درک حقایق زندگی باز می دارد.

و این حس آن قدر قوی است که می توان گفت: جوانان در دوره جوانی با افکار خود زندگی می کنند.

دوره جوانی، دوره علاقه به امور موهوم و عشق به خیال های ناشدنی است. جوانان چون تجربه زندگی کردن را ندارند و تازه پا به جاده زندگی گذاشته اند، گاهی آن چنان به فردای خود فکر می کنند که آرزوهای شیرین خود را به صورت کاخ های مجلل و افسانه ای در می آورند و از مشاهده آن، غرق در شادی و مسرت می شوند و گاهی هم به ناکامی خود می اندیشند و از تصور آینده ناموفق، گرفتار یاس و ناامیدی و دلسردی می شوند.

اگرچه جوانان هنگام روبه رو شدن با واقعیت ها و مسائل زندگی از تخیل ها و آنچه در عالم خیال است فاصله می گیرند، اما با این حال تخیل گرایی اگر در حد طبیعی باشد و جوانان را در آرزوها و خیال های ناشدنی غرق نکند، خالی از فایده نیست، بلکه این حالت که خداوند در وجود جوان نهاده است، می تواند منشا اموری مثبت هم بشود، از جمله این که حس ابداع و ابتکار را در وجود جوانان بیدار می کند و آنان را برای پیشرفت و نیل به مدارج عالی تر آماده می سازد و موجب تقویت نیروی ذهن و اندیشه و عامل خلق امور هنری، فکری، علمی و ذوقی می شود.

کرسی موريسن می گوید: گاهی یک تخیل عمیق، بر اثر تربیت و تجربه یا به واسطه تاثیرات محیط به صورت یک شاهکار هنری یا تابلو نقاشی یا اختراع مکانیکی در می آید.

افکار و عقاید، زاینده همین قوه تخیل است و نبوغ نیز مولود همان می باشد. عالی ترین تجلیات مغز بشری در اختراعات و ترقیات مکانیکی و فهم ریاضیات عالی، نتیجه همین قوه تصور و تخیل است.

موريس دبس چنين مي نگارد: بايد با دقت تمام، ما بين فعاليت طبيعي فكري جوانان نارس با حالات غير عادي آنان كه نزد مبتلايان به امراض عصبي ديده مي شود تفاوت قائل شد.

اين تخيلات از لحاظ امكانات جديد و اختراعات و افكار بديع، بسيار غني است و براي پيشرفت فكري و فرهنگي جوانان مقدمه مناسبی مي باشد.

جوان نو رسیده كه علاقه مفراطي به صور شاعرانه پيدا مي كند، در مقابل زيبايي، حساس تر از ديگران است.

تجسم و تخيل، جوان را وادار مي سازد كه وجود خود را كشف كند و ديگران را درك نمايد.

۵. ميل به آزادي

ميل به آزادي و نداشتن محدوديت، از ديگر ويژگي هاي دوره جواني است. جوانان خواستار آزادي در كارهايشان هستند، به اين علت براي آنان چندان جالب نيست كه بزرگان از نظم و قانون و مصلحت و منطق و عقل سخن بگويند. از نظر جوان، عقل و منطق و مصلحت و نظم و قانون نوعی محدوديت است، بايد با آنها مبارزه كرد تا به خواسته هاي مطلوب خود رسيد.

ويل دورانت مي گويد: جوان كه پس از سال ها ناز پروردگي از خانواده به اجتماع قدم مي نهد، خود را آزاد مي يابد و جام لذت آزادي را تا جرعه آخر سر مي كشد و با توحش نعره مي زند و مي رود تا دنيا را بگيرد و از نو بسازد. آشوب و ماجرا را پيش از غذا دوست مي دارد، عاشق برترين چيزها و مبالغه ها و نامحدوديت هاست.

جواني انسان به نسبت و اندازه خطراتي است كه پيش مي گيرد.

جوان با اكراه و بي ميلي به نظم و قانون تن مي دهد.

آن جا که نعره و فریاد وسیله حیاتی اوست، از او سکوت و خاموشی می خواهند.

آن جا که سخت مشتاق فعالیت است، از او آرامی و انفعال می طلبند.
جوانی سن بی قیدی و بی بند و باری است و شعار آن، این است که هیچ چیز مانند زیاده روی مایه کامیابی نیست.

جوانی خستگی ناپذیر است.

زندگی او در زمان حال است و افسوس گذشته را نمی خورد و از آینده نمی ترسد و با خوشدلی و سبک روحی از تپه ای بالا می رود که قله، آن طرف دیگر را از چشم او پنهان داشته است.

نکته مهمی که جوانان باید بدانند و رعایت کنند، میانه روی درمیل به آزادی است، زیرا جوانان با نظر به این که به سبب طغیان غرایز، جنبه عقلانی ضعیفی پیدا می کنند و به شدت احساساتی می شوند و طبعشان آنها را به سوی لذت گرایبی سوق می دهد، اگر از آزادی مطلق استفاده کنند، به انواع فسادها و فحشاها وانحراف ها دچار می شوند، زیرا غرایز آدمی کور و بی شعور است.

غرایز فقط ارضای خود را می طلبد، می خواهد به هر قیمتی که شده به هدف خود برسد و این انسان است که با نیروی عقل و فطرت و شریعت آنها را مهار می کند و به اندازه لازم و طبیعی اشباع می نماید، مانند رودخانه ای که در مسیری جریان دارد و هرچه در مسیر خویش می بیند تخریب می نماید و این ماهستیم که باید با ساختن سد و دریچه های مخصوص، آن را کنترل کنیم و به اندازه لازم، آب آن را به مکان های خاص هدایت نماییم.

برخورداری از آزادی نامحدود، قطعاً فساد و بی نظمی به بار می آورد و در نتیجه آرامش و آسایش را که اساس خوش بختی انسان است نابود می سازد،

زیرا اگر قرار باشد هرکس در هر کاری آزاد باشد و برای خواسته های خود حد و حدودی در نظر نگیرد، به طور مسلم خواسته ها با هم تزاخم پیدا می کند و هرج و مرج در جامعه حاکم می شود، لذا پیشوایان دینی فرموده اند: ﴿اقمعوا هذه النفوس فانها طلقة ان تطيعوها تنزع بكم الى شر غاية﴾، این نفس های سرکش را مهار کنید که لجام گسیخته و خود سرند، اگر از آنها پیروی کنید شما را به بدترین پرتگاه می افکنند.

ریموند بیچ می گوید: یکی از خواص جوانان، این است که هر وقت هرچه دلشان می خواهد می کنند، بدون آن که نگران نتایج کار خود باشند، اما قوانین اخلاقی انعطاف ناپذیرند.

قراردادهای اجتماعی براساس تمیز خوب از بد ایجاد شده اند، نه از روی هوس و دلخواه و به همین دلیل، زمان هم قادر نیست آنها را تغییر دهد.

رعایت این قراردادها موفقیت و خوش بختی افراد را تضمین می کند.

کسانی که به هواداری از تمایلات آنی خود از این راه منحرف می شوند، بعدها هنگامی که دیگر خیلی دیر است، پی می برند که از منبع خوش بختی خود برداشت بیهوده ای کرده اند و هرگاه به سیاهه اعمال خویش رسیدگی کامل کنند متوجه می شوند که زندگی آنها هرگز نیازمندی های عمیق قلبشان را برنیاورده است، در حالی که دسته دیگر که همواره پایه زندگی را محکم می کنند، نه تنها از شادی های قلبی لذت سرشاری می برند، بلکه از دوران جوانی که مقدمه آغاز زندگی حقیقی است نشاط و حظ وافری می گیرند.

۶. الگوپذیری

یکی از ویژگی های دوران جوانی، حس الگوپذیری است.

با نظر به فطری بودن حس کمال طلبی، جوانان برای تکوین شخصیت روحی و فکری و اجتماعی خویش، همواره سعی می کنند افرادی را که از نظر مادی یا معنوی به کمال رسیده اند، الگوی خویش قرار دهند، گرچه بعضی در تشخیص الگوهای واقعی و به کمال رسیده اشتباه می کنند و افرادی را که لایق و شایسته نیستند الگوی خویش قرار می دهند.

دنیای غرب که به این خواسته و نیاز جوانان پی برده است، در اشاعه الگوهای کاذب و شخصیت های دروغین می کوشد تا جوانان را از هویت انسانی خویش جدا نماید، به همین دلیل به معرفی هنرپیشه های فاسد سینما، ورزشکاران بی بندوبار، قهرمانان بی شخصیت و خوانندگان پست می پردازد و آنان را الگو معرفی می کند، البته آنها همه این کارها را در پرتو امور مقدسی، مانند ورزش، هنر، دفاع و نشاط روحی به خورد جوانان می دهند.

ناگفته نماند اصل حس تقلید و الگوپذیری در جوانان مضر نیست، بلکه از عوامل پیشرفت آنان در مسائل فردی و اجتماعی است، زیرا با این حس است که جوانان می توانند از موفقیت هایی که دیگران کسب کرده اند استفاده کنند.

امانکته مهم و در خور توجه این است که باید از فردی که در جامعه نمونه است شناختی کافی و کامل داشته باشند و با معیار الهی و انسانی به سراغ الگوها بروند و از الگوپذیری جاهلانه برحذر باشند و به امید رسیدن به مقامات فردی یا اجتماعی، نباید اعمال و افکار نادرست شخصیت های معروف را سرمشق قرار دهند، بلکه باید با معیاری درست، شخصیت های واقعی را از شخصیت های کاذب تمیز دهند، همچنین توجه داشته باشند برای رسیدن به مقام های عالی نباید از راه ناصواب رفت، بلکه باید از مسیر درست و با صبر و حوصله اسباب بزرگی را یک به یک فراهم نمود.

۷. طغیان غرایز

از جمله ویژگی های دوران جوانی، داشتن احساسات تند است. جوانان در دوره جوانی به شدت تحت تاثیر احساسات و تمایلات هستند و آن چنان در این بعد قوی هستند که گاهی با مسائل منطقی و عقلی قطع رابطه می کنند و آنها را در شان خود نمی دانند و انسان های معقول و منطقی در نظرشان کوچک و ناچیز به حساب می آیند و این خطر بزرگی است، زیرا گاهی با تصمیمی که جنبه عقلانی ندارد، ممکن است خود را دچار تیره روزی و سیاه بختی نمایند.

گرچه انسان در هر سنی در معرض احساسات و غرایز خویش است، اما این غرایز در جوانان خطر آفرین تر است، زیرا از طرفی، امواج خواهش ها در دریای وجودشان به حرکت در آمده است و از طرف دیگر، از تجربه کافی بهره مند نیستند، لذا باید خیلی مواظب باشند طبق هر خواسته ای عمل نکنند، بلکه با تقویت اراده و تعقل و بعد معنوی سعی کنند برخواسته های غیر منطقی غلبه یابند، زیرا اگر عقل جوان بر غرایز چیره نشود، قطعاً احساسات و غرایز بر عقلش استیلا خواهد یافت و آن را به اسارت خواهد برد.

آلکسیس کارل می گوید: حالات عاطفی، رنج ها و شادی ها و عشق و کینه ما هر لحظه در طرز تفکر موثر است.

کسی که فکر می کند یا مطالعه و قضاوت می نماید، در عین حال ممکن است تحت تاثیر امیال و آرزوها و شهوات خود خوش بخت یا بد بخت، مضطرب یا آرام، بشاش یا افسرده باشد، به این ترتیب، جهان در دیده ما بر وفق حالات عاطفی و فیزیولوژیکی که در عمق متغیر، شعور ما را در حین فعالیت فکری می سازد، نماهای مختلفی به خود می گیرد.

می دانیم که عشق، کینه، خشم و ترس می تواند حتی منطق را منحرف و مختل سازد.

بزرگان ما به سبب طوفانی شدن غرایز در جوانی، جوانی را از اقسام مستی و شعبه ای از جنون می دانند.

البته این حکم برای جوانانی است که غرایز خود را کنترل نکرده اند، وگرنه جوانانی بوده و هستند که بر اثر رعایت تقوا و تعقل و اراده به مراتب بالایی رسیده اند و غرایز را مقهور عقل خویش ساخته اند.

۸. گروه گرایی

از دیگر ویژگی های نسل جوان گروه گرایی است. جوانان شدیداً از گمنامی و تنهایی تنفر دارند و علاقه مندند در یک گروه و تشکیلات با دیگر همسالان خود فعالیت کنند.

جوانانی که موفق نمی شوند در گروه و دسته ای راه یابند، غالباً به تزلزل شخصیت و خودکم بینی مبتلا می شوند و در نتیجه ممکن است در صحنه اجتماع و زندگی با مشکل روحی رویاروی گردند.

تمایل به گروه و جمع، که خداوند حکیم در فطرت جوانان قرار داده است، می تواند در پیشرفت اجتماعی و کسب تجارب و اعتمادبه نفس آنان نقش بسزایی داشته باشد.

اما نکته مهمی که جوانان باید بدانند، این است که سعی کنند خود را در گروه هایی قرار دهند که از هر جهت (مکتبی، اجتماعی، خانوادگی و...) سالم باشند و مربیان هم باید جوانان را به سوی گروه های سالم رهنمون گردند، باید دانست اگر جوان از گروه سالم محروم ماند و سرخورده شد، قطعاً به گروه های ناسالم می پیوندد تا از تنهایی و گمنامی رهایی یابد.

۹. نقش پذیری

نقش پذیری از ویژگی های دیگر دوره جوانی است.

روحیه نقش پذیری ممکن است در دیگر دوران زندگی هم وجود داشته باشد، اما این حالت در دوره جوانی، آن قدر شدید است که می توان آن را از خصوصیات دوره جوانی شمرد.

امروزه دانشمندان معتقدند که محیط اجتماعی، اثرهای زیادی در شکل شخصیت و رفتار جوانان دارد، لذا در آثار دینی وارد شده که: ﴿انما قلب الحدث كالارض الخالية ما القى فيها من شىء قبلتها﴾.

همانا قلب جوان مانند زمینی خالی و دست نخورده است که هر بذری در آن افشانده شود می پذیرد و می پرورد.

جرج مید می گوید: فرد بیشتر بر اثر همکاری و تماس با افراد پیرامون خویش، خود را می شناسد.

از طرف دیگر، جامعه بر اثر توقعاتش از فرد و تصدیق یا نهی رفتار اشخاص در تعیین نوع شخصیت فرد، اثر فراوان دارد و طبیعی است که در یک جامعه پیچیده، مانند جوامع امروزی ما که اختلاف ذوق و ناهمجنسی شدیدی وجود دارد، تعدد نوع شخصیت فراوان است.

گفته شد، جوانان حالت نقش پذیری قوی دارند، لذا فرهنگ حاکم بر جامعه و محیط می تواند اثر شگرفی بر تکوین شخصیت آنان داشته باشد.

با نظر به این ویژگی، جوانان باید متوجه غذاهای فکری و روحی خویش باشند، باید دریابند با چه کسانی رفت و آمد دارند، چه کتاب هایی مطالعه می کنند، در چه مجالسی شرکت می نمایند و چه فیلم هایی را مشاهده می کنند، زیرا غفلت از این امر، ضربه های جبران ناپذیری بر آنان وارد خواهد کرد.

۱۰. حس خودنمایی

ویژگی دیگر دوره جوانی حس خودنمایی است. جوانان به اثبات شخصیت خود علاقه شدیدی دارند، آنان مایلند نشان دهند که از دیگران کمتر نیستند، آنان می خواهند ثابت کنند که قدرت انجام دادن بسیاری از کارها را دارند.

جوانان علاقه مندند که مشهور شوند، از این رو به خودنمایی می پردازند. آنان شیفته کارهای قهرمانی و هر آنچه نشانه قهرمانی است می باشند. جوانان به افراد معروف و قهرمان، ابراز علاقه می کنند و دوست دارند راه آنان را بپیمایند و همانند آنان معروف و مشهور شوند. حس خودنمایی در جوانان، امری طبیعی است، اما باید مواظب باشند که برای اشباع این حس به هر کاری دست نزنند و از هر فکر و شخصی پیروی نکنند، بلکه با بصیرت و دقت نظر و دور از هر احساسی این مسیر را طی کنند، زیرا مشاهده شده است گاه جوانان برای اشباع این حس، به کارهای خطرناک و خلاف مصلحت می پردازند و گاهی ممکن است در این راه، سلامتی خویش را از دست بدهند.

۱۱. میل به خودآرایی

یکی دیگر از ویژگی های دوره جوانی، میل به خودآرایی است. جوانان که در دوره جوانی، خود به خود از نوعی زیبایی طبیعی برخوردار هستند، سعی می کنند با اضافه کردن زیبایی های مصنوعی بر زیبایی خود بیفزایند.

میل به خودآرایی در سنین بالاتر، که زیبایی طبیعی انسان تا حدودی از بین می رود، کم می شود.

هر چه سن بر انسان می گذرد صورت گلگونش، جسم پرتراوتش، قامت سروگونه اش، پوست صاف و نرمش و موهای زیبا و سیاهش از دست می رود و از جمال و زیبایی طبیعی اش کاسته می شود، از این رو رغبت به زیبایی مصنوعی و خود آرایی هم در وجودش کم می شود، به همین دلیل، افراد مسن توجه چندانی به خود آرایی ندارند.

میل به زیبایی و خود آرایی امری طبیعی در جوانان است.

اسلام که دینی جامع و کامل می باشد و به تمام ابعاد زندگی مادی و معنوی انسان ها توجه نموده، با تاکید بر استفاده از لباس های زیبا، شانه کردن مو، معطر کردن بدن و بهداشت شخصی به حس زیباگرایی (که خداوند در فطرت آدمی به ودیعه گذاشته است) توجه کرده است، در آثار دینی آمده است:

﴿ان الله يحب الجمال والتجمل﴾

خداوند، زیبایی و خود آرایی را دوست دارد.

مهم این است که میل به خود آرایی باید در حد طبیعی و فطری باشد تا باعث انحراف جوانان نگردد، زیرا بسیار دیده ایم جوانانی که (دختر یا پسر) به سبب افراط در خود آرایی به راه های غلط کشیده شده اند.

علاوه بر این، زیاده روی در خود آرایی، ممکن است منشا بیماری و سواس شود و عامل اختلال های روحی گردد و شخص را از فعالیت های حیات بخش باز دارد.

جوانان باید جمال و زیبایی را برای خود جمال و زیبایی بخواهند، نه برای جلب توجه دیگران، زیرا هنگامی می توان زیبایی را در همه جا رعایت کرد که فی نفسه برای آن ارزش قائل شد، اما اگر صرفاً برای برانگیختن دیگران باشد، ممکن است جوانان عزیز را در مسیر ناپسند ریاکاری و خودپرستی قرار دهد.

برای دختران، خودآرایی باید در محدوده شریعت مقدس الهی باشد، یعنی بر دختران لازم است از کارهایی که باعث تحریک جوانان می شود، مانند لباس های زننده و آرایش های مهیج برحذر باشند، خواه به اسم خودآرایی باشد یا به اسم چیزهای دیگر، که در غیر این صورت، باعث فساد و تباهی برای جامعه و خودشان خواهند شد.

۱۲. تجدد و نوظللی

یکی از ویژگی های دوره جوانی، گرایش به تجدد و نوگرایی است. جوانان شیفته سبک های نوین در روزگار خود هستند. آنها به هر چیز تازه ای با خوش بینی می نگرند، از این رو اگر آنها را بین دو فکر نو و قدیمی، دو لباس جدید و سنتی، دو روش امروزی و دیروزی مخیر سازند، چیز نو و تازه را انتخاب می کنند. جوانان کتاب هایی را می خوانند که نوآوری داشته باشد، اشعاری را می پسندند که تازه و جدید باشد، لباس ها و ساختمان ها و وسایل نقلیه ای را دوست دارند که به سبک نوین در بازار عرضه شده باشد. جوانان شدیداً به هر چیز نو با عینک خوش بینی می نگرند و بعضی مواقع از بزرگسالان به علت تمایل نداشتن به افکار نو و وسایل جدید گله مند هستند. گرچه گرایش به وسایل و روش های نو و تجدد طلبی امری طبیعی در جوانان است، اما جوانان عزیز باید نظر داشته باشند که به نام تجدد و نوگرایی و تنوع طلبی، در مدگرایی افراط نکنند و معیار خوبی و بدی را جدید بودن و قدیمی بودن قرار ندهند و باید به این مساله مهم توجه داشته باشند که حس نوگرایی را نباید در اصول ثابت زندگی دخالت دهند و به بهانه نوگرایی از اصول ثابت زندگی و اصول اخلاقی و انسانی دست بردارند، بلکه این نوع

گرایش در حد طبیعی خود باید در امور متغیر زندگی باشد، نه در امور ثابت و جاوید.

در احکام ثابت الهی که از روی فطرت و مصلحت واقعی تدوین شده است، اصل نوگرایی را نباید حاکم کنند، مثلا نباید فکر کنند چون عفت، حجاب، امر به معروف، تقوا، بندگی خدا، اخلاق و امثال اینها امری قدیمی و سنتی است، باید از صفحه روزگار کنار رود و به جای آن، بی حجابی، بی عفتی، بی تقوایی و خودپرستی قرار گیرد، زیرا اگر جوانان ما بخواهند در اصول ثابت انسانی نوگرا باشند، قطعاً با از دست دادن بسیاری از ارزش های معنوی، اخلاقی و انسانی روبه رو خواهند شد که این کار هم برای جوانان و هم برای جامعه مضر و خطرناک است.

۱۳. گزینه جنسی

دوره جوانی، زمان بیداری گزینه جنسی است.

تا جوانان به چنین سنی پا نگذاشته اند، چیزی به عنوان گزینه جنسی و تمایل به جنس مخالف احساس نمی کنند، اما همین که وارد دوران جوانی شدند، این گزینه سر از خواب برمی دارد و بیدار می شود و جوانان را متمایل به جنس مخالف می کند.

خداوند حکیم برای تداوم نسل بشر، این گزینه را که بسیار هم قوی است، در نهاد انسان گذاشته است.

این گزینه علاوه بر این که وسیله ای جهت تداوم نسل بشر است، از عوامل مهم لذت و کامیابی در زندگی است.

در بین متفکران در مورد گزینه جنسی بشر در طول تاریخ، نظریاتی ابراز شده است که بعضی از آنها خالی از اشکال نیست و در این میان، تنها یک نظر،

راه اعتدال و راه فطرت است: راه اول: نظریه کسانی است که معتقد به از بین بردن گزینه جنسی هستند و می گویند: آمیزش جنسی، امری منفور و حیوانی است و در شان انسان نیست.

بسیار بوده اند کسانی که از این نظریه پیروی کرده اند و خود را از یک امر طبیعی و خداداد محروم کرده اند و در این راه هم کسانی بوده اند که تحت عنوان تکامل و تعالی روح، به چنین کاری دست زده اند. این راه، راه تفریط و ظلم به غرایز و طبیعت بشر است.

راه دوم: نظریه کسانی است که درست مخالف گروه اول هستند، یعنی کسانی که راه را به افراط پیموده اند و معتقدند که گزینه جنسی را در هر شرایطی که باشد باید اشباع کرد و به هیچ وجه نباید جلو آن را گرفت و به محدودیت های اجتماعی، قانونی، اخلاقی و مذهبی در این مورد نباید توجه کرد، بلکه سعادت انسان در گرو اشباع این گزینه در هر شرایط است.

این نظریه، که نظر فروید و پیروانش است، بزرگ ترین ضربه به پیکر اخلاق، عفت عمومی، ارزش های انسانی، جوامع بشری و جوانان زده است و بسیاری را به منجلا ب فساد و تباهی کشانده است.

این نظریه، هنگامی اثرهای منفی بیشتری را به دنبال دارد که توجه علمی و روان شناسانه هم برایش بشود و چنین فرض شود که فطرت بشر، خواستار چنین اشباعی در گزینه جنسی است و اگر آن را محدود کنیم، صدمه هایی بر پیکر روان وارد کرده ایم، حال آن که این فروید و پیروانش هستند که بزرگ ترین ضربه را بر روان انسان ها بویژه نسل جوان وارد کرده اند.

راه سوم: راه اعتدال و راه فطرت است، نظریه پیامبران الهی و پیروان واقعی آنهاست.

طبق این نظریه، نه سرکوبی مطلق غریزه جنسی پسندیده است و نه افراط و زیاده روی در این غریزه ممدوح است، بلکه این غریزه هم مانند سایر غرایز باید در حد طبیعی و فطری اشباع شود و در چارچوب مسائل خانوادگی، اخلاقی و اجتماعی به آن جواب مثبت داده شود.

پس جوانان عزیز باید بدانند این غریزه بسیار قوی و تند است و همچون شعله آتش است که اگر زبانه بکشد، تمام فضایل را در وجود انسان می سوزاند و رودخانه ای است که اگر طغیان کند، همه چیز را می برد و تخریب می کند، لذا جوانان باید در محدوده اصول اخلاقی، مذهبی و اجتماعی به اشباع این غریزه بپردازند و بهترین راه برای این کار ازدواج است و اگر امکان ازدواج برایشان نیست با صبر و پاکدامنی در انتظار زمان ازدواج باشند و اهتمام ورزند از راه های شیطانی به اشباع این غریزه نپردازند که عاقبت خوبی نخواهد داشت.

بخش دوم : جوانان و منجلاب فساد

در این بخش برآنیم به اجمال به اعمالی که ارتکاب آن، جوانان را به منجلاب فساد و تباهی می کشاند اشاره کنیم، این امور را از آن جهت به منجلاب تشبیه کردیم که اگر آدمی در آن وارد شد و قصد بیرون آمدن نداشت، حتما در آن جان خواهد سپرد و به جسمی متعفن و بدبو تبدیل خواهد شد، زیرا فساد و تباهی در واقع لجنزار است، گرچه خود انسان از آن غافل باشد. منجلاب هایی که ممکن است جوانان در آن بیفتند فراوان است، که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. مشروبات الکلی

از منجلابی که عده ای از جوانان ناآگاه در آن افتاده اند، منجلاب مشروبات الکلی است.

اگر کسی در قدیم و دوران های گذشته در مضر بودن میگساری و شراب خواری شک داشت، امروز این تردید از بین رفته است و از نظر علمی ثابت شده است که این کار برای مصرف کننده آن عواقب ناگواری دارد، قرآن کریم با آگاهی از ضررهای میگساری قرن ها پیش از اثبات علم به شدت از نوشیدن آن ما را بر حذر داشته و مهر تحریم بر آن زده است.

دکتر ایتوف می گوید: نوشابه های الکلی پس از استعمال، سریعا جذب خون می شود و خون در مسیر خود، مغز و مغز حرام را بی نصیب نمی گذارد و در نتیجه، عمل سلسله اعصاب روبه ضعف می رود و کف نفس که ارادی بود و منشا شرم و حیا در انسان است و مانع از بروز اعمال وقیحانه است از کف بدر

می رود، به عبارت دیگر، الکل عالی ترین اعمال مغزی یعنی اعمال توفقی آن را فلج می کند.

جنایات جنسی، آدم کشی، ضرب و جرح، دزدی و ولگردی در بسیاری از موارد، متعاقب استعمال نوشابه های الکلی رخ می دهد.

الکل، شرم و حیا را از بین می برد، پرده عفت ها را از هم می برد و شخص را از کلیه قیود و رسوم اجتماعی، مذهبی و اخلاقی آزاد کرده، ندای وجدان را خفه می کند و فرشته را تبدیل به شیطان می کند.

الکسیس کارل می گوید: مستی زن یا شوهر در لحظه آمیزش، جنایت واقعی است، زیرا کودکانی که در این شرایط به وجود می آیند، اغلب از عوارض عصبی یا روانی درمان ناپذیر رنج می برند. امروزه آمار و تحقیقات نشان می دهد مرگ کودکانی که والدین آنها مشروبات الکلی می نوشند، بیشتر از سایر کودکانی است که بر اثر سایر امراض از بین می روند و اطفالی که از پدران شراب خوار به وجود می آیند، غالباً ضعیف، علیل و به تشنج های شدید مبتلایند و قدرت دفاعی آنها در مبارزه با مشکلات حیات، ناچیز است و در برابر عفونت های مختلف، بسیار حساسند، نقص بدنی، انحراف از ستون فقرات، کرولالی و عوارض ناشی از نارسایی غده تیروئید و همچنین ضایعات مغزی، مانند عقب ماندگی، رشد نکردن، مالیخولیا، دیوانگی های حاد و غیره در آنان فراوان دیده می شود.

متخصصان می گویند: الکل به همان شکل خالص، بدون آن که تغییر ماهیت دهد وارد خون می شود و دستگاه گردش خون در معرض آسیب آن قرار می گیرد و نه تنها دستگاه گردش خون، بلکه تمام عناصر بدن به آفت الکل دچار

می شود و شراب خوار را به سوء هاضمه، تشنج معده، شکم درد و استفراغ گرفتار می کند.

از کارهای مهم کبد، تجزیه و خنثی کردن سمومی است که به داخل آن راه پیدا می کند، اما متأسفانه در برابر سم الکل اثری ندارد و این الکل است که قدرت تحریکی خود را روی کبد نیز اعمال می نماید.

گفتنی است عده ای از جوانان آگاه به مضرات مشروبات الکلی، گاهی چنین وانمود می کنند که مصرف کم آن اشکال ندارد و ضرری به بار نمی آورد. گرچه چنین توهمی از نظر تعلیمات اسلامی مطرود است و از وسوسه های شیطان برای گمراه کردن تدریجی انسان است.

امروزه متخصصان هم ثابت کرده اند که نوشیدن مشروبات الکلی، گرچه کم باشد، آثار خود را به جا خواهد گذاشت، زیرا جذب الکل در خون، گرچه میزان آن ناچیز باشد، درجه دقت و فهم و ادراک را ضعیف می کند. از آنچه گفته شد، معلوم گشت نوشیدن مشروبات الکلی، هم از نظر جسمی، هم از نظر روانی و هم از نظر اجتماعی، پیامدهای ناگواری برای کسانی که مرتکب آن می شوند به ارمغان می آورد و زمینه بسیاری از جرایم را فراهم می کند: آدمی را سست اراده، پست و بی شخصیت می سازد و موجب سلب توفیقات و دوری از خداوند می گردد و انسان را در سرایشی سقوط قرار می دهد. به همین سبب است که قرآن شرابخواری را از گناهان بزرگ و عمل شیطان می داند و ما را به نزدیک شدن به آن نهی می کند.

۲. قمار بازی

از منجلا ب های فساد ی که ممکن است جوانان در آن بیفتند، اعتیاد به قمار بازی و برد و باخت است.

قمار انسان را لابلای می کند، روابط خانوادگی را از هم می پاشد، عامل دشمنی و کینه توزی می شود، زمینه خشم و انتقام را فراهم می سازد و زیان های اقتصادی و روانی به قمار بازان وارد می کند که گاه جبران پذیر نیست، از این رو قمار هم مانند شراب در شریعت مقدس اسلامی حرام شده است.

خداوند در آیه ذیل، حرمت آن را صریحا اعلام فرموده و آن را از شیطان دانسته است: انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر، شیطان قصد دارد با شراب و قمار، روابط شما را با یکدیگر تیره کند و بین شماها دشمنی و کینه برانگیزد.

گرچه به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، این پدیده شوم و خانمان برانداز از میان رفت، اما قبل از انقلاب اسلامی، آن چنان این ابر سیاه و ظلمانی بر سر عده ای از خانواده ها گسترده شده بود که روز به روز شاهد آثار مخرب آن در جامعه بودیم.

داستانی که نقل می شود، گرچه در زمان نظام طاغوت و ستم شاهی رخ داده است، اما درس عبرتی است برای کسانی که هنوز فکر می کنند، قمار بازی یک کار پیشرفته و مترقیانه است.

بهتر است سرگذشت این دختر را از زبان خودش بشنویم: پیدرم قمارباز عجیبی بود، عاشق قمار بود، صبح تا عصر کار می کرد و شب که می شد همه دسترنج و زحمت خود را روی میز قمار می ریخت و هر شب که می باخت، هیچ کس جرات نداشت یک کلمه با او حرف بزند، عصبانی و دیوانه می شد.

مادرم را به باد کتک می گرفت و گاهی هم مرا کتک می زد.

دایی و پسرخاله ام هم هر دو قمارباز بودند و شب ها با پدرم جمع می شدند و برد و باخت را شروع می کردند و قمار می زدند تا این که پدرم مرد.

من و مادر و خواهرم به خانه دایی ام رفتیم.

دایی هم مرض قمار داشت و در خانه اش مرتب بساط قمار برقرار بود. وقتی سیزده ساله شدم، دایی ام مرا به محمد آقا که قمارباز حرفه ای بود و ۵۴ سال سن داشت فروخت! من از شوهرداری چیزی نمی دانستم و نه تنها به آن مرد علاقه ای نداشتم، بلکه همیشه نگاهش و صدای خنده اش مرا به وحشت می انداخت.

من از او می ترسیدم، اما هیچ راهی برای گریز از این ازدواج نامتناسب وجود نداشت.

مراسم عقد ساده ای برگزار کردند و من رسماً زن محمد آقا شدم.

اولین شب عروسی را هرگز فراموش نخواهم کرد.

این مرد آن چنان وحشی و کثیف بود و آن چنان حالت حیوانی داشت که مرا از همه چیز بیزار کرد.

من تمام شب را گریستم، ولی صدای قهقهه های شوم او در گوشم طنین انداز بود.

وقتی صدای قدم هایش را می شنیدم تمام بدنم می لرزید.

وقتی او قدم به خانه می گذاشت، خانه مثل گورستان، سرد و سیاه و خاموش می شد.

با کوچک ترین بهانه ای مرا به باد کتک می گرفت و رفتارش با من غیر قابل تحمل بود.

شش ماه پس از ازدواج آبستن شدم.

این مرد حتی در این ماه های دشوار نیز مراعات حال مرا نمی کرد و دوستانش را مرتب به خانه می آورد که قمار کنند.

من هم مجبور بودم، برای آنها غذا بیزم، مشروب ببرم و از آنها پذیرایی کنم. وقتی بچه ام به دنیا آمد، انگار یک حادثه بی اهمیت و پیش پا افتاده، صورت گرفته است و در مدت یک ماهی که بچه ام زنده بود، او حتی یک بار هم با نگاه محبت آمیز به او ننگریست و دست نوازش به سرش نکشید. دکتر علت مرگ بچه ام را ضعف زیاد و ضربه لگدهایی که شوهرم وقت آبستن به پشت و پهلو و شکم زده بود، تشخیص داد. شوهرم دیوانه وار بازی قمار را انجام می داد. مدتی بود که پشت سرهم بدشانسی می آورد و می باخت و گنااهش را به گردن من می گذاشت. شب ها مرا با زنجیر می زد و خدا شاهد است که چنان دردی از ضربه های زنجیر می کشیدم که اغلب ساعت ها از هوش می رفتم، هنوز هم هر کجا زنجیری می بینم و یا هر چیزی که به زنجیر شباهت داشته باشد، تمام تنم می لرزد...

شوهرم همچنان می باخت و دوستانش هم رعایت حال او نمی کردند. چندین شب پشت سرهم مجبور شد چک بکشد. وقتی پول پس اندازش در بانک تمام شد و چک ها برگشت، دوستانش دیگر چک را قبول نکردند. او سر اثاثیه خانه بازی کرد و همه را باخت. آن شب، وحشت سراپای مرا گرفته بود. از او می ترسیدم، اما سعی کردم به او بفهمانم که اگر بیایند و اثاثیه ما را ببرند دیگر قادر نخواهیم بود دوباره آنها را بخریم، اما او به حرف های من هیچ توجهی نکرد.

روز بعد کامیون آوردند و هر چه داشتیم بردند و ما روی یک زیلو نشستیم.
شب بعد و شب های بعد، قمار همچنان ادامه داشت تا این که در یکی از
شب ها خانه اش را هم باخت.

یادم هست که چشم هایش غرق خون شده بود.
در آن لحظه واقعا اگر من اعتراضی می کردم، بی درنگ مرا می کشت اسناد
خانه ردوبدل شد و من دانستم که همه چیز بر باد رفته است.
بغض گلویم را گرفته بود، می خواستم فریاد بکشم، اشک بریزم، اما می
ترسیدم.

خواستم از جا برخیزم و از آن اتاق بگریزم، اما او با لحن آمرانه ای گفت
بنشین! من ترسان و لرزان نشستم.

می دیدم، شوهرم از حال طبیعی خارج شده است، نمی گذاشت دوستانش
بروند و به آنها می گفت: بنشینید، باز هم بازی کنیم و وقتی یکی از حریفان
بازی گفت: تو دیگر چیزی نداری، با چی می خواهی بازی کنی؟ شوهرم نگاه
عجیبی به من انداخت و با لحن شوم و وحشتناکی گفت: با زخم، پس بنشینید.
برای یک لحظه، حریفان بازی اش حیرت زده نگاهش کردند و یکی از آنها
نگاهی به من انداخت و نشست و با لحن مستانه ای گفت: قبول دارم، بازی
کنیم.

قمار شروع شد، قمار روی زندگی و حیات من، روی آینده من، تمام بدنم
مثل بید می لرزید، به صندلی چسبیده بودم و نمی توانستم تکان بخورم، انگار
جادو شده بودم.

در تمام مدت بازی، اتاق در سکوتی خطرناک فرو رفته بود.
قمار بازان ساکت بودند.

شوهرم و آن مرد بازی می کردند و تنها صدای ورق بود که در اتاق به گوش می رسید.

آن مرد گاه و بی گاه، زیر چشمی مرا ورنده می کرد، گویی می خواست قیمت مرا حدس بزند...

سر انجام سکوت شکست و من فریاد پیروزمندانه آن مرد را شنیدم که می گفت: بردم، زنت را در قمار بردم.

تمام حوادث در یک لحظه به وقوع پیوست، مانند صاعقه، مثل برق، کاردی از جیب شوهرم کشیده شد و لحظه ای بعد، مردی که مرا در قمار برده بود، غرق در خون روی زمین افتاد و من از ترس و وحشت بی هوش شدم.

روز بعد مردی که مرا در قمار برده بود به سراغم آمد و گفت: بیا با من زندگی کن، شوهرت به زندان افتاد، دار و ندارش را هم من از او برده ام، پس چرا تردید می کنی؟ شوهرت تو را طلاق می دهد، قرار ما براین شده، و گرنه ناچار است تا آخر عمر در زندان بماند، سه روز بعد از آن شب، چون کنیزی که او را به اسارت ببرند با او رفتیم.

من مالی بودم که مرا باخته بودند و به ناچار با آن مرد، با خریدار و برنده خودم به کرمانشاه رفتیم.

فقط این را می دانم که از چاله در آمدم و در چاه افتادم.

روزگرم سیاه تر و کثیف تر از اول شده بود.

شوهر دوم من جنون داشت و مثل یک حیوان بود.

وب. جوانان عزیز از تمام حوادثی که برای مفسدان و از خدا بی خبران پیش می آید، باید درس عبرت بگیرند و هرگز به آنچه خداوند حرام کرده است

نزدیک نشوند و بدانند گناه، آب شوری است که هرچه انسان آن را بنوشد عطشش فزون تر می شود.

جوانان باید هوشیار باشند و هرگز دنبال قماربازی نروند و عمر و جوانی با ارزش خویش را صرف این کار زشت، که همه چیز انسان از دست می رود، نکنند.

مواظب باشند، اعصاب خود را فرسوده نمایند، آرامش خود را از دست ندهند، اساس خانواده را از هم نپاشند، به عوارض بدنی و بیماری روانی دچار نشوند و در مسیر شیطان قرار نگیرند که عاقبتی جز پستی، حقارت و بدبختی دنیا و آخرت به دنبال ندارد.

۳. مواد مخدر

از منجلاّب هایی که جوانان ما باید مواظب باشند در آن نیفتند، مواد مخدر است.

پیشرفت علوم و صنایع، اگرچه موجبات رفاه انسان را فراهم کرده است، اما در عین حال، پدیده های شوم و مضرّی هم برای او به ارمغان آورده که هرّوئین، ال. اس. دی و دیگر مواد مخدر از آنها است.

اعتیاد به مواد مخدر، نابود کننده استعداد های جسمی و روحی انسان است. اعتیاد باعث می شود آدمی، شرافت، ناموس، ثروت، حیثیت و دین و همه چیز خود را بر باد فنا دهد و برای ارضای یک نیاز کاذب، مصنوعی و دروغین دست به هر کار خلافی، مانند دروغ، سرقت و خیانت بزند.

کسانی که برای لذتی ظاهری و زودگذر، خود را در منجلاّب اعتیاد به مواد مخدر می اندازند، باید از خود بپرسند: آیا ارزش دارد انسان برای لذتی زودگذر و مخرب، از لذت های معنوی و دایمی و سازنده بگذرد و همه چیز خود را از

دست بدهد و گرد نسیان بر تمام ارزش های انسانی خود بپاشد؟ آیا لذتی فانی، این ارزش را دارد که آدمی برای آن، خود را به موجودی پست و بی شخصیت تبدیل کند؟ آیا لذتی که عذاب وجدان و آتش قهر الهی را به همراه دارد می تواند لذت باشد؟ آیا معقول و پسندیده است انسانی که خداوند او را خلیفه خود در زمین می داند و فرشتگان الهی مامور به سجده او می شوند، آن قدر ذلیل شود که در گوشه خیابان یا خرابه، زندگی نماید و برای به دست آوردن یک گرم مواد مخدر، دست نیاز به هرکس و ناکس دراز کند؟ آیا انسان می تواند پاسخ قانع کننده ای در برابر وجدان و خدای خویش داشته باشد که به خانواده و زن و بچه خود خیانت کند و آن چنان بی غیرت گردد که ناموس خود را برای مواد مخدر در اختیار دیگران قرار دهد و زن معصوم و بی گناهی را از کانون گرم خانواده جدا سازد؟ قطعاً هیچ وجدان سالمی نمی تواند از برابر این سوال ها بی تفاوت بگذرد.

۴. روابط نامشروع

رابطه نامشروع با دیگران

از منجلا ب هایی که ممکن است جوانان در آن فرو روند، رابطه نامشروع با دیگران است.

منظور از رابطه نامشروع، هر نوع رابطه جنسی خلاف شرع با دیگران است، خواه رابطه نامشروع دو جنس مذکر (لواط)، خواه رابطه نامشروع دو جنس مونث (مساحقه) و خواه رابطه نامشروع جنس مذکر با مونث (زنا).

قسم سوم، دامی خطرناک است که شیطان برای بسیاری از جوانان گسترانده است.

اگر کسی ذره ای غیرت ناموسی داشته باشد، هرگز حاضر نمی شود با ناموس دیگران، رابطه نامشروع برقرار نماید، زیرا کسی که به ناموس دیگران تجاوز می نماید، چندان اهمیت نمی دهد اگر با ناموس خودش رابطه نامشروع داشته باشند.

نکته مهم این است که روابط نامشروع به تدریج امکان می یابد، یعنی از نگاه شهوت انگیز شروع می شود و با یک لبخند یا گفتگویی تداوم می یابد و زمینه برای ارتباطهای بعدی فراهم می شود.

فراهم کردن تدریجی گناه از برنامه های شیطان برای گمراه کردن آدمی است، زیرا فطرت پاک انسانی در مرحله اول از ارتکاب فسق و فجور تنفر دارد، اما هنگامی که کم کم پرده عصمتش دریده شد، به جایی می رسد که دیگر از هیچ کار خلافی رویگردان نمی شود.

جوانانی هستند که بر اثر رابطه نامشروع به گرفتاری های فراوان روحی، اجتماعی و جسمی دچار شده اند و عاقبت رسوا گشته اند و شخصیت اجتماعی و معنوی خویش را از دست داده اند.

لذا اگر جوانان عزیز بخواهند در این منجلاب ها نیفتند، باید با توکل به خدا، دست رد به سینه شیطان رجیم و نفس اماره بزنند و هنگام برخورد با جنس مخالف، تقوای الهی را پیشه کنند و با نگاه شهوت انگیز، که تیری از تیرهای زهر آلود شیطان است، به دیگران نظر نکنند.

داستانی در این مورد

در این جا به ذکر داستانی و سرنوشتی شگفت انگیز که ذکر آن، خالی از فایده نیست می پردازیم.

امید است برای کسانی که می خواهند به قباحت ارتباط نامشروع با دیگران پی ببرند درس عبرتی باشد: مصطفی لطفی منفلوطی، در یکی از تالیفاتش، داستان دختر و پسر جوانی را شرح می دهد که رابطه نامشروع جنسی، حوادث تلخ برایشان به ارمغان آورده است، می گوید: دوستی داشتم که بیشتر علاقه من به او از جنبه دانش و فضلش بود نه از جهت ایمان و اخلاق.

از دیدن وی همواره مسرور می شدم و در محضرش احساس شادی می کردم، نه به عبادات و اطاعات او توجه داشتم و نه به آلودگی و گناهانش، او برای من تنها رفیق انس بود.

هرگز در این فکر نبودم که از وی علوم شرعی بیاموزم یا آن که درس فضیلت و اخلاق فرا گیرم.

سالیان دراز با هم رفاقت داشتیم.

در طول این مدت، نه من از او بدی دیدم و نه او از من رنجیده خاطر شد، برای پیش آمد یک سفر طولانی، ناچار قاهره را ترک گفتم و از رفیق محبوبم جدا شدم، ولی تا مدتی با هم مکاتبه می کردیم و بدین وسیله از حال یکدیگر خبر داشتیم.

متأسفانه چندی گذشت و نامه ای از او به من نرسید و این وضع تا پایان مسافرتم ادامه داشت.

در طول این مدت نگران و ناراحت بودم.

پس از مراجعت از سفر برای دیدار دوستم به در خانه اش رفتم.

از آن منزل رفته بود.

همسایگان گفتند: دیر زمانی است که تغییر مسکن داده و نمی دانیم به کجا رفته است.

برای پیدا کردن او کوشش بسیار کردم و در جستجویش به هر جایی که احتمال ملاقاتش را می دادم رفتم و او را نیافتم.

رفته رفته مایوس شدم تا جایی که یقین کردم دوست خود را از دست داده ام و دیگر راهی به او ندارم.

اشک تاثر ریختم، گریه کردم، گریه آن کسی که در زندگی از داشتن دوستان با وفا کم نصیب است، گریه آن کسی که هدف تیرهای روزگار قرار گرفته، تیرهایی که هرگز به خطا نمی رود و پی در پی، درد رنجش احساس می شود. اتفاقا در یکی از شب های تاریک آخر ماه که به طرف منزل می رفتم، راه را گم کردم و ندانسته به محله ای دور افتاده و به کوچه های تنگ و وحشتناک رسیدم.

در آن ساعت از شدت ظلمت، چنین احساس کردم که در دریای سیاه و بی کران که دو کوه بلند تیره، آن را احاطه کرده در حرکت و امواج سهمگینش گاهی بلند می شود و به جلو می آید و گاهی فروکش می کند و به عقب برمی گردد.

هنوز به وسط آن دریای تیره نرسیده بودم که از یکی از آن منازل ویران، صدایی را شنیدم.

و رفت و آمدهای اضطراب آمیزی احساس کردم که در من اثری بس عمیق گذارد.

با خود گفتم: ای عجب که این شب تاریک، چه مقدار اسرار مردم بی نوا و مصائب غمزدگان را در سینه خود پنهان کرده است.

من از پیش با خدای خود عهد کرده بودم که هر گاه مصیبت زده ای را ببینم،
اگر قادر باشم یاری اش کنم و اگر عاجز باشم با اشک و آه، خود را در غمش
شریک کنم.

به همین جهت، راه خود را به طرف آن خانه گرداندم و آهسته در زدم.
کسی نیامد.

دفعه دوم به شدت کوبیدم، در باز شد.
دیدم دختر بچه ای است که حدود ده سال از عمرش رفته و چراغ کم فروغی
به دست دارد.

در پرتو آن نور خفیف، دخترک را دیدم لباس مندرسی در برداشت، ولی
جمال و زیبایی اش در آن لباس مانند ماه تمام بود که در پشت ابرهای پاره
پاره قرار گرفته باشد.

از دختر بچه سوال کردم: در منزل بیماری دارند؟ در کمال ناراحتی و نگرانی
که نزدیک بود قلبش بایستد جواب داد: ای مرد! پدرم را دریاب، در حال جان
دادن است.

این جمله را گفت و برای راهنمایی من به داخل منزل روان شد.
چه وضع رقت باری! در آن موقع گمان می کردم که از جهان زنده به عالم
مردگان آمده ام و در نظر من، آن بالاخانه کوچک، چون گور و آن بیمار چون
میتی جلوه می کرد.
نزدیک بیمار آمدم.
پهلویش نشستم.

بی اندازه ناتوان شده بود، گویی پیکرش یک قفس استخوانی است که تنفس
می کند و یا نی خشکی است که چون هوا در آن عبور می نماید صدا می دهد.

از محبت دستم را روی پیشانی اش گذاردم.
چشم خود را گشود و مدتی به من نگاه کرد.
کم کم لبهای بی رمقش به حرکت در آمد و با صدای بسیار ضعیف گفت: خدا
را شکر که دوست گم شده ام [را] پیدا کردم.
از شنیدن این سخن چنان منقلب و مضطرب شدم که گویی دلم از جای کنده
شده و در سینه ام راه می رود.
فهمیدم که به گمشده خود رسیده ام، ولی هرگز نمی خواستم او را در لحظه
مرگ و ساعات آخر زندگی، ملاقات نمایم، نمی خواستم غصه های پنهانی ام با
دیدن وضع دلخراش و رقت بار او تجدید و تشدید شود.
با کمال تعجب و تاثر از او پرسیدم: این چه حال است که در تو می بینم؟
چرا به این وضع افتاده ای؟ با اشاره به من فهماند که میل نشستن دارد.
دستم را تکیه گاه بدنش قرار دادم و با کمک من در بستر خود نشست و آرام
آرام لب به سخن گشود تا جریان خود را شرح دهد، گفت: ده سال تمام، من و
مادرم در خانه ای مسکن داشتیم.
همسایه مجاور ما، مرد ثروتمندی بود.
قصر مجلل و با شکوه آن مرد متمکن، دختر ماهروی و زیبایی را در آغوش
داشت که نظیرش در هیچ یک از کاخ های این شهر نبود.
برای آن که به وصلش برسم، تمام کوشش را به کار بردم.
از هر دری سخن گفتم و به هر وسیله ای متوسل شدم، ولی نتیجه نگرفتم و
آن دختر زیبا همچنان از من کناره می گرفت.
سرانجام به او، وعده ازدواج دادم و به این امید قانعش کردم.

با من طرح دوستی ریخت و محرمانه باب مراوده باز شد تا در یکی از روزها به کام دل رسیدم و دلش را با آبرویش یکجا بردم و آنچه نباید بشود، اتفاق افتاد.

خیلی زود فهمیدم که دختر جوان فرزندی در شکم دارد. دودل و متحیر شدم از این که آیا به وعده خود وفا کنم و با او ازدواج نمایم یا آن که رشته محبتش را قطع کنم و از وی جدا شوم. شق دوم را انتخاب کردم و برای فرار از دختر، منزل مسکونی ام را تغییر دادم و به منزلی که تو در آن جا به ملاقاتم می آمدی منتقل شدم و از آن پس از او خبری نداشتم.

از این جریان سال ها گذشت.

روزی نامه ای به من با پست رسید (در این موقع، دست خود را دراز کرد و کاغذ کهنه زرد رنگی را از زیر بالش خود بیرون آورد و به دست من داد). نامه را خواندم.

این مطالب در آن نوشته شده بود: اگر به تو نامه می نویسم، نه برای این است که دوستی و مودت گذشته را تجدید نمایم، برای این کار حاضر نیستم، حتی یک سطر یا یک کلمه بنویسم، زیرا پیمانی مانند پیمان مکارانه تو و مودتی مانند مودت دروغ و خلاف حقیقت تو شایسته یادآوری نیست. چه رسد که بر آن تاسف خورم و تمنای تجدیدش را نمایم. تو می دانی، روزی که مرا ترک گفتی، آتش سوزنده ای در دل و جنین جنیده ای در شکم داشتم.

آتش، تاسف بر گذشته ام بود و جنین، مایه ترس و رسوایی آینده ام.

تو کم ترین اعتنایی به گذشته و آینده من نمودی، فرار کردی تا جنایتی را که خود به وجود آورده ای نبینی و اشک هایی را که جاری کرده ای پاک نکنی. آیا با این رفتار بیرحمانه و ضد انسانی، می توانم تو را یک انسان شریف بخوانم؟ هرگز!

نه تنها انسان شریفی نیستی بلکه اصلا انسان نیستی، زیرا تمام صفات ناپسند وحوش و درندگان را در خود جمع کرده ای و یک جا مظهر همه ناپاکی ها و سیئات اخلاقی شده ای.

می گفתי: تو را دوست دارم.

دروغ می گفתי.

تو خودت را دوست می داشتی، تو به تمایلات خویش علاقه مند بودی. در رهگذر خواهش های نفسانی خود به من برخورد کردی و مرا وسیله ارضای تمنیات خویش یافتی، و گرنه هرگز به خانه من نمی آمدی و به من توجه نمی کردی.

تو به من خیانت کردی، زیرا وعده دادی با من ازدواج کنی، ولی پیمان را شکستی و به وعده ات وفا نمودی.

فکر می کردی، زنی که آلوده به گناه شده و در بی عفتی سقوط کرده لایق همسری نیست.

آیا گناهکاری من جز به دست تو شد؟ آیا سقوط من سببی جز جنایتکاری تو داشت؟ اگر تو نبودی من هرگز به گناه آلوده نشده بودم.

اصرار مداوم تو مرا عاجز کرد و سرانجام مانند کودک خردسالی که به دست جبار توانایی اسیر شده باشد، در مقابل تو ساقط شدم و قدرت مقاومت را از دست دادم.

عفت مرا دزدیدی.

پس از آن، من خود را ذلیل و خوار، حس می کردم و قلبم مالا مال غصه و اندوه شد.

زندگی برایم سنگین و غیر قابل تحمل می نمود.

برای یک دختر جوانی، مانند من، زندگی چه لذتی می توانست داشته باشد، نه قادر است همسر قانونی یک مرد باشد و نه می تواند مادر پاکدامن یک کودک، بلکه قادر نیست در جامعه با وضع عادی به سر برد.

او پیوسته سرافکننده و شرمسار است.

اشک تاثیر می بارد و از غصه، صورت خود را به کف دست می گذارد و بر گذشته تیره خود فکر می کند.

وقتی به یاد رسوایی خویش و سرزنش های مردم می افتد، از ترس، بندهای استخوانش می سوزد و دلش از غصه آب می شود.

تو آسایش و راحتی را از من ربودی.

آن چنان مضطر و بیچاره شدم که از آن خانه مجلل و باشکوه فرار کردم، از پدر و مادر عزیز و از آن زندگی مرفه و گوارا چشم پوشیدم و به یک منزل کوچک در یک محله دور افتاده و بی رفت و آمد مسکن گزیدم، تا باقی مانده عمر غم انگیز خود را در آن جا بگذرانم.

پدر و مادرم را کشتی.

خبر دارم هر دو در غیاب من، جان سپردند و از دنیا رفتند.

آنها از غصه جدایی من دق کردند و از ناامیدی دیدار من مردند.

گمان می کنم مرگ آنها سببی جز این نداشت.

مرا کشتی، زیرا آن سم تلخی را که از جام تو نوشیدم و آن غصه های کشنده و عمیقی که از دست تو در دلم جای گرفت و با آن در جنگ و ستیز بودم، اثر نهایی خود را در جسم و جانم گذارده است.

اینک در بستر مرگ قرار گرفته ام و روزهای آخر زندگی خود را می گذرانم، من اکنون مانند چوب خشکی هستم که آتش در اعماق آن خانه کرده باشد، پیوسته می سوزد و قریبا متلاشی می شود.

گمان می کنم: خداوند به من توجه کرده و دعایم را مستجاب نموده و اراده فرموده است مرا از این همه نکبت و تیره روزی برهاند و از دنیای مرگ و بدبختی به عالم زندگی و آسایش منتقل کند.

با این همه جرایم و جنایت باید بگویم: تو دروغگویی، تو مکار و حيله گری، تو دزد جنایتکاری، گمان نمی کنم خداوند عادل تو را آزاد بگذارد و حق من ستمدیده مظلوم را از تو نگیرد.

این نامه را برای تجدید عهد و دوستی و مودت نوشتم، زیرا تو پست تر از آبی که با تو از پیمان محبت، صحبت کنم.

به علاوه من اکنون در آستانه قبر قرار گرفته ام، از نیک و بدهای زندگی، از خوش بختی ها و بدبختی های حیات، در حال وداع وجدایی هستم، نه دیگر درد دل من آرزوی دوستی کسی است و نه لحظات مرگ، اجازه عهد و پیمان محبت به من می دهد.

این نامه را تنها از آن جهت نوشتم که تو نزد من امانتی داری و آن دختر بچه بی گناه تو است.

اگر در دل بی رحمت، عاطفه پدری وجود دارد، بیا این کودک بی سرپرست را از من بگیر تا مگر بدبختی هایی که دامنگیر مادر ستمدیده او شده، دامنگیر وی نشود و روزگار او مانند روزگار من توام با تیره روزی و ناکامی نگردد. هنوز از خواندن نامه فارغ نشده بودم که به او نگاه کردم، دیدم اشکش بر صورتش جاری است.

پرسیدم بعد چه شد؟ گفت: وقتی این نامه را خواندم، تمام بدنم لرزید، از شدت ناراحتی و هیجان گمان می کردم نزدیک است سینه ام بشکافد و قلبم از غصه بیرون افتد.

با سرعت به منزلی که نشانی داده بود آمدم و آن همین منزل بود. وارد این بالاخانه شدم، دیدم روی همین تخت، یک بدن بی حرکت افتاده و دختر بچه اش پهلوی آن بدن نشسته و با وضع تلخ و ناراحت کننده ای گریه می کند.

بی اختیار از وحشت آن منظره هولناک فریاد زدم و بی هوش شدم. گویی در آن موقع، جرایم غیر انسانی من به صورت درندگان وحشتناک در نظرم مجسم شده بودند، یکی چنگال خود را به من می نمود و دیگری می خواست با دندان مرا بدرد.

وقتی به خود آمدم با خدا عهد کردم که از این بالاخانه که اسمش را غرفة الاحزان گذارده ام خارج نشوم و به جبران ستم هایی که بر آن دختر مظلوم کرده ام، مثل او زندگی کنم و مانند او بمیرم.

اینک موقع مرگم فرا رسیده و در خود احساس مسرت و رضایت خاطر می کنم، زیرا ندای باطنی قلبم به من می گوید، خداوند جرایم تو را بخشیده و آن همه گناहانی را که ناشی از بی رحمی و قساوت قلب بوده آمرزیده است.

سخنش که به این جا رسید، زبانش بند آمد و رنگ صورتش به کلی تغییر کرد، نتوانست خود را نگاه دارد.

در بستر افتاد، آخرین کلامی که در نهایت ضعف و ناتوانی به من گفت، این بود که دخترم را به تو می سپارم.

سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ساعتی در کنارش ماندم و آنچه وظیفه یک دوست بود در باره اش انجام دادم.

نامه هایی برای دوستان و آشنایانش نوشتم و همه در تشییع جنازه شرکت کردند.

من در عمرم روزی مثل آن روز ندیدم که زن و مرد به شدت گریه می کردند.

خدا می داند الان هم که داستان را می نویسم از شدت گریه و هیجان نمی توانم خود را نگاه دارم و هرگز صدای ضعیف او [را] در آخرین لحظه زندگی فراموش نمی کنم که گفت: (دخترم را به تو می سپارم)

۵. مجالس خوش گذرانی

از منجلا ب های فساد و تباهی، که عاملان ترویج فرهنگ ابتذال غرب در جامعه ایجاد می کنند، برگزاری مجالس لهو و خوش گذرانی است.

افرادی که روح تقلید از فرهنگ غرب، آنان را به طور مخفیانه به تشکیل چنین مجالسی وادار می کند، از دوستان خود دعوت می نمایند با شرکت در آن مجالس عیش و عشرت، برای چند ساعتی خود را در عالم خوش گذرانی و بی خیالی وارد سازند، مجالسی که با لهو و لعب، موسیقی های مبتذل و احیاناً رقص و پایکوبی همراه است.

جوانان عزیز باید بدانند با وارد شدن در این گونه مجالس و غرق شدن در خوشی های مبتدل و زودگذر، مانع پیشرفت معنوی و اجتماعی خود شده اند. اگر غرق شدن در خوشی ها و لذت ها نشانه موفقیت و رسیدن به کمالات است، پس انسان های عیاش و خوش گذران باید کامل ترین افراد باشند، در حالی که آنها پست ترین موجوداتند، زیرا کسی که اسیر شهوات نفس خویش شد و در برابر امواج تقواکش هواهای نفسانی، فاقد اراده گشت و در زندان هوس های شیطنانی محبوس شد، هرگز نمی توان او را انسان نامید، بلکه او موجودی بی اراده، بی استقلال، بی شخصیت و اسیر و دربند است که هرگز قدرت حرکت پیدا نخواهد کرد.

مرحله پایین تر این مجالس، بعضی از مجالس عروسی هاست که افراد لایابالی آن را برگزار می کنند.

گرچه ازدواج و مراسم آن از دیدگاه شریعت مقدس امری پسندیده است، به گونه ای که پیامبر بزرگ اسلام، آن را سنت خود می داند، اما متأسفانه این امر مقدس گاه با یک سلسله منکرها آلوده می شود، به گونه ای که شرکت در بعضی از این مجالس برای انسان های متعهد و متدین مشکل ساز است.

البته بسیاریند مراسمی که ارزش های اسلامی در آن، بر همه چیز و همه کس مقدم است و فراوانند خانواده هایی که اصالت مذهبی و شرافت خانوادگی خود را در هیچ شرایطی از دست نمی دهند و هرگز حاضر نیستند به بهانه مراسم جشن عروسی، شاهد اعمال خلاف شرع افراد لایابالی باشند.

اما متأسفانه ما در جامعه خود شاهد بعضی از این محفل ها هستیم که در آن، ارزش های اسلامی رعایت نمی شود و مورد سوء استفاده افراد فاسد قرار می گیرد، آشکارا در آن، برخلاف اوامر الهی عمل می شود.

گاه از ارتکاب گناهان بزرگ، مانند شراب خواری، ابایی ندارند. به یقین سرنوشت چنین افراد و خانواده ای، سرنوشت خوبی نخواهد بود، زیرا زندگی که با معصیت الهی و بی توجهی به ارزش ها شروع شود، عاقبت مطلوبی نخواهد داشت.

جوانان عزیز باید از شرکت در مراسم عروسی که با منکرهایی مانند موسیقی مبتذل، رعایت نکردن حجاب در برابر نامحرم، شراب خواری، آواز و ترانه و سایر مناهی همراه است خودداری کنند.

که زمینه بسیار مناسبی برای فساد و سقوط آنهاست.

اگر کسی بتواند جلو این اعمال خلاف شرع را بگیرد، می تواند شرکت کند و جلوگیری نماید، وگرنه شرکت در چنین مجالسی، ضمن تایید آن، زمینه فساد هم می گردد.

۶. خود ارضایی

خود ارضایی (که به این عمل در مردان، استمنا و در زنان استتوها می گویند) یعنی انسان با خود کاری کند که منی از او بیرون بیاید.

این عمل که عده ای از جوانان آن را انجام می دهند و گاهی بر اثر عادت و تکرار به صورت اعتیاد در می آید، پیامدهای شوم و ضررهای بسیاری، هم از جهت جسمی و هم از جهت روحی، برای فرد مبتلا به آن به وجود می آورد.

این کار مانند سایر کارهای غیر مشروع جنسی از دیدگاه شریعت اسلام حرام و ممنوع است، امروزه محققان، خود ارضایی را از انحراف های جنسی در جوانان دانسته اند و ضعف چشم، لاغر شدن صورت، ضعف اعصاب، ضعف بدن، کم خونی، سست شدن زانو، ضعیف شدن حافظه، زرد شدن صورت، گوشه گیری و بسیاری از عوارض دیگر را از پیامدهای آن می دانند.

موریس دبس در باره آثار خود ارضایی می گوید: علایم عادی خود ارضایی را همه می شناسند و آن عبارت است از: پریدگی رنگ و به خصوص حلقه سیاه رنگی که به دور چشم پیدا می شود، فرد همواره خسته و خواب آلود به نظر می رسد، توجه او به سختی به چیزی جلب می شود، غالب اوقات، یک شرم و حیای اغراق آمیز و کاذب درونی پیدا می گردد، گوشه گیری را اختیار می کند و خواب وی آشفته و ناراحت است.

این کار، جوان را بسیار خسته می کند و در طبایع حساس، تولید وسواس و تردید عجیبی می نماید، به طوری که همواره خجل و شرمسار است و خود را مجرم می پندارد.

در هنگام مطالعه در امراض ذهنی و فکری، غالبا به این عادت زشت برخورد می نماییم.

تمامی جوانانی که در تحصیل عقب می مانند و مخصوصا اشخاص ابله و گیج، حتما به آن مبتلا بوده اند که در این موارد، این عمل حکم یک عادت زشت واقعی را پیدا می کند. کانت در خصوص این موضوع، چنین می نگارد: هیچ چیز به اندازه کام گرفتن از خود (خود ارضایی)، ذهن و جسم را ضعیف نمی کند و این نوع شهوترانی به کلی با طبیعت آدمی مغایر است، اما این موضوع نباید از جوان پنهان بماند.

باید آن را با همه زشتی اش پیش روی او قرار داده، بگوییم که بدین طریق از تولیدمثل خواهد افتاد و یادآور شویم که این عادت زشت، بیش از هر چیز دیگری قدرت جسمی اش را تباه خواهد کرد.

با این کار سبب پیری زود رس خویش خواهد شد، عقلش واقعا ضعیف خواهد شد و غیره و غیره.

آنچه جوانان برای کنترل غریزه جنسی، به خصوص خودارضایی باید به آن توجه داشته باشند، زمینه های این کار است، یعنی باید زمینه هایی که باعث تحریک غریزه جنسی و در نتیجه خودارضایی می شود، بشناسند و سعی کنند از آن پرهیز نمایند.

این زمینه ها عبارتند از: لباس های تنگ: لباس های تنگ و چسبان، یکی از عوامل تحریک غریزه جنسی است.

جوانان باید مواظب باشند لباس های تنگ، به خصوص لباس های راحتی تنگ نپوشند.

رعایت این اصل در هنگام خواب ضروری تر به نظر می رسد، زیرا لباس های تنگ، علاوه بر این که از نظر بهداشتی برای بدن زیان آور است، موجب تحریک غریزه جنسی نیز می گردد.

غذاهای شهوت زا: بعضی از غذاها مانند موز، پیاز، زعفران و ب غریزه جنسی را تحریک می کنند.

اگر جوانان به خوردن این نوع غذاها مجبورند، باید به انجام دادن کارهایی، مانند ورزش، نرمش و روزه بپردازند تا انرژی که از این نوع غذاها به دست می آید مصرف شود.

جوانانی که در مناطق گرمسیر زندگی می کنند، باید بیشتر از جوانان دیگر از خوردن این نوع غذاها پرهیزند.

همچنین از پرخوری باید خودداری کرد، زیرا شکم که پر شد غریزه جنسی تحریک می گردد.

دیدنی های محرک: جوانان باید سعی کنند به طور مستقیم یا غیرمستقیم از مشاهده صحنه های محرک و شهوت انگیز پرهیزند، مانند فیلم ها و عکس

های سکس، زیرا چیزهایی که انسان می بیند، گاهی برای همیشه در قوه خیالش باقی می ماند، با نظر به این که عامل محرک انسان، قوه فکر و خیال اوست، ممکن است این صحنه ها انسان را به کارهای ناروا، بکشاند.

از این رو به جوانان توصیه می شود، از مشاهده صحنه های ضد عفاف و چشم چرانی، که محرک نیروی جنسی است بپرهیزند.

شنیدنی های مهیج: شنیدن حرف های مهیج و رکیک، مخصوصا در باره مسائل جنسی، عامل بسیار مهمی در تحریک غریزه جنسی است.

مانند موسیقی های مبتذل، حرف های رکیک و زشت یا ترانه های فاسد کننده.

همه اینها عوامل مهمی در تحریک غریزه جنسی است.

پرهیز از این نوع شنیدنی ها برای جوانانی که می خواهند خانه تقوای خویش را از سیل غریزه جنسی محفوظ بدارند، لازم و ضروری است. به این علت، تمام شنیدنی های مهیج در دین نجات بخش اسلام، مورد مذمت قرار گرفته و از آن نهی شده است.

بستر نامناسب خواب: از جمله عوامل محرک غریزه جنسی که ممکن است به خود ارضایی بینجامد، بستر نامناسب خواب است.

در مورد بستر خواب، توجه به سه نکته ضروری است:

۱. این که بستر خواب، زیاد نرم و گرم نباشد،

۲. این که در خلوت نباشد، یعنی جوان سعی کند در اتاقی بخوابد که دیگران

هم خوابیده اند. زیرا بعضی مواقع، انسان در خلوت وسوسه می شود و به عمل خود ارضایی دست می زند،

۳. جوان تا خوب خسته نشده است، به بستر نرود، یعنی هنگامی به بستر برود که خواب بر او مسلط شده باشد.

استفاده از رادیو یا مطالعه در این هنگام، خالی از فایده نیست. نکته ای که در خصوص خود ارضایی شایان ذکر است، این است که عده ای از جوانان ممکن است چنین تصور کنند که عمل خود ارضایی چون که دفع شهوت است، موجب آرامش می گردد، اما باید گفت که چنین نیست، زیرا اگر موقتا هم آرامش آفرین باشد، آرامشی کاذب است، چون که آرامش واقعی، هنگامی است که غریزه جنسی از مجرای صحیح خود که آثار نامطلوب نداشته باشد، اشباع گردد، آرامشی که منجر به پیامدهای ناگوار و در نتیجه ناآرامی می شود، ارزشی ندارد.

۷. فیلم های مبتذل

از منجلاب های فساد که ممکن است جوانان در آن سقوط کنند، نگاه به فیلم های مبتذل است و این عامل بسیار مهمی در فاصله گرفتن جوانان از ارزش های الهی و انسانی است.

دشمنان اسلام و انقلاب اسلامی، از آن جا که از برخورد مستقیم نظامی با امت اسلامی مایوس شده اند، سعی در ترویج فساد و تهی کردن جوانان از ارزش های معنوی، با دیدن فیلم های زننده و مبتذل کرده اند.

امروز جوانان ما، ماده گرایی، شهوت پرستی، خوش گذرانی، بی عفتی، بی حیایی، پوچی، پوشیدن لباس های نامناسب، روابط نامشروع، بی بندوباری و بسیاری از انحرافات دیگر را از فیلم های مبتذل به ارث می برند، لذا امروزه تولید و توزیع و پخش این گونه فیلم ها از طرف هرکس که باشد، بزرگ ترین

خیانت به جامعه، جوانان، انقلاب اسلامی و ارزش های الهی است، زیرا این فیلم ها همه چیز انسان را بر باد می دهد.

به یقین مشاهده این فیلم ها، نقش بسیار مهمی در از بین بردن ارزش ها، اخلاق، مذهب، تقوا، غیرت و امور معنوی دارد.

چه بسیار جوانانی که با تماشای فیلم های مبتذل، راه ناپاکی و بی عفتی پیمودند و دیگران را هم به تباهی کشاندند و صدها مشکل برای خود و دیگران ایجاد کردند.

جوانان ما باید با این قضیه (که دست سوداگران فحشا، ناپاکان، سودجویان و استعمارگران به وضوح در آن پیداست) هوشیارانه برخورد کنند و قربانی توطئه های توطئه گران و دشمنان انسانیت نشوند و بدانند که اگر قدم اول را در مشاهده این فیلم ها برداشتند، قدم دوم را سریع تر برمی دارند و به جایی می رسند که دیگر بازگشت و انصراف از آن بسیار مشکل است، زیرا این گونه امور برای آنان مانند آب شور است که هر چه بنوشند، تشنه تر می شوند و عطششان فزون تر می گردد.

امروز دنیای ناپاک غرب، شدیداً به این بلا دچار است.

ویل دورانت می گوید: مردان در سال های پیش از ازدواج، برای ارضای شهوات خود با موسسه عالمگیری روبه رو هستند که با آخرین وسایل و تشکیلات علمی مجهز است، گویی دنیا برای تحریک و ارضای میل آنان، هر گونه روش متصور را به هم چیده و جور کرده است.

ما باید بکوشیم که عوارض اجتماعی و حیاتی پیشرفت صنعتی را درک کنیم و نتایج آن را که به دست خود انسان پیدا شده ناگزیر گردن نهمیم.

اما این امر، شرم آور است که نیم میلیون دختر آمریکایی، قربانی شهوت رانی بشوند و ادبیات تئاتر ما، با ولع پلید خود، شهوت پرستی مردان و زنانی را، که در نتیجه آشفته‌گی اجتماعی صنعتی از سلامت و راحت ازدواج محروم شده‌اند، به پول تبدیل کند.

۸. موسیقی‌های مطرب

در یک تقسیم بندی کلی، موسیقی به دو قسم تقسیم می‌شود: الف) موسیقی مبتذل، ب) موسیقی غیر مبتذل.

موسیقی مبتذل به آن دسته از موسیقی اطلاق می‌شود که حالت ابتذال داشته باشد، مناسب مجلس لهو و لعب باشد، انسان را در افکار شیطانی بیندازد و از امور معنوی دور نماید.

موسیقی غیرمبتذل آن است که خصوصیات مذکور را نداشته باشد.

در شریعت اسلام، استماع موسیقی مبتذل و ساخت آلات آن حرام است، خواه به طور مستقیم شنوده شود، خواه غیر مستقیم مانند نوار.

اگر در این نوشتار، از موسیقی سخنی گفته می‌شود، منظور موسیقی مبتذل است، که می‌تواند یکی از منجلاب‌های فساد برای عموم، به ویژه جوانان باشد. بدون شک، استماع موسیقی و سروکار داشتن با آهنگ‌های مهیج و محرک، علاوه بر ضررهایی که بر اعصاب وارد می‌سازد، به روح و اخلاق آدمی نیز صدمه ای بزرگ وارد می‌سازد، زیرا بر اثر گوش دادن به موسیقی، حالت غفلت به انسان دست می‌دهد، آدمی را مانوس با لذت‌های زودگذر می‌کند، معنویات را در آدمی نابود می‌سازد، پرده‌های عصمت را می‌برد و حالت گرمی ارتباط با خدا را از بین می‌برد.

بر اثر گوش دادن به موسیقی، آدمی از ذکر خدا، دعا و نیایش لذتی نمی برد و
دایما در افکار شهوانی و شیطانی قرار می گیرد.

اگر استماع موسیقی، جز همین محروم شدن از لذت نیایش و ارتباط با خدا
اثر منفی دیگری نداشت، جا داشت که آدمی به این سم مهلک هرگز نزدیک
نشود و در این معامله زیان آور وارد نگردد.

جوانان باید بدانند، قلبی که دایما صدای خواننده فاسد و خوش لحن در آن،
وارد می شود، دیگر جای خدا نیست، دیگر مکانی برای معنویات نیست.

روح آدمی به گونه ای است که نمی شود دو چیز متضاد را در آن جای داد.
آیا معامله ای از این زیان بخش تر وجود دارد که آدمی برای صدایی شهوت
انگیز از خواننده ای لاابالی، خود را از قرب ربوبی و انس سبحانی، دور نگه
دارد و در لجنزار لذات و شهوات حیوانی فرو برد و عمر گرانبهای خویش را
چراگاه شیطان رجیم کند؟ جهالت است انسان، گوهر ایمان و تقوای خویش را
بفروشد و در عوض، انس با صداهای مردان و زنان آوازه خوان و موسیقی های
غفلت آور را بخرد، به یقین چنین معاوضه ای سفیهانه است! اولئك الذين اشتروا
الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم و ما كانوا مهتدین، آنان کسانی هستند که
ضالت و گمراهی (که یکی از مصادیق آن، موسیقی است) با هدایت (که یکی از
مصادیق آن، انس با خداست) معاوضه کرده اند، پس سودی از معامله خویش
نبرده اند و راهی به سعادت و هدایت نیافته اند.

موسیقی علاوه بر ضررهای معنوی و اخلاقی، مانند محبت به شهوات، مردن
دل ها، محروم شدن از لذت انس با خدا، پاره شدن پرده های عصمت، سبک
شدن عقل، زمینه برای فراهم شدن گناه، استجاب نشدن دعا، بر جسم و اعصاب
هم آثار سوئی دارد که امروزه از نظر علمی ثابت شده است.

پرفسور ولف آدلر چنین می گوید: موسیقی علاوه بر این که سلسله اعصاب ما را بر اثر جلب دقت، خارج از حد طبیعی آن خسته می کند، عمل ارتعاش صوتی، که در موسیقی انجام می شود، تولید تفرقی خارج از حد طبیعی در پوست می نماید که بسیار زیانمند است و ممکن است منشا امراض دیگر بشود بهترین و دلکش ترین نوارهای موسیقی، شوم ترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می بخشد.

مخصوصا اگر هوا گرم باشد، این تاثیر مخرب، خیلی زیاد می شود.

۹. دوستان ناباب

دوستان ناباب و افراد فاسد از منجلاب های فساد و تباهی برای جوانان است.

هر قدمی که جوان در رفاقت با دوست ناباب برمی دارد، قدمی است که به طرف لجنزار فساد و منجلاب سقوط برمی دارد.

در واقع، دوست ناباب دشمن است، اما چون که این گونه افراد، خود را به ظاهر، دوست معرفی می کنند، ما آن را تحت عنوان دوستان ناباب ذکر می کنیم. آدمی هر قدر هم که پاک باشد، هنگامی که با ناپاکان، رفاقت و نشست و برخاست می نماید، بیماری اخلاقی شخص فاسد بسان مرضی مسری در او سرایت می کند.

گاه بدون این که خودش هم متوجه شود، بر اثر رفاقت با ناهلان، به گونه ای متاثر می شود که ناخود آگاه از همه جهت به آنها شبیه می گردد، افکار، اعمال، برخورد و سایر کارهایش، نمونه و نشانگر شخص فاسد می شود.

به همان میزان که دوست پاک، در روحیه آدمی ناخودآگاه اثر خوب می گذارد و نقش بسیار مهمی در پیشرفت انسان دارد، دوست ناباب نیز در سقوط و انحطاط بشر نقش دارد.

گاهی جوانان، تصور می کنند انسان اگر خودش پاک باشد، هیچ کس نمی تواند در او اثر بگذارد، از این رو مهم نیست انسان کجا می رود و با چه کسی دوست می شود.

اما این تصور، تصویری غلط و تفکری شیطانی برای انحراف انسان است. این سخن مانند این است که شخصی بگوید: انسانی که سالم است می تواند در محیط میکروبی زندگی کند، بدون این که میکروب ها به بدن او سرایت کند، حال آن که محال است انسان بتواند در چنین محیطی به زندگی سالمی ادامه دهد.

قطعا اثر و خطر رفیق بد در از بین بردن اخلاق انسانی کم تر از میکروب در مریض کردن جسم نیست، بلکه به مراتب بیشتر و مهمتر است.

لرد آویبوری می گوید: باید در انتخاب دوستان دقت کرد.

غالب مصیبت های ما در نتیجه معاشرت های بیجا پدید می آید.

انسان وقتی از گهواره، قدم به معرکه حیات می نهد، در جولانگاه اجتماع با طبقات مردم آشنا می شود و بر حسب تصادف با گروهی از آنها آمیزش می کند.

بسا می شود در نتیجه آشنایی با فرومایگان در پرتگاه سفالت و رذالت می افتد.

ممکن است اشخاص فرومایه نسبت به آشنایان خود منظور بدی نداشته باشند، ولی مانند عقرب، فقط اقتضای طبیعت، دایما به دیگران نیش می زنند و اخلاق زهرآلود را در روح آنان تزریق می کنند.

بعضی اشخاص، چنان به عفت و فضیلت خود اعتماد دارند که گمان می کنند از معاشرت بدان، ضرری نخواهند برد.

شخصیت خود را بالاتر از آن می دانند که اخلاق نکوهیده بتواند در آنها اثر کند، غافل از آن که پنبه در مجاورت آتش، ناچار مشتعل می شود و شیشه در پهلوی سنگ مسلما می شکند.

بدبختانه انسان طوری ساخته شده است که فساد و رذالت، خیلی زود در روحش اثر می کند، چون توده باروت که به یک جرقه مشتعل می شود و از شراره خود می سوزد.

کسی که به فضیلت خود مغرور است و از معاشرت مردم سفله پرهیز نمی کند، مانند کسی است که خانه خود را در گذرگاه سیل استوار می کند، به این خیال که قدرت سیل در اساس خانه اش رخنه نخواهد کرد. هر روز در روزنامه ها و مجدت از سرنوشت جوانان فریب خورده اطلاع می یابیم که به سبب رفاقت با دوستان ناباب به کارهای خلاف شرع پرداخته اند، از جمله:

(۱) جوانی که به جرم سرقت به زندان افتاده بود، گفت: دوستان نامناسب مرا از راه صحیح به در بردند و از من، یک سارق حرفه ای ساختند.

اگرچه من از یک خانواده مذهبی بودم که همیشه مرا به نماز و اطاعت خدا دعوت می کردند.

و از کارهای زشت نهی می نمودند، ولی تاثیر حرف دوستانم در من بیشتر از حرف خانواده ام بود.

من از تمام جوانان می خواهم که از سرنوشت من عبرت گیرند و هرگز دوستان ناباب را به جای خانواده سرمشق نگیرند.

۲) جوان نوزده ساله ای که به اعدام محکوم شده بود، گفت: در تهران با عده ای از همکارانم دوست شدم.

ای کاش هرگز به تهران نیامده بودم و هرگز دوستی نداشتم! آنها به من پیشنهاد سرقت کردند.

ابتدا نپذیرفتم، ولی آنان مرا با حرفهایشان راضی نمودند و سرانجام در حال سرقت و درگیری با صاحب خانه، او را کشتم.

اکنون به جوانان توصیه می کنم که با دوستان ناباب گام برندارند، که به سرنوشت شوم من گرفتار شوند. از این داستان ها و داستان های دیگر نقش دوست ناباب در انحراف انسان معلوم می گردد، از این رو دین ما را از انتخاب و رفاقت با دوست فاسد به شدت بر حذر داشته است.

قرآن کریم درسوره مدثر، رفاقت و همنشینی با انسان های فاسد را از علل جهنمی شدن اهل دوزخ می داند و امیرمؤمنان لله می فرماید: ﴿جماع الشر فی مقارنة قرین السوء﴾، تمام شرور و بدی ها در مجالست و همنشین بد، گرد آمده است.

با نظر به اهمیت مساله و برای این که جوانان، شناخت بیشتری از دوستان ناباب پیدا کنند و در این راه، موفق باشند، نشانه های دوستان فاسد را ذکر می کنیم تا ماران خوش خط و خال، که زهری کشنده در درون دارند و منتظر فرصت تزریق آن به جوانان کم تجربه هستند، بیشتر شناخته شوند، زیرا اکتفا به کلیات و ذکر مفاهیم در این امور، کافی نیست.

آنچه مهم است، بیان مصادیق است، وگرنه همه معتقدند که باید از رفیق بد فاصله گرفت، اما این که رفیق بد کیست، ممکن است هر کس تفسیری داشته باشد، به این سبب در این جا به بیان نشانه های دوستان ناباب می پردازیم، که اهم آن نشانه ها عبارت است از: بی تقیدی به دستورات الهی: کسانی که به دستورهای الهی پای بند نیستند و حکم الهی را زیر پا می گذارند و از روی تعمد و آگاهی از ارزش های اسلامی فاصله گرفته اند و در مسیر طغیان و گناه افتاده اند، شایسته دوستی نیستند، باید از آنها فاصله گرفت، همان گونه که آنها از خدا و تقوا فاصله گرفته اند، آثار اسلامی ما را از رفاقت با چنین اشخاصی نهی کرده است: احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهرين بمعاصی اللّٰه، از رفاقت با افراد فاسق و بی بندوبار و گناهکاران و کسانی که آشکارا نافرمانی خدا می کنند، بر حذر باش! تملق و چاپلوسی: علامت دیگر دوستان ناباب چاپلوسی است.

عده ای برای این که در دوستان خود نفوذ کنند و بر قلب و روح آنان حاکمیت نمایند به چاپلوسی می پردازند و دوستان خود را از آنچه هستند بزرگ تر توصیف می کنند، تا نشان دهند شدیداً به آنها محبت دارند و در نتیجه هرکاری که پیشنهاد کردند با موافقت آنها مواجه شوند.

کسانی که بیش از اندازه به ستایش انسان می پردازند، دشمنان واقعی و دوستان ظاهری هستند، زیرا کسی که بی جهت به ستایش افراد می پردازد، در مواقع لزوم هم بی جهت به سرزنش آنها خواهد پرداخت.

لا تصحب الملق فیزین لک فعله و یود انک مثله با چاپلوس رفاقت مکن، که او با چرب زبانی تو را اغفال می کند، کار ناروای خود را در نظرت زیبا می نماید و دوست دارد که تو نیز مانند او باشی.

جوانان باید خوب مواظب باشند تا فریب دوستان چرب زبان و چاپلوس را نخورند، زیرا بسیاری از افرادی که با ستایش و گفتار نیکویی که در باره آنها گفته می شود، فریب می خورند و در مسیر دوستان نابکار خود قرار می گیرند. ارتباط با ناپاکان: از نشانه های دوستان ناباب، این است که با افراد ناپاک ارتباط دارند.

باید کسی را به دوستی انتخاب کرد که با افراد ناباب رفاقت و رفت و آمد نداشته باشد.

کسی که با افراد فاسد و لا ابالی دوست باشد خودش هم ناپاک است، گرچه به ظاهر خود را از آنها جدا بداند، زیرا امکان ندارد افراد پاک با افراد ناپاک دوست باشند.

حتما وجه مشترکی در آنها هست که با هم رفت و آمد دارند.

از این رو شناخت دوستان دوستان لازم است تا انسان، فریب افراد دوست نما را نخورد، و این اصلی کلی است که یکی از راه های شناخت اشخاص، شناخت دوستان آنهاست.

وسوسه گر: علامت دیگر دوستان ناهل، این است که انسان را با حالت به ظاهر دلسوزانه و با جملات زیبا و وسوسه انگیز به کار شر دعوت می کنند. کار شر چیزی است که خلاف رضای حق، و خلاف فطرت و عقل سلیم باشد.

کسانی که انسان را به کار شر دعوت می کنند.

یا از روی جهالت و نادانی است یا از روی تعمد و نقشه.

در هر صورت، عمل کردن به دعوت آنان، اثرهای سوء خود را به جا می گذارد.

باید چنین دوستانی را نصیحت کرد و در صورت اثر بخش نبودن نصیحت از آنان فاصله گرفت.

جمله هایی که گاه به گاه چنین دوستانی بیان می کنند، چنین است: بابا جوانی است باید خوش باشی، زندگی دوروزه، می گذرد، حالا این کار را می کنیم، بعدا خوب می شویم، بابا، کی رفت آن دنیا و آمد، این کار، کار مردان است، لابد تو ترسو هستی و امثال این جمله ها.

بدون شک، بیان این کلمات وسوسه انگیز به هر عنوانی و از طرف هر کسی که باشد، همچون جرقه ای که در فضای آکنده از گاز، روشن می گردد و همه چیز را می سوزاند، آتش غرایز جوان را شعله ور می کند و ارزش های اخلاقی و فضایل انسانی را، در وجود او به آتش می کشاند و به خاکستر شهوت پرستی تبدیل می نماید.

بخش سوم : جوانان و زمینه های انحطاط

آنچه در این بخش مطرح می شود، زمینه های انحطاط است نه عوامل آن، گرچه می تواند در شرایطی خاص، عامل باشد، یعنی به خصوصیات روحی و ظرفیت روانی و همچنین نحوه برخورد افراد با آن بستگی دارد، به همین علت، جوانان باید مواظب این زمینه ها باشند و به گونه ای برخورد کنند که این امور، آنها را به انحطاط و جاده فساد نکشانند، یعنی به گونه ای برخورد کنند که این زمینه ها، به عوامل تبدیل نشوند.

مسائل مهمی ممکن است زمینه انحطاط جوانان گردد که بعضا ذکر می شود:

۱. مسافرت به خارج

گرچه نفس مسافرت، مفید و سازنده است و در بهبود جسم و جان، آثار درخشانی دارد و موجب پرورش فکر، بینش وسیع، نشاط و مسرت، تجدید قوا و رفع خستگی، شناخت مردمان مختلف، آشنایی با فرهنگ های متفاوت و سایر نتایج درخشنده است و مورد تایید و تاکید شریعت مقدس اسلام است، اما با نظر به این که امروزه کشورهای خارجی، به خصوص کشورهای غربی دچار آفت مادی گرایی، شهوت رانی، فساد اخلاق، سکس و لذت گرایی افراطی و سایر مفاسد شده اند و با توجه به اثر پذیری سریع طبع جوانان، مسافرت به کشورهای خارجی برای بسیاری از آنان، مساوی است با از دست دادن ارزش ها و غرق شدن در فساد و شیفتگی نسبت به فرهنگ بیگانه.

از این رو جوانان باید مواظب باشند اگر برای کارهایی مانند تحصیل، سیاحت یا سایر کارهای معقول به این کشورها سفر می کنند، تحت تاثیر جاذبه های فریبنده فرهنگ آنان واقع نشوند و در برابر مظاهر خیره کننده تمدن آنان،

دچار بهت زدگی نگردند و از مشاهده نظم، بهداشت و تکنیک آنها، نتیجه نگیرند که فرهنگ ارزشی و ایدئولوژی حاکم بر آنان هم صحیح است و باید از باید و نبایدهای آنها هم تبعیت کرد، زیرا امر صنعت و بهداشت و نظم و تکنیک، که امری مفید و لازم است، غیر از فرهنگ، ایدئولوژی و جهان بینی آنهاست که بر مبنای انسان محوری و مادی گرایی و نفی ارزش های مذهبی و اخلاقی و مصرف گرایی است.

این است که می گوئیم مسافرت به این کشورها، ممکن است برای عده ای از جوانان، زمینه انحطاط باشد، گرچه کسانی که به عمق قضیه آگاهی دارند، هیچ وقت فریب ظواهر را نمی خورند و به نام صنعت، تکنیک، بهداشت و سایر امور مقدس، مسیر زندگی مادی و حیوانی را طی نمی کنند.

۲. اوقات فراغت

از اموری که ممکن است زمینه انحطاط و سقوط جوانان در وادی انحراف باشد، اوقات فراغت است.

البته این مساله ممکن است برای بزرگ سالان هم زمینه نامناسبی باشد، اما با نظر به طبع خاص جوانان، زمینه انحراف در اوقات فراغت برای آنان بیشتر است.

منظور از اوقات فراغت، ساعاتی است که جوانان مشغول به کاری، اعم از کار فرهنگی، هنری، تولیدی، خدماتی، سرگرمی سودمند و ب نباشند.

با نظر به این که بی کاری و اوقات فراغت را سم مهلك برای جوانان دانسته اند، جوانان باید به شدت مراقب اوقات فراغت خویش باشند و نگذارند وسوسه گران درونی و بیرونی و فرصت طلبان خناس صفت، از اوقات فراغت آنان سوء استفاده کنند و آنان را به لجنزار تباهی بکشانند، زیرا طبع آدمی به گونه ای خلق

شده است که به کار و تلاش تمایل دارد و می خواهد انرژی نهفته در خویش را مصرف کند.

حال اگر در مسیر کارهای مثبت قرار نگرفت، قطعا مشغول کارهای منفی و نامشروع یا اعمال بی خاصیت و بیهوده می شود.

جوانان بی کار باید حتی الامکان به کاری مشغول شوند و جوانان شاغل در اوقات فراغت و بی کاری به کارهای سبک یا سرگرمی های مفید اشتغال یابند و همان گونه که برای کار خود، برنامه ریزی می کنند، برای اوقات فراغت خویش نیز برنامه ریزی نمایند.

پیشوایان دینی، ما را به پر کردن اوقات فراغت همیشه توصیه نموده اند و از مضرات بی کاری و استفاده نکردن از اوقات فراغت، برحذر داشته اند: ان یکن الشغل مجهدة فاتصال الفراغ مفسدة اگر تن دادن به شغل مایه زحمت است، بی کاری دایم نیز باعث فساد است.

از آنچه گفته شد روشن گشت که جوانان باید در اوقات فراغت، خود را سرگرم امور مفید مانند کارهای علمی، هنری، ورزش، مطالعه، دید و بازدید، تفریح سالم وب بنمایند تا هم از عمر و حیات خویش بیشترین استفاده را کرده باشند و هم دچار انحراف و مفاسد نگردند.

۳. فقر و تنگدستی

از زمینه های انحطاط و گرایش به فساد، فقر و تنگدستی است. تاریخ کشورمان به ویژه در دوران آلوده به ظلم و جور پهلوی و حوادثی که هر روز و هر هفته در مطبوعات به چاپ می رسد، گویای این مطلب است که بسیاری از خانواده هایی که به جاده بدنامی و فحشا و فساد کشیده شده اند، برای فقر و تنگدستی آنان بوده است.

بدیهی است این بدان معنا نیست که فقر و تنگدستی برای همه کس، زمینه فساد بوده و هست، بلکه خانواده‌هایی بوده و هستند که به سبب اصالت خانوادگی و ایمان محکمی که دارند، هیچ گاه آبرو و شرافت خویش را برای این که در وضع معیشتی پایین بوده‌اند، از دست نداده‌اند، آنها به حداقل زندگی اکتفا می‌کنند و هرگز خود را به مفسد آلوده نمی‌کنند، آنان با ایمان و توکل بر خدا و ضمن تلاش و کوشش از ساحت مقدسش زندگی خوب و مناسبی را طلب می‌نمایند، البته خداوند هم تضمین کرده است هرکس، راه تقوا و خدا ترسی را پیشه کند، مشکلاتش را حل خواهد کرد و رزق و روزی او را خواهد رساند.

﴿من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا﴾، هر کس تقوا پیشه سازد، خداوند محل خروج [از حوادث] را بر او می‌گشاید و از جایی که گمان نمی‌برد به او روزی عطا می‌کند و هر کس بر خدا توکل کند، خداوند او را کفایت می‌کند که خداوند بر هر چیز، قدر و اندازه‌ای معین کرده است.

اما خانواده‌ای که از ایمان و اصالت مذهبی ضعیف برخوردار می‌باشد و تنها راه سعادت را رفاه و لذت‌های مادی می‌داند، سریع بر اثر پایین بودن وضع زندگی به جاده انحراف کشیده می‌شود و در پرتگاه انحطاط، سقوط می‌کند.

در هر حال خانواده‌ها باید سعی کنند تا ابر سیاه فقر و تنگدستی را از بالای سر خود برانند و به یک زندگی مناسب و شرافتمندانه دست پیدا کنند.

جوانان عزیز، متوجه باشند اگر برای تهیه کار تلاش بنمایند و بر خداوند توکل کنند و راه تقوا پیشه نمایند، هرگز ضعف مالی، عاملی برای به انحراف کشاندن آنان نخواهد شد.

معمولا مفسدان و سوداگران مرگ و فحشا سعی می کنند مزدوران خود را از طبقه ضعیف و تهی دست انتخاب کنند، زیرا زمینه جذب در آنها بیشتر است و با وعده اگر به خیل ما بپیوندی و برای ما، مواد توزیع کنی یا فلان کار را انجام دهی، دارای زندگی مرفهی می شوی، آنان را به وادی فساد می کشانند، غافل از این که فقر و ناداری به رفاهی که به قیمت از دست دادن شرافت انسانی، ارزش های معنوی و کشاندن هزاران جوان بی گناه به لجنزار اعتیاد و فساد تمام می شود صد شرف دارد.

۴. تجرد و عزوبت

از زمینه های انحطاط و سقوط برای جوانان، مساله تجرد است. اگر با دقت بیشتر به این امر نگاه کنیم، به این واقعیت نزدیک می شویم که تجرد اگر طولانی باشد ممکن است از حالت زمینه خارج شود و جزء عوامل فساد و تباهی قرار گیرد، زیرا با توجه به آمار و ارقام، به وضوح می بینیم که اکثر متهمان مفاسد را افراد مجرد تشکیل می دهند و این مساله، ما را به این واقعیت سوق می دهد که بی توجهی به امر ازدواج می تواند برای جوانان مشکل ساز باشد.

قطعا جوانانی که ازدواج کرده اند، از نظر روحی دارای تعادل بیشتری هستند و جنبه تعقل آنان بر شهوات و احساساتشان غلبه دارد، لذا آمادگی بیشتری برای پذیرفتن ارزش های الهی و اخلاقی و مصلحت های زندگی دارند، بر خلاف کسانی که مجرد هستند.

اگرچه بوده اند جوانانی که تقوا را پیشه ساخته اند و زندگانی را برای مدت زیادی به تجرد گذرانده اند، اما چگونگی زندگی آنها نمی تواند سرمشقی برای دیگر جوانان باشد و آنها را توصیه به تجرد برای سالهای طولانی نمود.

جوانان باید سعی کنند مساله ازدواج را جزء رکن اساسی زندگی خویش قرار دهند و به بهانه نداشتن زندگی کامل و مرفه از ازدواج سرباز نزنند.

اگر جامعه ما از تشریفات، تجملات، رسم های غلط و سخت گیری بی مورد در امر ازدواج صرف نظر کند، زمینه ازدواج برای همه یا بسیاری از جوانان فراهم می گردد و مفاسد بسیاری از بین می رود.

ویل دورانت می گوید: ما نمی دانیم که چه مقدار مفاسد اجتماعی، معلول تاخیر ازدواج است، ولی ظاهراً بیشتر این مفاسد از تاخیر امر با برکت ازدواج، ناشی می شود و حتی فساد پس از ازدواج نیز بیشتر محصول عادات پیش از ازدواج است.

ما فعلاً نمی خواهیم در باره ازدواج و آثار مثبت آن در زندگی فردی و اجتماعی افراد صحبت کنیم و همچنین ویژگی ها و خصوصیات یک همسر شایسته در این مختصر نمی گنجد، اما به جوانان توصیه می کنیم که در باره مساله ازدواج و آیین همسر داری و ویژگی های همسر خوب به کتاب هایی که در این موضوع نوشته شده رجوع کنند و بی گذار به آب نزنند که به پشیمانی ابدی، دچار خواهند شد و در انتخاب همسر، معیارهای مذهبی و الهی را در نظر بگیرند و فقط به ظواهر امر نگاه نکنند که در این صورت، خوش بختی دنیا و آخرت را نصیب خود کرده اند.

۵. ثروت و رفاه زیاد

فساد انگیزی ثروت کلیت ندارد، زیرا بوده و هستند افراد بضاعت مندی که از دایره اصول دینی و انسانی قدم بیرون نهاده اند، اما به هر حال، ثروت و رفاه گاهی می تواند زمینه انحراف و انحطاط گردد، زیرا طبع اولیه انسان، راحتی و

عیش و نوش را دوست دارد و ثروت هم مقدمات این راحت طلبی ها را فراهم می کند.

بسیارند کسانی که چون از ایمانی ضعیف برخوردارند و آن چنان که باید عنان نفس در دست نگرفته اند و از نظر مالی و رفاهی در سطح بالایی قرار دارند، از حالت عادی خارج می شوند و در مسیر انحراف قرار می گیرند و ثروت آنان مقدمه افتادن در عیش و نوش ها و لذت طلبی ها می شود، مخصوصا اگر این ثروت در دست جوانی باشد که بی تجربه است و جوانه درخت غرایزش تازه سر از خاک روحش برداشته و دریای عقلش در میان امواج کشش ها به طوفانی دچار شده و تعادل خود را از دست داده است. از این رو جوانانی که در خانواده های مرفه زندگی می کنند، باید دایما متوجه باشند ثروتشان آنها را به پرتگاه فساد و تباهی نکشاند.

قرآن کریم هم به ما هشدار می دهد که: ان الانسان لیطغی ان راه استغنی، آدمی به طغیان و سرکشی می گراید، هنگامی که خود را غنی و بی نیاز ببیند. به هنگامی که راه زندگی هموار می گردد بشر تغییر حالت می دهد خونخوار می گردد به وقت عیش و عشرت می نوازد کوس بد مستی به وقت تنگ دستی، مومن و دیندار می گردد ویل دورانت می گوید: ثروت مملکت ما در عصر حاضر، اصول اخلاقی محکم و خشن مهاجرین سابق به آمریکا را بیشتر از هر انقلاب ادبی به بی بندوباری نفوس از قید جسته بدل کرد.

روزهای آخر هفته که برای استراحت و عبادت بود، به ایام عیش و لذایذ دنیوی نامحدود بدل گشت و این خود نشانه بارزی بر تغییر اخلاق و زندگی دور از قید و بند ما تواند بود.

هنگام تنگ دستی تقوا آسان است و اگر پیروی از هوی و هوس به قیمت
گران تمام شود می توان آن را ترک گفت، اما اگر جیب ها از پول مالا مال شد و
انسان توانست خود را از چشم همسایگان پپوشاند، حفظ تقوا بسی دشوار است.
از آنچه گفتیم معلوم شد گرچه ثروت بطور کلی عامل انحراف نمی تواند
باشد اما برای عده ای ممکن است زمینه انحراف فراهم نماید لذا هوشیاری لازم
هنگام برخورداری از ثروت ضروری است.

بخش چهارم : جوانان و مسائل مذهبی

یکی از مسائل جوانان که مناسب است بررسی شود، ارتباط جوانان با مذهب است.

با توجه به این که بعضی جوانان به اسلام و مسائل مذهبی، چندان تمایل نشان نمی دهند و گاه تصورات غلطی از مذهب در ذهنشان نقش بسته است، لازم است در این بخش به سه موضوع بپردازیم.

قطعا روشن شدن این سه موضوع، می تواند بر بصیرت جوانان و آگاهی آنان به مسائل مذهبی و امور ماورای طبیعی و دستورهای الهی بیفزاید.

موضوع اول: ریشه و اساس دین و مذهب چیست؟ آیا مذهب و گرایش های مذهبی و اعتقاد به مبدا هستی، ریشه در روان و فطرت آدمی دارد یا عوامل خارجی باعث گرایش به ایمان مذهبی شده است؟ موضوع دوم: نقش دین در زندگی ظاهری و باطنی انسان چیست؟ آیا گرایش به دین، آثار و فوایدی به دنبال دارد و آیا دین، یک سرمایه است؟ موضوع سوم: علل دوری عده ای از جوانان از مذهب و ارزش های مذهبی چیست؟ و اینک این سه موضوع را مورد بررسی قرار می دهیم:

۱. ریشه و اساس مذهب

آیا دین، ناشی از فطرت انسان است، به گونه ای که بی دینی، یک نوع حرکت بر خلاف فطرت باشد یا عواملی خارجی باعث شده که ما به سوی دین، مبدا هستی و ایمان مذهبی، گرایش پیدا کنیم.

گرچه در این مختصر نمی توانیم به طور گسترده وارد این بحث شویم، اما همین قدر مسلم است که امروز روان شناسان ثابت کرده اند که حس دینی و گرایش به امور مذهبی در ذات و فطرت بشر در همه تاریخ بوده است.

امروز روان شناسان چهار بعد را از ابعاد فطری بشر می شناسند: بعد اول: حس زیباگرایی، بعد دوم: حس علم گرایی، بعد سوم: حس خیرگرایی، بعد چهارم: حس خداگرایی.

آنها به اثبات رسانده اند که گرایش به خدا و امور مذهبی در ذات و سرشت همه آدمیان هست و حس دینی، یک نیاز روحی است که از نهاد بشر سرچشمه می گیرد، از این رو آنانی که فاقد ایمان مذهبی هستند، در خود احساس گم شده ای می کنند که هیچ چیز نمی تواند جایگزین آن شود.

ویلیام جیمز می گوید: من به خوبی می پذیرم که سرچشمه زندگی مذهبی، دل است و قبول دارم که فرمول ها و دستورالعمل های فلسفی، مانند مطلب ترجمه شده ای است که اصل آن به زبان دیگری است.

کارل گوستاو یانگ چنین می نگارد: طبیعت آدمی، طوری ساخته شده است که خود به خود به خدا به طور دینامیک در خود احساس عطش و پرستش می کند، از این رو اگر به توحید هدایت نشود، در برابر معبودهای کاذب، سر تعظیم فرود می آورد تا آن عطش درونی خود را سیراب کند. کوونتام می گوید: هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز متفکران بیشتری از مکتب های مختلف را در زمینه مذهب معتقد می سازد که حس مذهبی، یکی از عناصر ثابت و طبیعی روح انسان است.

این مطلب که حس مذهبی در فطرت و نهاد انسان است، هم از نظر فلسفی ثابت شده و هم از نظر علم روان شناسی و هم در علوم دیگر، پس اساس

مذهب و ایمان مذهبی، دل و فطرت است و فاصله گرفتن از فطرت، فاصله گرفتن از کمال، سعادت و هدایت الهی است.
کسانی راه صحیح می روند که در مسیر فطرت باشند.

۲. نقش ایمان مذهبی در زندگی

مقدمه

موضوع دوم، آثار و نقش ایمان مذهبی در زندگی فردی و اجتماعی و در تکامل انسان است.
قطعا ایمان مذهبی که ریشه در فطرت آدمی دارد، می تواند آثار مفید و منحصر به فردی هم داشته باشد که عبارتند از:

الف) اشباع حس کمال گرایی

یکی از ویژگی های اصیل آدمی که او را از حیوان جدا می سازد، حس کمال طلبی است.
انسان دارای حس کمال گرایی است و طالب چیزی است که رنگ کمال داشته باشد.
آدمی گرایش به علم و معرفت، جمال و زیبایی، خیر و مصلحت، وارستگی و شرافت، مردانگی و عزت داد، چرا که همه اینها کمال است.
انسان هر چیزی را که طلب می کند به صورت کامل آن می جوید، یعنی فطرتش گرایش به کمال مطلق دارد نه نقص و محدودیت.
از آن طرف هم امور دنیوی به گونه ای هستند که نمی توانند حس کمال گرایی او را اشباع کنند، زیرا همگی ناقص، متغیر، محدود، نسبی و فانی هستند.
پس کمال مطلق که انسان جویای آن است.

ذات اقدس الهی است و تنها با بینش مذهبی و ایمان به خداست که بشر می تواند به سوی کمال مطلق حرکت کند و این غریزه اصیل خویش را اشباع نماید. بدون ایمان مذهبی، انسان سردرگم است و نمی تواند پاسخ قانع کننده ای به غریزه کمال طلبی خویش دهد. این است که می گوئیم: یکی از آثار ایمان مذهبی، اشباع حس کمال گرایی است.

ب) گرایش به ارزشهای اخلاقی

از اموری که تمام انسان ها برای آن، ارزش قائلند و مورد ستایش قرار می دهند، ارزش های اخلاقی، مانند عزت نفس، شرافت، راستی، ایثار، انصاف، احساس همدردی، خدمت به هممنوع و غیره است. بدون شک، این کارها همگی جزء کارهای انسانی و فوق حیوانی است، ارزش هایی است که در تمام مکاتب، مورد تقدیس قرار می گیرند و حتی آنان که فاقد این صفات و ارزش ها هستند، به آن تظاهر می کنند و بسیاری از افراد برای رسیدن به مقاصد خویش، خود را به آنها متصف جلوه می دهند. تمام انسان ها خواستار جامعه ای هستند که این ارزش ها در حد اعلای آن در افراد متحقق باشد.

اما باید اعتراف کرد که تنها با داشتن ایمان مذهبی است که این امور به طور طبیعی در انسان متحقق می شود.

شاید عده ای بخواهند با وجود داشتن افکار مادی، از ره تلقین و عادت، خود را در مسیر کارهای اخلاقی قرار دهند، اما این کار، چون که ریشه طبیعی ندارد موقت و گذراست، زیرا لازمه جهان بینی مادی، سودجویی، منفعت طلبی،

وقت را غنیمت شمردن است، نه ایثار و از خودگذشتگی و محرومیت برای حفظ ارزش ها و سایر امور اخلاقی.

اما کسی که ایمان مذهبی دارد و معتقد به خداوند حی و حاضر است و باور دارد که انسان از شرافت ذاتی برخوردار است و معتقد است که انجام دادن تمام کارهای اخلاقی که گاه با محرومیت مادی همراه است، نزد خداوند پاداش دارد، قطعاً به سوی کارهای اخلاقی رو می آورد و همین ایمان اوست که پشتوانه محکم کارهای اخلاقی او می شود، به عبارت دیگر، ارزش های اخلاقی، میوه ای است که تنها از درخت توحید، ایمان و خدا گرایی بیرون می آید نه از درخت خشکیده و بی ریشه مادی گری و خود پرستی.

قرآن کریم این اصل را با یک مثال زیبا بیان می کند و می فرماید: ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها كل حين باذن ربها و يضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذكرون و مثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة آجتت من فوق الارض ما لها من قرار، خداوند، سخن پاک (عقیده صحیح) را به درختی پاک مثل می زند که ریشه اش در زمین محکم جا گرفته و شاخه اش سر به آسمان کشیده است.

همه وقت میوه می دهد به اذن پروردگار.

خداوند برای مردم مثل ها می آورد، باشد که تنبه پیدا کنند و مثل سخن ناپاک (عقیده باطل) مثل درخت بدی است که ریشه اش از زمین جدا شده و قرار و ثباتی ندارد.

ویل دورانت می گوید: حفظ ارزش هاست.

بدون ضمانت مذهبی، اخلاق فقط (ث تپ ابنتب) دین به قول هفدینک حسابگری است، حس تکلیف از میان می رود. لکن دینونئی می گوید: مادامی

که رفتار هر فرد، نشانه تکامل عمیق درونی نباشد، عملیات او یک رشته تحدیدات مصنوعی قراردادی و موقت خواهد بود که با اول بهانه ای به باد خواهد رفت.

اگر قواعد اخلاقی به طور دلخواه تحمیل شود، هر قدر هم که ارزش عملی داشته باشد، هیچ وقت موفقانه بر ضد جنبش های حیوانی جدال نخواهد نمود. (پ) برخورداری از لذت های معنوی کسانی که مراحل از ایمان مذهبی را طی کرده باشند، در خود شادی و نورانیت احساس می کنند و از لذت هایی غیر مادی برخوردار می شوند، زیرا ایمان مذهبی باعث می شود که انسان از روشن دلی خاصی برخوردار گردد، جهان و زندگی را هدفدار ببیند، به همه چیز عشق بورزد، با خدای خویش انس بگیرد و در نتیجه از لذتی عالی که فوق لذت های زودگذر مادی است بهره مند گردد، لذت هایی که هم دایمی است و هم تکمیل کننده روح.

آنهایی که به راحتی و آسانی، خود را از غرق شدن در لذات مادی دور نگه می دارند، از این نوع لذت ها بهره ای برده اند، وگرنه تا انسان از لذتی عالی تر بهره ای نداشته باشد، هیچ گاه حاضر نیست بی جهت خود را از لذت های مادی محروم سازد.

کسانی که ایمان مذهبی دارند، این نوع لذت ها را به مراتب ایمانشان درک می کنند.

آنهایی که با مبدا هستی ارتباط دارند و به عبادت وی مشغولند و برای رضای او به خلق خدمت می کنند و سراسر وجودشان عشق و محبت الهی است، به خوبی از این نوع لذت ها بهره مندند، برخلاف کسانی که فاقد ایمان مذهبی هستند.

پس از آثار مثبت ایمان مذهبی، برخورداری از لذت های معنوی است.

ت) هدفدار کردن حیات

از جمله آثار ایمان مذهبی، معنا دادن به حیات است.

ایمان مذهبی به زندگی انسان نور هدف می دهد و او را از ظلمت پوچی می رهاند.

انسان هایی که فاقد ایمان مذهبی هستند، زندگی را یک خیال و یک بازیچه می دانند، نه مبدا آن را می شناسند و نه برای آن، هدف و انتها قائلند، مانند کتابی که نه اول دارد و نه آخر، زحمات خود را بر باد رفته می دانند، کور و بی هدف حرکت می کنند، مانند رهروی می مانند که نمی دانند از کجا حرکت کرده، برای چه حرکت کرده و به کجا می خواهد برود.

اما شخصی که دارای ایمان مذهبی است، زندگی را در این جهان هستی هدفدار می داند و هدف را هم تقرب به وجود مطلق و مبدا همه کمالات می داند، او زندگی موقت دنیا را مقدمه حیات جاوید و همیشگی می شمارد، به کارهای خویش و نتیجه آن امیدوار است، زیرا همه را در آینده خواهد دید و به پاداش بی نهایت آن خواهد رسید، این است که می گوئیم، یکی از نتایج ایمان به خدا و جهان بینی مذهبی، هدفدار کردن زندگی است.

جان بی کایزل می گوید: بی ایمانی به خصوص از این لحاظ رنج آور است که دنیا و هر چه را که در اوست در نظر ما لغو و بیهوده و ناپایدار جلوه می دهد، در صورتی که صاحب ایمان در آفرینش و در زندگی، منظور و مقصودی می بیند، گرچه نتواند آن را به دیگری ثابت کند.

ث) جلوگیری از جرایم و مفاسد

یکی از آثار ایمان مذهبی، جلوگیری از جرایم، مفاسد، حق کشی ها، ظلم و تبه کاری هاست.

کشورهایی که خود را غرقه فساد و تباهی دیده اند و قصد مبارزه با مفاسد را بی آن که عوامل آن را دریابند، دارند باید بدانند مبارزه با معلول، بدون مبارزه با علت امکان پذیر نیست.

بینش مادی داشتن، علتی است که معلول آن، جامعه ناسالم است، همان گونه که ایمان مذهبی، علتی است که معلول آن جامعه سالم است. اگر در جامعه ای ایمان مذهبی حاکم شد، خود به خود، تمام مقاصد از بین می رود.

ایمان مذهبی از جهات مختلفی می تواند جلو جرایم، مفاسد و تبه کاری ها را بگیرد که بعضی از آن جهات در ذیل ذکر می شود:

۱) کسی که ایمان مذهبی دارد، خود را در محضر الهی می بیند و عقیده دارد که تمام اعمال خلافت محاسبه می شود و به کیفر اعمال شرش، در این دنیا یا جهان دیگر خواهد رسید، لذا سعی می کند که نزدیک مفاسد نگردد.

۲) بر اثر عبودیت الهی، به انسان حالتی دست می دهد که او را بر هواهای نفسانی و تمایلات شیطانی مسلط می کند و جلو طغیان غرایز را، که ریشه تبه کاری هاست، می گیرد.

۳) انسانی که دارای ایمان مذهبی است، کمال خود را در تقرب به خدا می داند، لذا مرتکب مفاسد که سد محکمی در راه رسیدن به قرب الهی است نمی گردد.

۴) ایمان مذهبی به انسان، عزت و ارزش و شرافت می بخشد.

شخص مومن، هیچ گاه تسلیم مفاسد، که چیزی جز ذلت نفس و اسارت در دام شیطان نیست، نمی شود.

از آنچه گفته شد، معلوم گشت ایمان مذهبی، نقش پیشگیری قوی نسبت به جرایم و مفاسد دارد، لذا کسانی که می خواهند در مسیر فساد و جاده انحرافات روانی، اجتماعی و خانوادگی قرار نگیرند، باید در تقویت ایمان مذهبی خود سعی کنند.

امروز اگر با عینک واقع بینی، نگاهی به دنیای غرب کنیم، متوجه می شویم که نبودن ایمان مذهبی و خلا معنوی در افراد، مخصوصا در نسل جوان، باعث بسیاری از ناروایی ها شده و جامعه بشری را به انواع آلودگی اخلاقی دچار نموده است.

امروزه بر اثر نبودن ایمان مذهبی در جوامع، خودسری ها، بی عفتی ها، سرقت ها و دزدی ها، ابتلا به اعتیادهای خطرناک، روابط نامشروع جنسی، آلوده شدن به فحشا و منکرات و قانون شکنی ها روز به روز، رو به افزایش است.

بسیاری از جوانان بر اثر ارتکاب این مفاسد، زندگی خود را تباه، خانواده خود را نگران و جامعه خویش را دچار دردسر و مشکلات فراوان کرده اند، آمار دقیق جرایم و مفاسد، گواه این مطلب است.

ج) آرامش روانی

از خواسته های فطری هر انسانی، دست یابی به آرامش خاطر است. همه انسان ها مایلند از دریای خطرناک اضطراب به ساحل آرامش ره یابند، اما باید توجه داشت تنها درختی که می تواند میوه آرامش خاطر به بشر عرضه کند، شجره طیبه ایمان مذهبی است.

بدون تردید، مهمترین عامل آرامش روانی برای آدمی، دین و مذهب و ایمان به خداست، زیرا ناآرامی یا برای از دست دادن امور دنیوی است که ایمان مذهبی به ما می فهماند که همه چیز دست خداست و آنچه که خداوند پیش می آورد به مصلحت انسان است، یا ناآرامی به سبب ترس از مرگ و فنا و از دست دادن آینده است، که ایمان مذهبی مرگ را نیستی و فنا نمی داند، بلکه آن را آغاز حیات جاوید و ابدی که سراسر سرور است می داند، یا ناآرامی ناشی از شکست ظاهری است که در بینش مذهبی شکست معنا ندارد.

زیرا مهم، انجام دادن مأموریت الهی است، نه توجه به نتیجه ظاهری و فوری کار، یا ناراحتی و اضطراب، به علت شکنجه وجدان اخلاقی است که با ارتکاب جرایم بزرگ صورت می گیرد، که ایمان مذهبی مانع از سقوط در پرتگاه جرایم و گناهان است.

پس منشا ناآرامی، اموری است که از فقدان ایمان مذهبی حاصل می شود، لذا با وجود ایمان مذهبی، انسان به آرامش واقعی در حد کمال آن می رسد: الا بذكر الله تطمئن القلوب، آگاه باشید، تنها با یاد خدا، دلها آرام می گیرد.

الکسیس کارل می گوید: فقط مذهب، راه حل کاملی برای مساله بشری پیشنهاد کرده و در طی قرون متوالی، کنجکاوی اضطراب آلودی را که مردم نسبت به سرنوشت خود داشته اند، تسکین داده است.

الهام مذهبی و توجه به خداوند و ایمان موجد یقین و آرامش می شود. جان بی کایزل می نگارد: کسی که مذهب ندارد، غریقی است که مدام در دریای شک و تردید و بی تکلیفی دست و پا می زند، خوب را از بد و مفید را از مضر و راست را از دروغ نمی تواند جدا کند، هر روز و هر ساعت عقیده ای دارد و با خود و با طبیعت و یا اهل دنیا پیوسته در جدال و کشمکش است.

از آنچه تا کنون در باره ایمان مذهبی و نقش آن در زندگی فردی و اجتماعی گفتیم، به خوبی روشن می گردد که ایمان مذهبی، سرمایه انسان است و آدمی نمی تواند بدون داشتن ایمان مذهبی، یک زندگی سالم داشته باشد.

از دست دادن ایمان مذهبی، از دست دادن سرمایه ای بزرگ است، یعنی همان گونه که ثروت، علم، فرزند صالح، دوست سالم، یک سرمایه است، داشتن ایمان مذهبی هم یک سرمایه است، بلکه مهمترین سرمایه هاست، زیرا هیچ چیز نمی تواند جای ایمان مذهبی را بگیرد.

از این رو بر نسل جوان است روز به روز بر تقویت ایمان مذهبی و بینش مکتبی خویش بیفزاید تا بتواند با سرمایه ایمان، هم مراحل کمال معنوی را طی کند و هم به جامعه خویش خدمت نماید.

۳. علل دوری جوانان از مذهب

مقدمه

موضوع سوم که مناسب است در این بخش به آن پردازیم، عوامل فاصله گرفتن عده ای از جوانان از مذهب و ارزش های مذهبی است.

با وجود نهادینگی فطرت مذهبی و دست ناخورده بودن آن و اهمیتش در زندگانی جوان، باز می بینیم جوانانی که از مذهب ناخشنودند و تصور نادرست از مذهب و مسائل دینی دارند.

روشن است که چنین تصویری، ریشه در فطرت آنان ندارد، بلکه عوامل خارجی باعث دوری آنان از مذهب شده که بعضی از آن عوامل در ذیل ذکر می شود:

الف) وجود خرافات به نام دین

بعضی مواقع از عده ای افراد مذهبی، که فاقد بصیرت در مسائل دینی هستند، کارهایی دیده می شود که ریشه مذهبی ندارد، اما آنها آن را از مذهب می دانند و کسی را که منکر آن باشد فردی ضد مذهب می شمارند، برای مثال: برای رواگشتن حاجت خود به درخت متوسل می شوند و به آن، پارچه یا نخ می بندند، اگر کسی حین انجام دادن کاری عطسه ای کرد از کار مورد نظر، اجتناب می کنند.

برای شفای مریض خود به رمال متوسل می شوند و برای مصون ماندن از چشم زخم، اسفند دود می کنند، فلان زمان یا فلان مکان را نحس می دانند، برای اطلاع از حوادث آینده به فال و فالگیر متوسل می شوند و شبیه این کارها، که نه ریشه عقلی و علمی دارد و نه ریشه آسمانی و مذهبی، نه آیه ای دستور چنین کارهایی را به ما داده و نه روایتی آن را تایید کرده است.

ب) جهل و نا آگاهی

مذهب و مسائل مذهبی، از جمله عوامل دوری جوانان از مذهب است. بسیاری جوانان در زمینه مذهب، اطلاعاتی در حد صفر دارند. آنان نه در زمینه جهان بینی مذهبی و عقاید دینی اطلاع دارند و نه در زمینه ایدئولوژی و باید و نبایدهای مذهبی مطالعه دارند و نه در زمینه تاریخ دین و نقش آن و شخصیت های برجسته دینی.

بعضی از آنها که اهل تحصیل هستند، فقط در زمینه دروس تحصیلی خود آگاهی دارند، لذا برای همین نا آگاهی، اغلب تصور خوبی از مذهب ندارند و در نتیجه به آن، تمایل نشان نمی دهند، حال آن که اگر در باره مسائل مذهبی اطلاع داشته باشند و به معارف آسمانی، آگاهی نسبی هم داشته باشند، جذب آن

می شدند و هیچ گاه آن را از دست نمی دادند و در می یافتند که گل های زیبای صفا، صمیمیت، محبت، یکرنگی و پاکی که مطلوب هر انسانی است، تنها در گلستان مذهب سبز می شود و با داشتن ایمان به روح خود زیبایی می بخشند و بر زیبایی های معقول زندگی می افزایند.

پ) عملکرد غلط افراد مذهبی

بعضی از مواقع، عده ای جوانان به سبب عملکرد ناشیانه بعضی افراد مذهبی از اساس و اصل مذهب زده می شوند و کار فلان شخص مذهبی را به حساب خود مذهب می گذارند و از دین و تمام انسان های مذهبی، تنفر پیدا می کنند، مثلا شخصی قصد امر به معروف یا نهی از منکر دارد، اما به روش آن آگاه نیست و با تندی دست به چنین کاری می زند، یا فلان شخص مذهبی رعایت بهداشت و آراستگی ظاهر نمی کند و با چهره ای ژولیده در جامعه حاضر می شود یا پدری در امور مذهبی، مانند نماز و غیره بر فرزندش بسیار سخت می گیرد و گاه او را به کارهای غیر واجب وامی دارد.

قطعا برخوردهای این چنانی می تواند زمینه یا عامل گریز جوانان از مذهب و ایمان مذهبی شود.

اما نکته ای که جوانان باید به آن توجه داشته باشند، این است که برخورد ناشایست بعضی افراد نباید موجب بدبینی آنان به مذهب شود، زیرا در مقابل هستند افراد مذهبی فراوانی که روش های بسیار خوب و صحیح در برخورد با دیگران دارند و آن چنان برخورد جذاب دارند که حتی اشخاص غیر مذهبی هم شیفته رفتار و برخورد آنها هستند.

این منطقی و معقول نیست که به سبب عملکرد نامناسب بعضی از مدعیان مذهب، از مذهب منزجر شویم، همان گونه که اگر مامور بهداشت، به نام بهداشت، کار خطایی کرد، نباید از اصل بهداشت متنفر شویم. از این رو جوان باید رفتار افراد به ظاهر مذهبی را معیاری برای دین قرار ندهد، بلکه در هر حال، گفتار و کردار ائمه و بزرگان دین را رهنمون خود در زندگانی قرار دهد.

ت) توهم تضاد بین مذهب و تجدد

گرچه در واقع، تضادی بین مذهب و تجدد نیست، اما بسیاری جوانان تصور می کنند که بین این دو تضاد هست، لذا خود را بر سر دو راهی مذهب و تجدد می دانند و در نتیجه تجدد را، که با طبعشان سازگارتر است، برمی گزینند و از مذهب کناره می گیرند.

آنان چنین می اندیشند که از دنیا و آخرت، مذهب و تجدد، دین و پیشرفت، یکی را باید انتخاب کرد.

بدیهی است چنین برداشت غلطی، ناشی از نداشتن شناختی واقعی از دین و تجدد و مذهب است.

یعنی کسانی که چنین تفکری دارند، نه تصورشان از دین صحیح است و نه از نوخواهی و پیشرفت، آنان می اندیشند لازمه دینداری، پشت پا زدن به هر چیزی است که رنگ نو داشته باشد و لازمه تجدد و پیشرفت روی آوردن به هر چیز نوینی است گرچه امری ضد ارزش باشد، به عبارت دیگر، چنین تصور می کنند که مذهب مساوی است با هر چه که کهنه و سنتی است و پیشرفت، مساوی است با هر چه که مطلقاً رنگ تجدد و نو به خود گرفته باشد، حال آن که می دانیم هیچ گاه دین، مخصوصاً دین اسلام به ما دستور نداده که با تجدد و

نوگرایی مخالف باشیم، هیچ آیه و روایتی و عملکرد هیچ یک از پیشوایان مذهبی، چنین ادعایی را ثابت نمی کند.

البته دین هر چیز نو را به نام پیشرفت نمی پذیرد، بلکه نوها را دو قسم می کند:

یک قسم، آنهایی که با اصول انسانی و گرایش های معنوی انسان مغایرت دارد و موجب سقوط آدمی است، مانند بی عفتی، عریان ظاهر شدن، روابط نامشروع، خوش گذرانی افراطی و ب که متأسفانه امروز نام پیشرفت و تجدد به خود گرفته و قسم دیگر، آنهایی هستند که به بهتر زندگی کردن آدمی کمک می کند و هیچ گونه مفسده ای هم ندارد، بلکه خود، مقدمه کمالات واقعی انسان است، مانند انواع وسایط نقلیه، وسایط ارتباط جمعی، پیشرفت های صنعتی، تکنیک و غیره.

پس باید بین چیزهای نوینی که جز اسارت و فساد انسان، حاصلی ندارد با چیزهایی که واقعا موجب آسایش و پیشرفت فردی و اجتماعی است تفکیک قائل شد.

دین مخالف تجدد به معنای اول بوده و هست، اما مخالف تجدد به معنای دوم نبوده و نیست.

کسانی که با مذهب، مخالف هستند و قصد به انحراف کشاندن جوانان را دارند، سعی می کنند نام اموری مانند تقلید از غرب، فساد اخلاق، بی حجابی و سکس، لاابالیگری، آزادی افراطی و ب را تجدد و پیشرفت بگذارند و تعلیمات مذهبی را هم که مخالف این گونه امور است، مخالف پیشرفت وانمود کنند و در نتیجه، هم جوانان را از مذهب دور نمایند و هم به نام پیشرفت، آنان را به وادی انحطاط بکشانند و این یکی از برنامه های سوداگران فساد و شیفتگان فرهنگ

غرب بوده و هست، لذا جوانان باید مواظب باشند اموری که موجب فسادشان هست، از اموری که عامل پیشرفت واقعیشان است تفکیک کنند و هرنوی را به نام پیشرفت نپذیرند، بلکه ضمن حفظ و تقویت روحیه نوگرایی و قدم گذاشتن در وادی پیشرفت، مواظب باشند که دشمنان سعی دارند ضد ارزش ها را در قالب تجدد به خورد آنان دهند، حال آن که هیچ رابطه ای بین پیشرفت و تجدد، با فساد و بی بندوباری و غرب گرایی نیست، جامعه ای می تواند در اوج پیشرفت صنعتی باشد، و در همان حال هم صددرد، پای بند اصول انسانی و ارزش های معنوی باشد.

پس هیچ گونه تضادی بین مذهب و پیشرفت واقعی نیست.

ث) تبلیغات سوء مخالفان مذهب

قطعا جوانان که دارای فطرتی سالم و شیفته زیبایی های معنوی هستند، شدیداً به معنویات و امور مذهبی علاقه و گرایش دارند، اما گاهی تبلیغات سوء مخالفان دین و کسانی که مذهب را نشناخته اند یا آن را سد راه مقاصد ناصواب خود می دانند، باعث می شود که نسل جوان از مذهب فاصله گیرد.

آنان برای نیل به اهداف خویش یا برای ترویج افکار خود، سعی می کنند تصویر غلطی از مذهب در ذهن جوانان ترسیم نمایند و با توجه به حالت نقش پذیری جوان، به یقین این نوع تبلیغات، آثار سوء خود را به جا می گذارد.

مخالفان دین گاهی ریشه و اساس مذهب را جهل یا ترس یا تعلیل حوادث بیان می کنند و گاهی دین را ضد تمدن و پیشرفت وانمود می سازند، زمانی آن را متهم به آخرت گرایی و زندگی گریزی می کنند و گاه آن را مخصوص جوامع گذشته و غیر پیشرفته می دانند و زمانی با ترویج افکار ماتریالیستی، اساس

مذهب را که خداست، نفی می کنند و بعضی مواقع با بیان شبهات بی اساس، دین را عاجز از پاسخگویی می دانند.

قطعا این امور برای جوانانی که از جهت دین شناسی و فلسفی مطالعات کمی دارند، ممکن است عامل بی توجهی و یا دین گریزی آنان شود، لذا نقش تبلیغات سوء مخالفان در دوری جوانان از مذهب نباید دست کم گرفته شود.

پس جوانان باید با این قضیه هوشیارانه برخورد کنند و برای شناخت دین و سوال هایی که برایشان پیش می آید به دین پژوهان یا به کتب دانشمندان دینی رجوع نمایند و با عقل و منطق، مطلبی را قبول یا رد کنند و بی جهت، تحت تاثیر تبلیغات سوء قرار نگیرند.

ج) برداشت غلط از مفاهیم دینی

از جمله عوامل بی رغبتی به دین و امور مذهبی، برداشت غلط از معارف و مفاهیم دینی است.

امروز کم و بیش در جامعه مشاهده می کنیم که عده ای از متدینان برداشت های غلطی از مفاهیم دینی دارند و سعی می کنند با گفتار یا کردار به دیگران هم بفهمانند که دین سخنی جز این ندارد، که این تفکرها و برداشت ها گاه ضمن این که لباس کهنگی بر قامت تعالیم مذهبی می پوشانند، مانعی برای تلاش و فعالیت می گردد، برای مثال:

توکل عاملی است برای حرکت و تلاش و قدم گذاشتن در امواج دریای مسوولیت ها و تکیه گاهی است که آدمی در حوادث از چیزی نترسد و محکم جلو رود و به نصرت خداوند، امیدوار باشد و بداند که ذات الهی به کمک او می شتابد.

اما این معنای زنده و پویانده نیز واژگون گردیده و به دور شدن از وظیفه و کار را به خدا واگذار کردن تفسیر شده است و بهانه ای برای کسانی قرار گرفته است که عافیت طلبی را بر همه چیز، ترجیح می دهند.

یا معنای زهد که عامل مهمی در وارستگی و دل نبستن به دنیا است، به گونه ای تفسیر شده که ما را از زندگی و تلاش برای بهتر زندگی کردن دور می نماید. همچنین معنای محبت دنیا که امری ناپسند است، این گونه تفسیر شده که ما نباید علاقه فطری به چیزی داشته باشیم و در نتیجه باید با غرایز طبیعی و خدادادی خویش در حال مبارزه باشیم، در حالی که آنچه از قرآن کریم به دست می آید، این است که محبت به دنیا بدین معناست که دنیا را هدف قرار دهیم و به آن، دلخوش کنیم و در نتیجه از اهداف عالی تر محروم بمانیم.

یا معنای صبر که استقامت و پایداری در راه هدف است، گاهی به سکوت و تسلیم در برابر ستمگران تعبیر می شود یا قضا و قدر الهی، که اراده انسان هم جزئی از آن است، به سلب اختیار از آدمی تاویل گردیده است که می تواند توجیه گر هر کار شری شود.

این نوع برداشت های غلط، مخصوص زمان ما نیست، بلکه در طول تاریخ اسلام تا کنون، افراد زیادی بوده اند که مفاهیم مذهبی را دقیقاً نفهمیده اند و در نتیجه برداشت هایی از مفاهیم دینی داشته اند که نه عقل پذیر بوده است و نه فطرت پسند و بدون تردید، همین برداشت های غلط، باعث دوری بسیاری از انسان ها به ویژه نسل جوان از مذهب و ایمان مذهبی شده است.

کسانی که در صدد فهم، تفسیر و تبلیغ دین هستند، باید متوجه این امر مهم باشند و در برداشت های دینی، از سطحی نگری بپرهیزند و توجه داشته باشند

که دین، برنامه حرکت حیات و تکامل مادی و معنوی انسان هاست، نه عامل سکوت و سستی و عقب ماندگی.

چ) یک بعدی معرفی کردن دین

یک بعدی معرفی کردن دین می تواند یکی از عوامل گریز از مذهب و ایمان مذهبی باشد.

گاهی چنین وانمود می شود که رسالت شریعت الهی، فقط این است که انسان را متوجه عالم باطن نماید، لذا دین و مذهب کاری به امور زندگی ندارد، بلکه آمده تا فقط ما را متوجه آخرت کند و مسائل غیبی را برای ما بیان نماید و کسانی که می خواهند در این مسیر قرار گیرند، نباید توجهی به مسائل زندگی و امور آن داشته باشند.

در نتیجه مومن ترین اشخاص، بی توجه ترین آنها به امور زندگی است. به قطع این چنین برداشتی زمینه و عامل مهمی برای گریز افراد، به خصوص جوانان از دین و ارزش های مذهبی می شود.

متأسفانه عده ای که با روح اسلام بیگانه هستند، این مکتب حیاتبخش را این چنین معرفی می کنند، اما اگر ما بدون واسطه به سراغ خود دین برویم و به منابع اسلامی رجوع کنیم، می بینیم مطلب کاملاً برعکس است، یعنی همان گونه که اسلام ما را متوجه آخرت و امور غیبی می کند و در بالا بردن بینش و دید ما سعی می نماید، دستورهایی هم برای امور زندگی دارد.

اسلام، آخرت بدون زندگی یا زندگی بدون آخرت نمی خواهد، همان گونه که روح بدون جسم و جسم بدون روح نمی پذیرد.

اسلام هم دین اعتدال است، یعنی در کارها از افراط و تفریط دوری کرده و هم دین جامع و همه جانبه است و از یک بعدی شدن ما را برحذر داشته است.

زیرا اسلام، دین فطرت است و فطرت هم گرایش های مختلف دارد. لذا اسلام که دین خداست، همه جانبه است و جز این هم نمی تواند باشد، زیرا نظام تشریح که کتاب الهی است و نظام تکوین که فطرت انسانی است، همه از یک مبدا صادر شده و هیچ گاه از یک مبدا نورانی، دو چیز متضاد نمی تواند صادر شود.

قسمتی از دستورهای اسلامی می تواند گواه خوبی بر توجه خاص دین به زندگی باشد از جمله:

بهداشت جسم: در تعلیمات اسلامی به ما دستور داده اند که بهداشت جسم را به دقت رعایت کنیم و از کاری که موجب ضرر به جسم است خودداری نماییم، از این رو از واجبات الهی هم مانند روزه آن جا که مضر به بدن باشد منع شده است.

در آثار اسلامی، دستورهایی وارد شده که توجه این دین را به بهداشت جسم می رساند، از جمله این که به ما دستور داده اند که:

دندان های خود را مسواک کنید که این کار، دهان را خوشبو، حافظه را افزون، خدا را راضی و لثه را محکم می کند.

در ظرف شکسته و ترک خورده چیزی نخورید.

ما بین غذا، زیاد آب ننوشید.

از پرخوری دوری نمایید که جسم را بیمار و قلب را مریض می کند.

فقط وقتی اشتها دارید غذا میل کنید و هرگز با شکم سیر غذا نخورید.

در خوردن غذا عجله ننمایید.

از حوله، شانه و مسواک دیگران استفاده نکنید.

و بسیاری دیگر از دستوره‌های بهداشتی که در کتب احادیث جمع شده است و بیان آنها خود کتابی مستقل و قطور می‌طلبد.

نظافت و آراستگی: اسلام اهمیت زیادی برای نظافت و آراستگی ظاهری قائل است.

پیامبر اسلام ر که بهترین الگو برای مسلمانان است، به این اصل توجه خاص داشته و همیشه به آن عمل نموده است.

دستوره‌های زیادی در باره استعمال بوی خوش، شانه کردن، رنگ کردن مو، انگشتر به دست کردن که مصداقی از نظافت و آراستگی است وارد شده است، از جمله: امام صادق لله می فرماید:

رسول خدا برای بوی خوش، بیش از غذا خرج می‌کرد. همچنین امام باقر لله می فرماید:

رسول خدا از هر راهی که عبور می‌کرد، از بوی خوشی که از ایشان مانده بود هر کس که از آن جا می‌گذشت می‌فهمید که آن حضرت، از این جا عبور کرده است.

نمونه دیگر از آراستگی ظاهر، شانه کردن است.

پیامبر اسلام، همیشه موهای خود را شانه می‌کرد و گاه می‌شد که برای صاف کردن مو به آب نگاه می‌کرد و می‌فرمود:

خداوند دوست دارد وقتی بنده اش به دیدار دوستان می‌رود خود را بیاراید. کار و کسب حلال: از آن جا که اسلام دین زندگی است، داشتن کار و کسب حلال را از عوامل زندگی سعادت‌مندانه می‌داند.

اسلام برای کار کردن، قداست خاصی قائل شده است تا آن جا که در این دین مقدس، تلاش برای کسب روزی حلال و اداره خانواده، پاداش جهاد در راه خدا را دارد.

اسلام، عنایت دارد که مسلمانان اهل کار و تلاش باشند تا هم زندگی شرافتمندانه و خوبی داشته باشند و هم طفیل زندگی دیگران نباشند.

مجالس شادی: از آن جا که اسلام به تمام خواسته های طبیعی بشر توجه دارد، به ما دستور داده است که در مجالس شادی، مانند مراسم ازدواج و عروسی، مراسم جشن تولد، مراسم برگشت از مکه معظمه و مراسم میلاد پیامبر و امامان شرکت کنیم و سعی کنیم این محافل، خالی از گناه و زشتی ها باشد. آنچه که باعث شده است افراد مومن و دیندار به این مراسم ها بی رغبت گردند، رعایت نکردن شوون اسلامی در آنهاست، اما اگر این مجالس به طرز اسلامی و سالم برگزار شود، شرکت در آن، کاری ممدوح و پسندیده و مورد رضای الهی است.

اسلام انسان را از شرکت در مجلس شادایی که سالم باشد منع نکرده است و هیچ آیه یا روایتی یا عمل هیچ کدام از امامان و پیشوایان دینی، دال بر منع این گونه مجالس نیست.

توجه به غرایز مادی: اسلام حین توجه به غرایز معنوی و بعد ملکوتی آدمی، به غرایز مادی انسان نیز عنایت کرده است.

در اسلام از بین بردن غرایز مادی، ممنوع است و اساسا چنین کاری نمی تواند معنایی داشته باشد، زیرا خالق هستی این غرایز را برای کشش انسان به هدف های مورد نظر قرار داده است و از بین بردن آن، یعنی مبارزه با خلقت و مخالفت با نظام تکوین الهی.

غریزه جنسی، غریزه محبت به فرزند، محبت به همسر، علاقه به زندگی راحت و آرام، علاقه به امور دنیوی، مانند ثروت و رفاه در حد طبیعی و بسیاری از غرایز دیگر به طور تکوینی در وجود انسان قرار داده شده است. لازمه سلامت روح، این است که این غرایز به طور طبیعی اشباع شوند و اسلام هم که دین زندگی است به این غرایز توجه کرده است و از بین بردن آن را شدیداً محکوم نموده و کسانی که به نام دین و مذهب، این غرایز را سرکوب می کنند مورد سرزنش قرار داده است و روایات زیادی شاهد این مطلب است. از جمله این که:

سه نفر زن خدمت پیامبر اسلام را آمدند.

یکی از آنها گفت: یا رسول الله! شوهر من تصمیم گرفته است دیگر با زن معاشرت نداشته باشد.

زن دیگر گفت: یا رسول الله! شوهرم تصمیم گرفته است که دیگر گوشت نخورد.

و زن سوم گفت: یا رسول الله! شوهر من تصمیم گرفته است که دیگر بوی خوش استعمال نکند.

پیامبر اسلام از شنیدن این جریان، غضبناک شدند، دیدند فکر انحرافی می خواهد در بین مسلمانان رواج یابد.

بی وقت به مسجد آمدند.

وقتی به مسجد آمدند از بس عجله داشتند، عبای مبارک روی زمین کشیده می شد.

یک طرف عبا روی دوش پیامبر و یک طرف دیگر روی زمین کشیده می شد.

دستور دادند مردم جمع شوند.

مردم به مسجد آمدند.

پیامبر روی منبر رفتند، ایستادند و فرمودند: شنیدم یک فکر انحرافی در میان اصحاب من پیدا شده است، این چه روش غلطی است که در میان مسلمان ها پیدا شده است، من که پیغمبر هستم گوشت می خورم، از غذای لذیذ استفاده می کنم، لباس خوب می پوشم، عطر استعمال می نمایم، با زن معاشرت و مباشرت دارم و آن کس که روشش روش من نباشد از من نیست.

از آنچه در این قسمت گفته شد، معلوم گشت اسلام حین متوجه کردن ما به عالم غیب و حیات جاوید به زندگی هم فرامی خواند.

علاوه بر امور فوق توجه اسلام به دید و بازدیدها، پیشرفت و تمدن، مسافرت و تفریح سالم و بسیاری از امور دیگر، مبین توجه اسلام به زندگی است.

ح) غرق شدن در شهوات نفسانی

فرو رفتن در لجنزار زشتی ها و شهوات نفسانی، از عوامل دوری از ایمان مذهبی و ارزش های دینی است.

بدون شک، مذهب ریشه در فطرت انسان دارد و عامل اتصال آدمی به عالم غیب و مبدا هستی است.

مذهب، انسان را دعوت به نور و زیبایی می کند.

به یقین کسانی می توانند مذهب را بپذیرند که در مسیر نور و زیبایی باشند و روحشان آمادگی و شایستگی لازم را داشته باشد.

ایمان، ارزش های معنوی، خداپرستی و توحید، بذری است که در هر زمینی
نمی روید، بلکه زمینی شایسته، لازم است تا بتوان بذر توحید و ایمان را در آن
کاشت و از درخت پر برکت آن بهره ها برد.

بدون شک، غرق شدن در هواهای نفسانی و شهوات شیطانی، دل را تاریک
و به تدریج نسبت به ارزش های معنوی بی رغبت می کند.

ارزش های مذهبی و هواهای نفسانی، مانند مشرق و مغرب است که نزدیک
شدن به هر کدام، دوری از دیگری را همراه دارد، بنابراین گاهی عامل دوری از
مذهب، کثرت گناه، معاصی و زشتی هاست، زیرا کسانی که در زشتی ها غرق
می شوند، حق در نظرشان باطل و باطل در نظرشان حق جلوه می کند.

پس به جوانان توصیه می شود که به شدت از زشتی ها و گناهان پرهیزند
تا سرزمین روحشان استعداد رشد بذر توحید و ایمان را از دست ندهد.

بخش پنجم : جوانان و تهاجم فرهنگی

با توجه به این که مدتی است تهاجم فرهنگی از سوی دشمنان اسلام و انقلاب و ارزش های انسانی شروع شده است و جوانان در خط مقدم این تهاجم قرار گرفته اند و اولین نشانه های تیرهای زهرآلود افکار غربی، نسل جوان است، سعی می کنیم در این بخش به لطف الهی، به بحثی کوتاه در مورد این موضوع بپردازیم.

مطرح شدن اسلام در جهان، به عنوان مکتبی رهایی بخش و نجات دهنده، که هم خواهان عدالت اجتماعی در حد اعلای آن و هم عامل پر کردن خلا معنوی انسان هاست، استکبار جهانی و شیفتگان فرهنگ غرب را سخت خشمگین نموده است و طلوع خورشید اسلام که از مشرق ایران و در انقلاب اسلامی تجلی یافت، آنان را به تلاش و تکاپو انداخت.

و آنها را به توطئه های مختلف، از جمله انزوای سیاسی، محاصره اقتصادی، حمله نظامی و غیره وا داشت.

آنان همه این کارها را به امید این که حرکت شتابان انقلاب را متوقف کنند، انجام داده و می دهند، که به لطف الهی در تمام جبهه ها با شکست های مفتضحانه رو به رو شدند و عقب نشینی نمودند، اما از آن جا که از همه این راه ها نا امید شدند، دست به نقشه ای دیگر زدند و تهاجم فرهنگی همه جانبه را علیه انقلاب، اسلام و نظامی اسلامی در دستور کارشان قرار گرفت.

و در این برنامه، مناسب ترین قشری که مورد تهاجم فرهنگی قرار گرفت، جوانان کشورمان بودند.

آنان به آرزوی این که این قشر، دست از فرهنگ اصیل خویش برمی دارد و در جاده فرهنگ غرب قرار می گیرد، دست به چنین کاری زدند، گرچه عده ای

از جوانان بر اثر جهالت و اغفال، تحت تاثیر تهاجم قرار گرفتند، اما به لطف الهی، اکثر جوانان ما با درایت و بینش اسلامی خویش، امید غربگرایان را نا امید کرده و می کنند.

عمده ترین هدف دشمنان از تهاجم فرهنگی، نابودی فرهنگ اصیل اسلامی و جایگزین کردن فرهنگ منحط غربی است، زیرا با تحقق این هدف به سایر اهداف شوم خود به طور طبیعی خواهند رسید.

قطعا تهاجم فرهنگی از تهاجم نظامی خطرش بیشتر، شناختش سخت تر، آثارش زیان بارتر و راه مبارزه با آن، دشوارتر است زیرا:

تهاجم نظامی، آشکار است، اما تهاجم فرهنگی مخفیانه و زیرکانه است، در تهاجم نظامی، موضع دشمن برای همه روشن است، اما در تهاجم فرهنگی منافقانه است.

تهاجم نظامی انکارپذیر نیست، اما تهاجم فرهنگی ممکن است مورد انکار دیگران قرار گیرد.

در تهاجم نظامی، افراد قربانی شده صعود می یابند و به درجه های عالی که همان مقام شهادت است می رسند، اما در تهاجم فرهنگی، افراد سقوط می یابند و به موجودی بی اراده، فاقد شخصیت، معتاد، مفسد و لابلالی تبدیل می شوند.

در تهاجم نظامی، چیزهایی که تخریب می شود با مدت کوتاهی ساخته می گردند، اما در تهاجم فرهنگی این کار بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است.

در تهاجم نظامی، خاک لگدکوب می شود، ولی در تهاجم فرهنگی، ارزش های الهی و دین و فرهنگ ملی و عزت عمومی پایمال می گردد.

ابزارهای تهاجم فرهنگی

مقدمه

تهاجم فرهنگی همانند تهاجم های دیگر، سلسله ابزارهای خاص دارد و مهاجمان برای هجوم خویش، از آنها استفاده می کنند، ابزارهای تهاجم فرهنگی دشمن، ممکن است وسیع و فراوان باشد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱. امواج رادیویی و تلویزیونی

امروز امواج صدا و سیما، مرزهای جغرافیایی، سیاسی، زمانی و مکانی را از بین برده است و پیشرفت تکنولوژی به جایی رسیده است که تنها با فشار یک دکمه، گویی آدمی در سراسر گیتی به پرواز در می آید و دورترین نقطه جهان را وارد اتاق خویش می سازد.

امروز کشورهای غربی نزدیک به ۹۰٪ امواج رادیویی را در اختیار دارند و رادیوهایی که علیه اسلام و ارزش های اسلامی انقلابی فعالیت دارند، در مجموع روزانه ۴۸ ساعت برنامه به زبان فارسی پخش می نمایند.

برنامه تلویزیونی جهان غرب نیز در سطح گسترده ای در جهان سوم به نمایش در می آید و مهاجمان فرهنگی از طریق رادیو، ماهواره، تلویزیون، مصاحبه با افراد ضد انقلاب فراری و پخش موسیقی های مبتذل، در تبلیغ فرهنگ منحط غرب و حمله به فرهنگ اصیل اسلامی اهتمام می ورزند.

۲. فیلم های مبتذل

امروزه فیلم، سینما، ویدئو، هنرپیشگی و سایر اموری که می تواند در راه اهداف مقدس و پیشرفت واقعی انسان ها و جوامع قرار گیرد، ابزار و وسیله ای شده است جهت ایجاد فساد، بی بندوباری، مادی گرایی، بی عفتی و یوچ گرایی.

امروزه مهاجمان فرهنگی سعی می کنند از ابزار فیلم، سینما، ویدئو، قبیح ترین فیلم ها و صحنه ها را ضبط کنند و برای از بین بردن ارزش های معنوی در جهان، به خصوص کشورهای اسلامی و بالاخص ایران توزیع نمایند. امروزه شیفتگان فرهنگ منحط غرب، سعی می کنند فیلم های ممنوع را از راه قاچاق وارد کشور کنند تا با این کار به مبارزه با امت اسلامی ادامه دهند و جوانان معصوم را به پرتگاه سقوط و غریزدگی و انحطاط بکشانند. به قطع، آثار شوم این فیلم ها، آن چنان قوی و مخرب است که هیچ کتاب، مجله و عکس هم نمی تواند با آن برابری کند.

این شیوه دیرین استکبار و شیفتگان فرهنگ غرب است که تکنیک و صنعت و هنر را در راه اهداف شوم و شیطانی خویش به کار گیرند و به جای قراردادن آنها در مسیر انسانی و کمال بشری، آن را در مسیر خواسته های شیطانی و حیوانی قدرت طلبان بگمارند.

توصیه موکد ما به جوانان این است که درخت شخصیت خویش را از قرار دادن در مسیر سیل بنیان کن فیلم های مبتذل دور نگه دارند تا از هر آسیبی در امان بمانند و توجه داشته باشند که مشاهده فیلم های مبتذل برای آنان، همانند روشن کردن آتش در فضای مملو و آکنده از گاز است که شعله های آن، هر آنچه در مسیرش باشد می سوزاند و تبدیل به خاکستر می نماید.

به یقین، فیلم های مبتذل، ریشه درخت استعدادها را می سوزاند، روح انسان را تخریب و گاه قلب ماهیت می کند و آدمی را تبدیل به موجودی هوسران، حیوان صفت، پست و بی شخصیت می نماید.

۳. جراید و مطبوعات

از جمله ابزارهای تهاجم فرهنگی دشمنان، کتاب، روزنامه، مجله و مطبوعات است.

امروزه روان شناسان معتقدند نشریات و کتب انحرافی، همان اندازه در تخریب شخصیت فکری و معنوی جوانان موثر است که نشریات و کتب مفید در سازندگی آنها.

از این رو مهاجمان فرهنگی برای به انحراف کشاندن نسل جوان و تهی کردن امت اسلام از فرهنگ غنی و اصیل خویش در قالب شعر، قصه، رمان، طنز و داستان های پلیسی به فعالیت های گسترده ای دست زده اند.

در زمان طاغوت، تالیف و چاپ و نشر این گونه کتب در کشور در تیراژ بالا رواج داشت و بعد از انقلاب اسلامی، تالیف و چاپ و نشر آنها ممنوع گردید، اما متأسفانه الان هم به طور قاچاق این گونه کتاب ها چاپ و توزیع می گردد و گاه در دست فروشی ها به معرض فروش گذارده می شود و مورد مطالعه جوانان قرار می گیرد که لازم است، ضمن توجه مسوولان فرهنگی به جلوگیری از این گونه کتاب ها، به جوانان توصیه شود که کتاب های منحرف کننده، همچون غذای فاسدی است که خوردن آن جز مرض و ناخوشی چیزی به ارمغان نمی آورد و همان گونه که جوانان هر غذایی را وارد معده خویش نمی کنند، باید هر کتاب و نشریه ای را مورد مطالعه قرار ندهند، بلکه با معیارهای صحیح به بررسی غذای روان خویش بپردازند و به این نکته توجه داشته باشند که زدودن اثرهای سوء مسائل فکری غلط، بعضی مواقع، کاری بسیار دشوار و مشکل است.

۴. لباس های آرم دار

از جمله ابزار تهاجم فرهنگی، استفاده از لباس های آرم دار است. منظور از لباس های آرم دار، لباس هایی است که به نحوی نشانه فرهنگ غرب و بی توجهی به فرهنگ خودی می باشد، مانند نحوه دوخت از جهت گشادی یا تنگی، ترکیب رنگ آن، کوتاهی یا بلندی آن، نوشته و نقش های روی آن.

پوشیدن لباس، فواید فراوانی دارد، از جمله حفظ بدن از سرما و گرما، پوشاندن عیوب جسمی، افزایش زیبایی آدمی، جلوگیری از مفاسد و حفظ عفت.

اما امروزه اوضاع به گونه ای است که کیفیت لباس از جهات مختلف می تواند یکی از عوامل مهم تبلیغ فرهنگ ها شود.

با توجه به اصل تاثیر ظاهر بر باطن و این که ظاهر انسان، تاثیر فراوانی در شکل دهی باطن و شخصیت او دارد، باید به مساله لباس، توجه خاص داشته باشیم.

امروزه اجتماع به گونه ای تحول یافته است که کیفیت پوشیدن لباس زن و مرد، تابع بینش و ارزش های حاکم بر افراد آن جامعه است و نوع جهان بینی شخص را معین می کند.

در جوامعی که ارزش های معنوی و الهی مدفون گردیده است و درخت فرهنگ ها از آب فضیلت و معنویت محروم مانده و شخصیت انسان ها بر پایه اعتباریات و توجه دیگران شکل یافته است، مدسازان سعی می کنند از این طریق، وارد دنیای جوانان شوند و ضمن عرضه لباس های مختلف در مدهای

متفاوت، فرهنگ غرب را ترویج نمایند و با تحول در ظاهر آنها، باطن و فکر و فرهنگ آنها را به کل تغییر دهند.

امروزه لباس، یکی از ابزارهای مهم تبلیغاتی در دست مهاجمان فرهنگی قرار گرفته است و با توجه به این که لباس، صرفاً یک امر سلیقه‌ای نیست، بلکه بیانگر نوع ارزش‌های حاکم بر افراد است، اسلام توجه خاص به آن نموده و دستورهایی در این باره فرموده، از جمله این که:

لباس به گونه‌ای باشد که برجستگی بدن را مخفی کند، حافظ عفت و عصمت باشد، مایه جلب توجه نامحرم نباشد (مخصوصاً در بانوان)، لباس شهرت و خلاف عرف و عادت نباشد، حالت اشرافیت نداشته باشد، تمیز و پاک باشد، باعث تبلیغ فرهنگ کفار نباشد، از زیبایی لازم برخوردار باشد.

از این رو به جوانان کشورمان که وارث فرهنگ اصیل اسلامی و ارزش‌های الهی هستند توصیه می‌کنیم که نکته‌های مورد توجه اسلام را در پوشیدن لباس رعایت کنند و نگذارند از این طریق، فرهنگ غرب در کشورمان نفوذ کند، زیرا که هر جا ابر سیاه فرهنگ بیگانگان گسترده شد، مانع از تابش خورشید معنویات و ارزش‌های انسانی می‌گردد.

۵. عکس‌های سکس

عکس‌های سکس، عریان و نیمه‌عریان، یکی دیگر از ابزارهای تبلیغ و ترویج فرهنگ در دست مهاجمان فرهنگی است.

با توجه به وجود غریزه جنسی، آن هم در اوج آن در نسل جوان، کم‌ترین صحنه تحریک‌کننده کافی است که جوانان را به اعمال خلاف عفت و تقوا وادار کند، کسانی که ترویج فرهنگ غرب را وظیفه خود دانسته‌اند و به دنبال سودجویی‌های مادی خویش هستند با چاپ عکس‌های سکس و عریان، آن

هم با کیفیتی عالی، از نظر کاغذ و رنگ و توزیع آن در مراکز مختلف به ویژه در مدارس، سعی می کنند جوانان را به منجلا ب تباهی و غریزدگی بکشانند و از هویت انسانی خویش تهی سازند و آنان را از فرهنگ اصیل خویش بیگانه نمایند.

وجود عکس های عریان یا نیمه عریان بر روی لباس ها، دست کلیدها، آلبوم ها، لوازم آرایش و چاپ مستقل آنها و توزیع در بین جوانان، همگی گواه این مطلب است که یکی از ابزارهای تهاجم فرهنگی که دشمنان از آن استفاده می کنند، عکس های سکس است.

آنان به خوبی، پی برده اند که یک جوان با مشاهده این گونه عکس ها، شعله های آتش شهوتش زبانه می کشد و دژ عفت و تقوایش را می سوزاند و برباد می دهد و در نتیجه، سرزمین روحش آماده پذیرش بذر علف های هرز فرهنگ غرب می شود.

۶. فن و هنر

از جمله ابزار تهاجم فرهنگی، استفاده از هنر و بلکه می توان گفت: سوء استفاده از هنر است.

گرچه هنر واقعی خود امری مقدس است، اما گاهی این امر مقدس، وسیله ای برای رساندن ناپاکان به امر نامقدسشان می شود.

آنان سعی می کنند آب زلال هنر را به میکروب فساد و شهوات مخلوط کنند و آن را با نام شربت گوارا به کام جوانان سرازیر نمایند و در پناه هنر، هنر انسان بودن را از جوانان سلب کنند و به نام هنر، رقص، ورزش های ناشایسته، موسیقی های مبتذل و فیلم های تحریک کننده و سایر نامشروعات را در جامعه رواج دهند و زمینه گرایش به فرهنگ غرب را فراهم سازند.

اما جوانان باید به این نکته توجه داشته باشند که هر فنی را نمی توان هنر نامید و به آن پای بند شد، بلکه هنر واقعی آن است که در خدمت ارزش های انسانی و انسانیت انسان باشد نه در خدمت شهوات و خواسته های شیطانی او، زیرا اگر هر فنی را هنر بدانیم، باید فن سرقت، آدم کشی، جنایت، کلاه برداری را هم هنر بدانیم و افراد سارق، قاتل، جانی و کلاه بردار را هنرمند بنامیم.

پس باید توجه داشت که فن برجسته که به آن، هنر می گوئیم، دو قسم است: قسم اول، فنی که در خدمت ارزش های والای انسانی است و باعث پیشرفت همه جانبه انسان است، قسم دوم، فنی که در خدمت خواسته های شیطانی و عامل سقوط انسانیت انسانی است.

قطعا جامه زیبای هنر بر قامت رعناى قسم اول زینبده است نه بر قامت زشت و ناموزون قسم دوم، مروجان فرهنگ غرب تلاش می کنند با مغلطه کاری و اغفال جوانان، هر دو قسم را به نام هنر به خورد جوانان بدهند و بدین طریق در پناه هنر، فرهنگ غرب را ترویج نمایند.

نمونه هایی از تهاجم فرهنگی

مقدمه

در این جا سعی می کنیم از کلی گویی خارج شویم و از عالم مفاهیم به مصادیق سفر نماییم و به بعضی از مصادیق و نمونه هایی از تهاجم فرهنگی که فعلا در دستور کار مهاجمان فرهنگی قرار گرفته اشاره کنیم:

۱. معرفی الگوهای کاذب

با توجه به حس الگوپذیری در جوان، قطعا الگویی که جامعه به او معرفی می کند، نقش مهمی در تکمیل یا تخریب شخصیت روحی و اجتماعی و معنوی وی دارد.

اگر الگو سالم باشد، موجب تکمیل و رشد شخصیت جوان و اگر ناسالم باشد، عامل تخریب و انحطاط او خواهد گشت.

از این رو مهاجمان فرهنگی و دنیای غرب، که به اهمیت حس الگو پذیری در جوانان پی برده اند، سعی در اشاعه الگوهای کاذب می نمایند.

آنها از طریق معرفی هنرپیشه های فاسد سینما، فوتبالیست های ناسالم، ورزشکاران بی بندوبار، خوانندگان بی شخصیت، نویسندگان مزدور و هنرمندان ناپاک، سعی در ارائه الگو به جوانان هستند.

البته آنها همه این کارها را در پرتو امور مقدس، مانند هنر، ورزش، دفاع شخصی، نشاط روحی و غیره به جوانان القا می کنند.

جوانان مسلمان و آگاه باید مواظب باشند فریب الگوهای کاذب را نخورند که سرمشق قرار دادن آنها چیزی، جز پستی، ذلت، سقوط، بی شخصیتی و در یک کلام، تبدیل شدن به یک حیوان تمام عیار به دنبال ندارد، زیرا آنان کسانی را الگوی جوانان می دانند که در فساد، پوچی، شهوترانی و مادی گرایی، گوی سبقت از دیگران ر بوده باشند و به قطع الگو قرار دادن چنین افرادی جز همشکل شدن با آنان ثمره ای دیگر ندارد.

۲. ترویج سکولاریسم

از جمله تهاجمات فرهنگی در زمان ما ترویج تفکر جدایی دین از سیاست است (سکولاریسم).

استکبار جهانی و شیفتگان فرهنگ غرب که از سویی دریافته اند مردم دنیا از زندگی سراسر مادی به تنگ آمده و در جستجوی آرمانی هستند که بتواند خلا معنوی آنان را پر کند و آنان را از اسارت حاکمیت مستکبران نجات دهد و از سویی دیگر شاهد پیشرفت همه جانبه و روز افزون نظام جمهوری اسلامی

هستند و از مطرح شدن ایران به عنوان الگوی کشور اسلامی باحاکمیت ارزش های دینی، ترس و وحشت دارند، برای دلسردکردن مبارزان و آزادی طلبان در سراسر جهان، سعی در ترویج تز جدایی دین از سیاست دارند و چنین وانمود می کنند که دین، فقط رابطه انسان را با خدا معین می کند و کاری به مسائل اجتماعی و سیاسی ندارد و دینداری و حکومت داری با هم جمع نمی شوند و در نتیجه، مبلغان دینی و رهبران مذهبی باید مسائل فرعی و عبادی را به مردم پیاموزند و در امور حکومتی دخالت نکنند.

در حالی که می دانیم چنین تفکراتی صد در صد، مغایر با بینش اسلامی و دستورهای قرآنی است، زیرا پیامبر اسلام که قرآن، او را الگوی مسلمانان معرفی می کند، با این که در میان عرب حجاز، چیزی به نام دولت وجود نداشت، تشکیل حکومت دادند.

خود رئیس و حاکم آن بودند، قوانین الهی و حدود را در جامعه پیاده می کردند.

نماینده به اطراف می فرستادند.

در میان مردم قضاوت می کردند.

سفیر به نزد پادشاهان روانه می نمود.

جنگ و صلح و پیمان و معاهده داشتند و دستورهای لازم را جهت اداره جامعه اسلامی صادر می فرمودند.

بعد از پیامبر اسلام ر بعد از مدت زمانی امام علی لله تشکیل حکومت دادند و خود مدتی رئیس و حاکم آن بودند.

همچنین امام حسن مجتبی لله در جنگ با پسر هند و قیام امام حسین لله که برای تشکیل حکومت اسلامی و نفی حاکمیت طاغوت بود و به طور قطع می

توان گفت که تمام امامان در راه تشکیل حکومت اسلامی به شهادت رسیدند، همان گونه که امام زمان (عج) هم در راه تشکیل حکومت جهانی اسلامی به مقام شهادت خواهد رسید.

اگر امامان ما صرفاً مشغول مسائل فرعی و عبادی می شدند و سعی و تلاش در نفی حکومت طاغوت و تشکیل حکومت اسلامی نمی کردند، قطعاً کاری به آنها نداشتند و آن بزرگواران را به مقام شهادت نمی رساندند.

حکومت های طاغوت، امامان معصوم را سدی محکم در راه حاکمیت خویش می دیدند، لذا آنها را به شهادت می رساندند تا این سد از میان برود و بتوانند امیال و خواسته های شیطانی خویش را به مرحله اجرا در آورند، پس عملکرد پیامبر گرامی اسلام و پیشوایان دینی، دلیل محکمی بر همبستگی دین و سیاست است.

۳. ترویج افکار روشنفکرانه

از جمله نمونه های تهاجم فرهنگی، ترویج افکار به اصطلاح روشنفکرانه است.

روشنفکران خود باختگانی هستند که همانند دستگاه گیرنده فقط هنر گیرندگی دارند.

آنان از خود چیزی ندارند و طوطی وار حرف دیگران را بیان می کنند و حقارتشان آنان را به وابستگی و شیفتگی فرهنگ غرب وا داشته است، گرچه لباس روشنفکری برتن کرده اند، اما همچون شب ظلمانی از خود فروغی ندارند و آنچه هم به زعم خود نور می دانند، همه از جای دیگر به عاریه گرفته اند، از این رو روشنفکران اصطلاحی، همان غرب گرایانی هستند که با نقاب روشنفکری، چهره واقعی خود را پوشانده اند.

بهرتر است از زبان دیگران ماهیت کاری این گروه را روشن کنیم.

سارتر می گوید:

ما روسای قبایل، خان زاده ها، پولدارها، گردن کلفت های آفریقا و آسیا را می آوریم، چند روزی آمستردام، لندن، نروژ، بلژیک، پاریس می چرخانیم، لباسهایشان عوض می شد، روابط اجتماعی تازه ای یاد می گرفتند، کت و شلوار می پوشیدند، رفت و آمد تازه، پذیرایی تازه، اتومبیل سوار شدن، رقص و زبان ما را یاد می گرفتند.

ازدواج اروپایی می کردند یا به شکل اروپایی ازدواج می کردند و زندگانی مبلمانی تازه، آرایش تازه، مصرف اروپایی تازه و غذای اروپایی یادشان می دادیم و آرزوی اروپایی شدن کشور خودشان را در دل هایشان به وجود می آوردیم.

بعد اینها را به کشور خودشان پس می فرستادیم، کدام کشورها؟ کشورهای که در آنها برای همیشه بر روی ما بسته بود.

ما در آنها نفوذ نداشتیم، ما نجس بودیم، ما جن بودیم، ما دشمن بودیم، از ما می هراسیدند، آدم ندیده بودند، روشنفکرهایی را که درست کرده بودیم فرستادیم به کشورهایشان.

بعد ما از آمستردام، از برلن، از بلژیک و از پاریس فریاد می زدیم: برادری انسانی! بعد می دیدیم انعکاس صوت ما از اقصای آفریقا از دهن همین روشنفکرها پس می آید.

می گفتیم: برادری انسانی.

یک مرتبه می دیدیم ب یک انسانی از آن طرف بر می گردد.

ما می گفتیم: مذهب بشریت به جای مذهب های مختلف.

اینها می گفتند:

مذهب بشریت به جای مذهب های مختلف.

و این صدای ماست از دهان آنها.

هر وقت ساکت می شدیم آنها هم ساکت بودند.

هر وقت حرف می زدیم.

انعکاس وفادارانه و درست صوت خودمان را از حلقوم هایی که ساخته

بودیم می شنیدیم.

بعد مطمئن شده بودیم که نه تنها این روشنفکران هرگز کوچک ترین حرفی

برای گفتن، جز آنچه ما به دهانشان بگذاریم ندارند، بلکه حتی حق حرف زدن

را از مردم خودشان هم گرفته اند.

هدف نهایی روشنفکران زدودن تقدس از دین و دور کردن مردم از ارزش

های دینی و مذهبی است.

مخالفان خود را متحجر، عقب مانده و متعصب معرفی می کنند، در حالی که

خود مظهر جهالت، تعصب، تقلید کورکورانه، حقارت و خود ناباوری هستند.

امروزه روشنفکران سعی می کنند به دین و مذهب و دستوره های الهی، رنگ

کهنگی بزنند و افراد دیندار را کهنه گرا معرفی کنند و دین، را مخالف آزادی،

تنوع، هنر، لذت گرایی، دمکراسی و ب معرفی نمایند و عدم پابندی به دین،

پیروی از فرهنگ غرب، سودجویی، آزادی بی حد و حصر را روشنفکری قلمداد

کنند.

امروزه مهاجمان فرهنگی، سعی در بزرگ کردن افراد به اصطلاح روشنفکر و

تلاش در ترویج افکار یوچ آنان می نمایند تا بدین طریق، جوانان این مرز و

بوم را به فرهنگ اصیل خویش، بیگانه و به فرهنگ بیگانه مانوس سازند.

گرچه حساب روشنفکران مسلمان ما از حساب روشنفکران خود باخته غربی جداست، اما متأسفانه روشنفکران مسلمان ما هم در بعضی تفکرات، متأثر از روشنفکران غربی اند و گاه تنها درد را تشخیص داده و از تدوین نسخه و راه درمان عاجز مانده اند و برای مبارزه با افراط در تفریط افتاده اند و بر عکس، و عده ای دیگر برای معالجه درد به نسخه روشنفکران غربی روی آورده اند.

۴. نفی ولایت فقیه

از جمله نمونه های بارز تهاجم فرهنگی، نفی ولایت فقیه است. عده ای با اعتقاد به این که ولایت فقیه، حکم الهی نیست و در دین تشریح نشده، سعی در نفی یا تضعیف آن می کنند و عده ای دیگر که معتقد به اسلام نیستند، ولایت فقیه را مخالف حاکمیت ملت می دانند و می گویند: ولایت فقیه، باعث استبداد و دیکتاتوری و در نتیجه سلب حاکمیت ملی می شود و از این طریق، با نفی ولایت فقیه، قصد تسلط بیگانگان و غرب گرایان را در سر می پروراند.

در حالی که می دانیم، ولایت فقیه هم از نظر دینی تشریح شده و هم هیچ گونه منافاتی با حاکمیت ملت ندارد، زیرا ملتی که مسلمان است و خود با انتخاب خبرگان، اختیار تعیین ولی فقیه را به آنها داده است و حاضر شده که ولایت و سرپرستی خود را به دست فردی عالم، با تقوا، شجاع، آگاه به مسائل روز بدهد و با اعتقادات مذهبی خویش، اطاعت از او را در مسائل اجتماعی لازم می داند، چگونه با حاکمیت ملی منافات دارد.

سوالی است که مروجان فرهنگ غرب باید به آن پاسخ بدهند. اگر ملتی مسلمان نباشد و هیچ گونه اعتقادی به ولایت فقیه نداشته باشد و با رای خود یا خبرگان، ولی فقیه را انتخاب نکرده باشد می توان گفت: ولایت

فقیه با حاکمیت ملی منافات دارد، اما هنگامی که خود ملت مسلمان با انتخاب ولی فقیه، حاکمیت او را که حاکمیت خداست پذیرفته باشند، عین دموکراسی، آزادی و حاکمیت ملی است.

اما بحث تشریح ولایت فقیه در دین و اثبات آن بحث مفصل و گسترده ای است که در این مختصر نمی گنجد، در عین حال، ما به چند آیه و دلیل قرآنی، که می تواند این موضوع را ثابت کند، به اختصار اشاره ای می کنیم:

دلیل اول: (آیه اولی الامر): قرآن کریم در سوره نساء (آیه ۵۹) می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید از خدا و رسول خدا و صاحبان امر از خودتان. از این آیه، نکته های بسیاری برداشت می شود که در حال از ذکر آنها صرف نظر می کنیم و همین قدر می گوئیم: ذکر اولی الامر بعد از رسول، بیان تعیین جانشین برای رسول است، یعنی اولی الامر هر که باشد جانشین رسول است. حال با نظر به این حقیقت که کسی می تواند جانشین شخصی دیگر باشد که صفات مهم آن شخص در وی تحقق یافته باشد نتیجه می گیریم: اولی الامر که جانشین پیامبر است، باید دو صفت بارز پیامبر را دارا باشد:

۱. عالم و آگاه به مسائل شریعت و حلال و حرام الهی باشد و به تعبیر دیگر دین شناس باشد.

۲. حالت خدا ترس و تقوای الهی با وجودش عجین شده باشد. با این توضیح می گوئیم، کسی که شرط اول را داشته باشد، یعنی آگاه به مسائل شریعت باشد، آن هم در سطح بالای آگاهی فقیه می نامند و به کسی که شرط دوم را داشته باشد، یعنی مراحل از تقوا را طی کرده باشد عادل می گویند، از این رو اولی الامر به فقیه عادل اطلاق می شود.

گرچه مصداق بارز اولی الامر، امامان معصوم هستند، اما بعد از ائمه طاهرين کسی که از نظر علم و تقوا به پیامبر نزدیک تر است و شایسته مصداقی اولی الامر است فقیه عادل است.

پس اولی الامر در زمان ما فقیه عادل است.

دلیل دوم: (نفی طاغوت) قرآن کریم در سوره بقره (آیه ۲۵۶ تا ۲۵۷) طاغوت را ظلمت می داند و به ما دستور می دهد که به طاغوت کفر بورزیم و از آن برحذر باشیم و با این بیان، ما را به پذیرش ولایت فقیه، دعوت می نماید، زیرا تصور ما از حاکم جامعه اسلامی سه گونه می تواند باشد:

۱. امام معصوم را حاکم و ولی خود قرار دهیم،

۲. انسان طاغوت صفت و طغیانگر را به رهبری خود برگزینیم،

۳. فقیه عادل را حاکم و سرپرست خود بدانیم.

حالت اول برای ما امکان ندارد، زیرا دسترسی به امام معصوم نداریم.

پس بین دو حالت دوم و سوم قرار گرفته ایم، یعنی یا طاغوت را به سرپرستی انتخاب نماییم یا فقیه عادل را حاکم قرار دهیم، به تعبیر دیگر یا ولایت طاغوت را بپذیریم یا ولایت فقیه را.

به یقین نمی توانیم ولایت طاغوت را بپذیریم، زیرا قرآن، ما را از پذیرش طاغوت منع کرده است.

حال که از ولایت معصوم، محروم هستیم و از پذیرش ولایت طاغوت محذور، باید ولایت فقیه را بپذیریم.

بنابراین قرآن کریم با نفی ولایت طاغوت، ما را به پذیرش ولایت فقیه، دعوت می کند.

دلیل سوم: (جهت گیری قرآن) با توجه به جهت گیری قرآن و شناخت روح دین هم می توانیم به اثبات ولایت فقیه پردازیم.

توضیح این که قرآن ملاک برتری در مقامات بهستی، اعطای ولایت معنوی و تکوینی، توفیقات و تعیین پیامبری و امامت را تقوا، تسلیم، بینش، و پاکی باطن دانسته است و مقام امامت و رهبری را مخصوص بندگان صالحی می داند که در امتحان های گوناگون موفق شده اند و مراحل عبودیت را طی نموده اند، چنان که حضرت ابراهیم لله پس از سربلند بیرون آمدن از امتحان های بزرگ الهی مانند مقاومت در برابر نمرودیان، مبارزه با بت پرستی، مهاجرت به منطقه بد آب و هوای حجاز، آمادگی بر ذبح اسماعیل شایسته مقام امامت شد. (سوره بقره آیه ۱۲۴).

قرآن کریم در جای دیگر، وراثت و جانشینی زمین را مخصوص صالحان مومن می داند و می فرماید:

وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض، خداوند به مومنان و صالحان وعده داده است آنان را جانشینان زمین قرار دهد.

آنچه از آیات قرآن می توان فهمید و جهت گیری این کتاب الهی موید آن است، این است که مقام امامت و رهبری و ولایت، مخصوص بندگان صالح خداوند است و آنها هستند که با پیمودن مقام قرب، شایستگی سرپرستی دیگران را پیدا کرده اند، پس کسانی که معرفت دینی و تقوای الهی و روح بندگی و تسلیم در برابر اوامر الهی ندارند نمی توانند این مقام بزرگ و این ریاست کبر را وارث شوند.

با این توضیح، اگر قرار است این منصب مهم که دین و دنیا و شرف و حیثیت امت اسلام به آن بستگی دارد به شخصی واگذار شود.

چه کسی سزاوارتر از فقیه عادل است که عمر خویش را وقف خدمت به اسلام و مسلمانان کرده است و تمام عمر را با تقوا و معنویت و جهاد با دشمن درونی و بیرونی سپری نموده است و در این راه مشکلات و سختی های بسیاری دیده است؟ قطعاً، فطرت پاک، عقل سلیم و خداوند حکیم به ما حکم می کند این منصب مهم را در دست عالمی ربانی و آشنای به زمان، که او را فقیه عادل می نامیم، قرار دهیم، پس روح و جهت گیری قرآن، اثبات کننده ولایت فقیه است.

علاوه بر آیات، روایات فراوانی هم رسیده است که به طور مستقیم یا غیر مستقیم ولایت فقیه را اثبات می کند که فعلاً مجال بررسی و بیان آنها نیست.

۵. اشاعه فساد و فحشا

اشاعه فساد و فحشا و ترویج منکرها، از دیگر نمونه های تهاجم فرهنگی است.

دشمنان انقلاب و فرهنگ اصیل اسلام، اشاعه فساد و منکرات را بهترین راه برای تضعیف و نابودی فرهنگ اسلام و جایگزین کردن فرهنگ غرب، می دانند. آنان سعیشان بر این بوده و هست که با ترویج منکرها و زشتی ها در بین یک ملت، به ویژه جوانان، با تیری نشانه های بسیاری را هدف گیرند، ترویج فساد در میان ملتی، نتایج زیر را موجب می شود:

۱. آن ملت در شهوت غرق می گردد و از مسائل اجتماعی و سیاسی غافل می ماند و این بهترین راه برای چپاول آن ملت است،

۲. با اشاعه مفاسد، این ملت از فرهنگ خویش فاصله می گیرد،

۳. روحیه انقلابی از آنان سلب می شود، زیرا ملتی می تواند انقلابی باشد که

وارسته از شهوات گردد،

۴. این ملت به فرهنگ غرب گرایش پیدا می کند زیرا ملتی که در عمل به مادی گری گرایش یافت، طبق اصل انطباق با محیط، از نظر فکری هم مادی خواهد شد.

امروز مهاجمان فرهنگی از راه های گوناگون، از جمله فیلم، عکس، کتاب های جنایی، مجدت، مجالس شادی، رمان وب سعی در اشاعه فساد و ناپهنجاری ها در بین مردم، به خصوص در بین جوانان دارند و این یکی از خطرناک ترین نقشه های شوم استکبار جهانی و مشوقان فرهنگ غرب است که جوانان متعهد ما باید با هوشیاری تام به مقابله با آن پردازند.

۶. ترویج مد و مدگرایی

از جمله نمونه های بارز تهاجم فرهنگی ترویج مد و مدگرایی در بین جوانان است.

گرچه طبع انسان، تنوع طلب و نوگراست.

اما حالت تنوع طلبی و نوگرایی در حد معقول، فطری و طبیعی است و به خوبی روشن است بین توجه به زیبایی و تنوع در حد معقول آن با غرق شدن در مدگرایی و هر روز به نوعی لباس پوشیدن، به گونه ای سخن گفتن و به صورتی برخورد کردن، بسیار تفاوت است، زیرا مشوقان مدگرایی، نه تنها با لباس بلکه با نحوه سخن گفتن، به کار بردن اصطلاحات، چگونه برخورد نمودن، کیفیت غذا خوردن، چگونگی برگزاری مراسم ها و ب سعی می کنند مدهای غربی را در جامعه اسلامی ما ترویج دهند، گرچه نحوه آراستن ظاهر و لباس پوشیدن در این میان نقش بسزایی دارد.

بدون شک کسانی که با سوء استفاده از اصل معقول تنوع طلبی، ترویج مد می نمایند، در فکر رایج کردن فرهنگ غرب و سودجویی های خودشان هستند.

سرمایه داران بزرگ برای این که چرخ کارخانه هایشان از حرکت باز نایستند و ثروت های کلانی را صاحب شوند، در اشاعه مد می کوشند و گاه این تبلیغ حتی طبقه متوسط یا ضعیف جامعه را چنان تحت تاثیر قرار می دهد که سعی می کنند، با اقساط هم که شده، خود را از قافله مد طلبان و مدگرایان عقب نینند.

مهاجمان فرهنگی و سودجویان، سعی دارند به هر صورت که امکان دارد کالاهای خود را به مصرف و فروش رسانند، مخصوصاً برای رسیدن به این هدف از زنان سوء استفاده می کنند، آنان با تولید انواع لوازم آرایش، مانند روژلب، سایه چشم، لاک ناخن، رنگ مو، مژه مصنوعی، ناخن مصنوعی و ده ها لوازم آرایشی دیگر، سعی می کنند زنان ما را در مسیر زنان دنیای غرب قرار دهند و در این میان با استفاده از اهرم هایی مانند آزادی زن، زیبایی زن، حقوق زن و ب کار خود را مشروع جلوه می دهند.

بدون شک، کسانی تابع مد و مدگرایی می شوند که به عقده حقارت دچار شده باشند و از درون، پوچ و فاقد شخصیت علمی، معنوی و اجتماعی باشند و با مدگرایی بخواهند برای خود شخصیتی کسب کنند و توجه دیگران را به خود جلب نمایند و خود را به نحوی نشان دهند، پس توجه به مدگرایی و افراط در تنوع، ریشه در فطرت آدمی ندارد، بلکه ناشی از عقده حقارت و نداشتن شخصیت انسانی است.

از این رو به جوانان توصیه می کنیم ضمن استفاده معقول از زیبایی ها و تنوع ها در این راه، مسیر افراط و زیاده روی را طی نکنید و به فرهنگ غرب بی توجه باشند، و گرنه تبدیل به یک آدم غرب زده خواهند شد که به قول جلال آل احمد:

آدم غرب زده پا در هواست، ذره گردی است معلق در فضا، که با عمق اجتماع، فرهنگ و سنت ها، رابطه ها را بریده است.

آدم غرب زده به هیچ چیز اعتقاد ندارد، نان به نرخ روز خور است، همه چیز برایش علی السویه است نه ایمانی دارد نه مسلکی و نه مرامی، نه اعتقادی نه به خدا یا به بشریت.

آدم غرب زده شخصیت ندارد، چیزی است بی اصالت.

آدم غرب زده قرتی است، زن صفت به خودش خیلی می رسد و با سر و پزش خیلی ور می رود، به کفش و لباس و خانه اش خیلی اهمیت می دهد، همیشه انگار از لای زرق و برق باز شده.

بدین طریق آدم غرب زده وفادارترین مصرف کننده مصنوعات غربی است، وجود این همه مشاغل و آن همه مصنوعات فرنگی برای او از وجود هر مسجد و بیمارستان و کارخانه ضروری تر است.

۷. مخدوش کردن فرهنگ انقلابی

یکی دیگر از مصادیق تهاجم فرهنگی، مخدوش کردن فرهنگ انقلابی و ایجاد روحیه بی تفاوتی در میان مردم، به ویژه جوانان است.

مهاجمان فرهنگی در تبلیغات خود برای رسیدن به این هدف شوم اهتمام می ورزند اسلام را به گونه ای جلوه دهند که فاقد جنبه انقلابی و ظلم ستیزی باشد و چنین وانمود می کنند که نظام طاغوتی از نظام اسلامی برتر است، به این امید که روحیه جهادگری و کوشش کردن در صحنه های انقلاب را از ملت مسلمان بگیرند و آنان را از جهاد در راه خدا و دفاع مقدس در جنگ تحمیلی و سایر جبهه های نظامی و فرهنگی پشیمان سازند و در نتیجه نگذارند نظام اسلامی به

صورت یک الگو برای جهانیان جلوه گر شود، زیرا از این که جهان متوجه قدرت اسلام در صحنه سیاست باشد به شدت می هراسند.

راه های مبارزه با تهاجم فرهنگی

مقدمه

آنچه مسلم است، این است که دشمن، تهاجم خود را از جبهه فرهنگی شروع کرده و در حال گسترش است.

اگر اقدام شایسته صورت نگیرد، قطعاً این غده سرطانی به تمام پیکره ایران اسلامی سرایت می کند و این دود سیاه که از شعله های آتش خانمانسوز فرهنگ غرب برخاسته همه جا گسترش می یابد و با سایه شوم خود، مانع از تجلی نور فرهنگ انقلابی اسلامی خواهد شد، لذا همان گونه که هنگام تهاجم نظامی خود را آماده دفاع و فداکاری می کنیم، در جبهه فرهنگی هم باید با تمام امکانات به دفاع و دفع فرهنگ دشمن بپردازیم، وگرنه سنگرها را یکی بعد از دیگری از دست خواهیم داد و زمانی به خود می آییم که کار از کار گذشته است، از این رو در این قسمت به بعضی از راه های مبارزه با تهاجم فرهنگی اشاره می کنیم.

۱. تالیف کتاب های مفید

چون که دشمن از مرزهای فرهنگی حمله کرده، باید با سلاح فرهنگ با او مقابله کنیم.

تالیف کتاب های مفید و مورد احتیاج جوانان با نظر به مسائل روز و سبک نوین، می تواند مفید و سازنده باشد، همان گونه که مرحوم شهید مطهری در جبهه فرهنگی برای دفاع از فرهنگ اصیل اسلامی به چنین کاری دست زدند.

زمانی که اسلام را مخالف حقوق زن می دانستند و بر مسائلی مانند مهر، ازدواج موقت، حق طلاق، تعدد زوجات و ب اشکال می کردند و آن را هماهنگ با مقتضیات زمان نمی دانستند.

ایشان کتاب نظام حقوق زن در اسلام نوشتند.

آن گاه که عده ای برای رسیدن به اهداف حیوانی خویش، حجاب را مانع آزادی و فعالیت زن می دانستند و جاهلان، منکر ضرورت حجاب از نظر قرآن می شدند، ایشان کتاب مسئله حجاب را تالیف کردند.

زمانی که عده ای از روشنفکران مسلمان در تبیین جهان بینی اسلامی، تحت تاثیر بعضی مکاتب، راه افراط پیمودند، ایشان کتاب مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی در هفت بخش به رشته تحریر در آوردند.

همچنین کتابهای عدل الهی، اصول فلسفه و روش رئالیسم و سایر کتاب های ایشان در واقع در دفاع از فرهنگ اسلامی در مقابل تهاجم های فرهنگی به نگارش در آمد.

پس یکی از راه های مقابله با تهاجم فرهنگی، تالیف کتاب ها و مقالات سازنده و مفید است.

۲. نظارت عمومی

دومین راه مقابله با تهاجم فرهنگی، نظارت عمومی است، که دین آن را امر به معروف و نهی از منکر نامیده است.

قطعا اگر جامعه ای در برابر منکرها و ترویج فرهنگ بیگانه حساس باشد و با مشاهده نابسامانی ها تذکرها را به افراد ناآگاه بدهد می تواند نقش بسیار مهمی در دفع تهاجم های فرهنگی داشته باشد. البته این کار، چون که از اهمیت

بسزایی برخوردار است، کسانی که امر به معروف یا نهی از منکر می کنند، باید صددرصد باسعه صدر و روش پسندیده به چنین کاری پردازند.

قرآن کریم عزت و شرافت مسلمانان را در گرو سه اصل می داند و می فرماید:

کنتم خیر امة اخرجت للناس، تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله، شما بهترین امتی هستید که به جهانیان عرضه شده، زیرا امر به معروف و نهی از زشتی ها می کنید و ایمان به خدا دارید.

امر به نیکی ها و نهی از زشتی ها به اندازه ای مهم و اساسی است که می توان گفت: تمام انبیای الهی برای اجرای این دو اصل مبعوث شده اند، زیرا همه پیامبران مردم را به توحید، خداپرستی، تقوا، عدالت، احسان دعوت می کردند (امر به معروف) و مردم را از شرک، بت پرستی، خودپرستی، فساد، ظلم برحذر می داشتند (نهی از منکر)، لذا اگر جامعه ای از این دو اصل سرنوشت ساز دست کشید، موج فساد، کشتی سعادت آنها را در هم می کوبد و در لجنزار بدبختی فرو می برد.

۳. تشکیل جلسات مذهبی

تشکیل جلسات مذهبی در مساجد، پایگاه های مقاومت و تکایا و آشنا کردن جوانان با قرآن، معارف اسلامی، تاریخ انبیا و امامان، برگزاری مجالس سوگواری و میلاد، سخنرانی و خطابه های مذهبی، بیان تفسیر و معانی قرآن، اعتقادات و جهان بینی ها می تواند عامل مهمی در مقابل با تهاجم فرهنگی به حساب آید، زیرا عامل گرایش بسیاری از جوانان به آداب و فرهنگ غربی و بیگانه، نداشتن آشنایی با تعلیمات مذهبی و فرهنگ اصیل اسلامی است.

اگر تعلیمات و معارف اسلامی با نظر به نیازمندی های زمان و مسائل مورد نیاز جوانان با سبک زیبا و دلپذیر و استدلالی تدریس شود و بعضا به صورت سوال ها و مسابقه های فرهنگی مذهبی طرح و بیان شود، قطعاً نقش مهمی در گرایش جوانان به ارزش های اسلامی و فاصله گرفتن آنان از ارزش های غربی دارد.

۴. استفاده از فیلم و تئاتر

از دیگر راه های مقابله با تهاجم فرهنگی استفاده از هنر مخصوصاً فیلم و تئاتر است.

هنر همان گونه که می تواند در خدمت فرهنگ بیگانه و عامل انحطاط جوانان باشد، می تواند در مسیر الهی و در خدمت نسل جوان قرار گیرد.

از این رو ما از هنرمندان عزیز می خواهیم سعی کنند فیلم هایی بسازند و صحنه هایی به نمایش درآورند که جنبه مذهبی و اخلاقی و ارزشی و فرهنگی داشته باشد و روح تعهد در انسان ها بدمد، زیرا بسیاری از جریان هایی که در کتاب ها است اگر جنبه تصویری و تجسمی به خود گیرد، قطعاً اثرهای آن در نسل جوان بیشتر و عمیق تر خواهد بود و هرگز از صفحه ذهنشان پاک نخواهد گشت و تجربه، این واقعیت را ثابت کرده است، بنابراین بر هنرمندان متعهد کشورمان فرض است که در این موقع حساس از هنر خویش استفاده نمایند و آن را در خدمت ارزش ها و مبارزه با تهاجم فرهنگی به کار گیرند.

با فیلم و تئاتر می توان تاریخ اسلام و زندگانی پیشوایان مذهبی و تاریخ شخصیت های انقلابی و جانبازی های شهدا و رزمندگان و الگوهای برجسته فرهنگی را به نمایش در آورد و نسل جوان را با فرهنگ خودی آشنا ساخت و به آنان آموخت که:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می گردیم

۵. توجه به مسجد و نماز

از آن جا که نماز نقش بسیار مهمی در دوری انسان از فساد و تباهی دارد، می تواند یکی از راه های مقابله با تهاجم فرهنگی به حساب آید. قطعاً اگر جوانان ما با مسجد و نماز انس بگیرند و لذت ارتباط با خدا و عالم غیب را درک کنند، هیچ گاه حاضر نمی شوند خود را به لذت های حرام آلوده نمایند.

نماز انسان را می سازد، روح را تزکیه می کند، قباحت منکرها را آن گونه که هست به آدمی نشان می دهد، موجب ریزش باران رحمت و هدایت بر سرزمین روح می گردد، آدمی را از فساد و زشتی ها باز می دارد، نقشه های شیطان را نقش بر آب می کند و انسان را بر هواهای نفسانی مسلط می نماید:

﴿ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر﴾ همانا نماز انسان را از فحشا و

زشتی ها باز می دارد.

از این رو جوانان عزیز باید سعی کنند ارتباط خود را با مسجد، نماز، و نماز جمعه قطع نکنند و تلاش نمایند نماز را به موقع بخوانند تا لذت ذکر الهی و ارتباط با مبدا هستی که در خور مقایسه با هیچ لذتی نیست درک کنند و دست اندرکاران امور فرهنگی کشور باید زمینه ارتباط جوانان را با مسجد و نماز فراهم کنند تا از آسیب تهاجم فرهنگی در امان بمانند، زیرا دشمنان هنگامی به تهاجم فرهنگی خود امیدوار هستند که بدانند جوانان یک کشور از مسجد، نماز و معنویت فاصله گرفته اند.

فهرست مطالب

پیشگفتار	۲
بخش اول : جوانان و ویژگی های آنان	۴
۱. تغییر و تحول جسمی	۴
۲. بروز احساسات مذهبی	۵
۳. استقلال طلبی	۶
۴. تخیل گرایی	۸
۵. میل به آزادی	۱۰
۶. الگوپذیری	۱۲
۷. طغیان گرایی	۱۴
۸. گروه گرایی	۱۵
۹. نقش پذیری	۱۶
۱۰. حس خودنمایی	۱۷
۱۱. میل به خودآرایی	۱۷
۱۲. تجدد و نوظلمی	۱۹
۱۳. غریزه جنسی	۲۰
بخش دوم : جوانان و منجلا ب فساد	۲۳
۱. مشروبات الکلی	۲۳
۲. قمار بازی	۲۵
۳. مواد مخدر	۳۱
۴. روابط نامشروع	۳۲

۳۲	رابطه نامشروع با دیگران
۳۳	داستانی در این مورد
۴۳	۵. مجالس خوش گذرانی
۴۵	۶. خود ارضایی
۴۹	۷. فیلم های مبتذل
۵۱	۸. موسیقی های مطرب
۵۳	۹. دوستان ناباب
۶۰	بخش سوم : جوانان و زمینه های انحطاط
۶۰	۱. مسافرت به خارج
۶۱	۲. اوقات فراغت
۶۲	۳. فقر و تنگدستی
۶۴	۴. تجرد و عزوبت
۶۵	۵. ثروت و رفاه زیاد
۶۸	بخش چهارم : جوانان و مسائل مذهبی
۶۸	۱. ریشه و اساس مذهب
۷۰	۲. نقش ایمان مذهبی در زندگی
۷۰	مقدمه
۷۰	الف) اشباع حس کمال گرایی
۷۱	ب) گرایش به ارزشهای اخلاقی
۷۴	ت) هدفدار کردن حیات
۷۵	ث) جلوگیری از جرایم و مفاسد
۷۶	ج) آرامش روانی
۷۸	۳. علل دوری جوانان از مذهب
۷۸	مقدمه
۷۹	الف) وجود خرافات به نام دین

ب) جهل و نا آگاهی	۷۹
پ) عملکرد غلط افراد مذهبی	۸۰
ت) توهم تضاد بین مذهب و تجدد	۸۱
ث) تبلیغات سوء مخالفان مذهب	۸۳
ج) برداشت غلط از مفاهیم دینی	۸۴
چ) یک بعدی معرفی کردن دین	۸۶
ح) غرق شدن در شهوات نفسانی	۹۱
بخش پنجم : جوانان و تهاجم فرهنگی	۹۳
ابزارهای تهاجم فرهنگی	۹۵
مقدمه	۹۵
۱. امواج رادیویی و تلویزیونی	۹۵
۲. فیلم های مبتذل	۹۵
۳. جراید و مطبوعات	۹۷
۴. لباس های آرم دار	۹۸
۵. عکس های سکس	۹۹
۶. فن و هنر	۱۰۰
نمونه هایی از تهاجم فرهنگی	۱۰۱
مقدمه	۱۰۱
۱. معرفی الگوهای کاذب	۱۰۱
۲. ترویج سکولاریسم	۱۰۲
۳. ترویج افکار روشنفکرانه	۱۰۴
۴. نفی ولایت فقیه	۱۰۷
۵. اشاعه فساد و فحشا	۱۱۱
۶. ترویج مد و مدگرایی	۱۱۲
۷. مخدوش کردن فرهنگ انقلابی	۱۱۴

۱۱۵	راه های مبارزه با تهاجم فرهنگی
۱۱۵	مقدمه
۱۱۵	۱. تالیف کتاب های مفید
۱۱۶	۲. نظارت عمومی
۱۱۷	۳. تشکیل جلسات مذهبی
۱۱۸	۴. استفاده از فیلم و تئاتر
۱۱۹	۵. توجه به مسجد و نماز
۱۲۰	فهرست مطالب